



انقلابیگری خردہ بورژوازی

(آنارشیزم - تروتسکیسم - مائوئیسم)

موریس لیبسون



انقلابیگری خورده بورژوازی

(آنارشیزم - تروتسکیسم - مائوئیسم)

موریس لیبسون

- انقلابیگری خرده بورژوازی (آنارشسیسم - تروتسکیسم - مائوئیسم)
- نوشته: موريس لیسون
- چاپ اول: انتشارات حزب توده ایران
- انتشار مجدد: چاوشان نوزایی کبیر
- اسفند ماه ۱۳۸۷
- آدرس:

<http://chawoshan.mihanblog.com>

فهرست:

۱	مقدمه مترجم
۵	مقدمه ی مؤلف
۸	عام و خاص
۳۴	فقر فلسفه
۵۱	"انقلاب مداوم"
۷۷	گذاشتن آینده در گرو جنگ
۹۴	"کمونیسم سربازخانه ای"
۱۰۹	بت پرستی
۱۲۲	عدم سخت گیری نسبت به وسیله
۱۳۳	ناسیونالیسم جنگ طلب
۱۴۶	"انقلاب فرهنگی" - بحران مائوئیسم

مقدمه ی مترجم:

نظر به اهمیت و ضرورت مبارزه ی پیگیر ایدئولوژیک علیه همه ی جریانهای انحرافی درون جنبش کارگری و بویژه، خطرناکترین آنها یعنی مائوئیسم، که تاکنون ضربات سنگینی به جنبش انقلابی میهن ما وارد آورده، این شماره ی "بسوی حزب" را به کتاب "انقلابیگری خرده بورژوازی" اختصاص داده ایم. در این کتاب چگونگی و علل پیدایش و رشد مائوئیسم به مثابه ی یک ایدئولوژی خرده بورژوائی دهقانی در جنبش کارگری و سپس بعنوان یک جریان ضدانقلابی و ضدکمونیستی در جنبش کارگری جهانی، در مقایسه با عمده ترین نسخه های انقلابیگری خرده بورژوائی ماقبل، بویژه آنارشیزم و تروتسکیسم، مورد بررسی دقیق و علمی قرار گرفته است.

کتاب نخستین بار در سال ۱۹۷۰ توسط بنگاه انتشارات پروگرس در مسکو منتشر شده است. به همین دلیل فصل آخر کتاب مربوط به "انقلاب فرهنگی"، سرشت و پی آمدهای آن است. از زمان انتشار کتاب تاکنون حوادث زیادی در عرصه ی جهانی رخ داده و مرز بین انقلاب و ضدانقلاب با روشنی و وضوح بیشتری برجسته گردیده است.

مائوئیستهای چینی و گروههای هوادار آنها در سراسر جهان سرانجام به منجلا ب ضدانقلاب و همکاری با امپریالیسم و ارتجاع در غلطیدند. رهبران پکن با طرح شبه تئوری های ضدانقلابی و ضدمارکسیستی نظیر تقسیم جهان به کشورهای فقیر و غنی و سپس تئوری "ابر قدرت ها"، کوشیدند دشمنی خود را با کشورهای سوسیالیستی و در رأس آنها، اتحاد شوروی و جنبش کارگری و کمونیستی کشورهای سرمایه داری توجیه کنند. سرانجام تا آنجا پیش رفتند که اتحاد شوروی سوسیالیستی را "امپریالیسم در حال رشد" و امپریالیسم آمریکا را "امپریالیسم رو به احتضار" نامیدند و همکاری با دومی را علیه اولی ضروری

دانستند. پشتیبانی خود را از پیمانهای نظامی تجاوزکارانه ی ناتو و سنتو، از حضور نیروهای تجاوزکار آمریکائی در خاور دور و اروپای غربی اعلام کردند. جنگ را ناگزیر دانستند و با کوشش در راه صلح و امنیت در جهان، کاهش مسابقه ی تسلیحاتی، منع آزمایشهای هسته ای، منع اعمال زور در مناسبات بین المللی و سیستم امنیت جمعی در اروپا و آسیا و بالاخره سیاست تنش زدائی بین المللی بطور کامل به مخالفت برخاستند. از رژیم های ارتجاعی و فاشیستی نظیر فاشیست های شیلی، حکومت دیکتاتوری و ضدانسانی محمدرضا شاه در ایران و حکومت ارتجاعی ژنرال نمیری، قاتل کمونیستها در سودان، پشتیبانی کردند. با استقلال خلق بنگلادش مخالفت کردند و اعلام نمودند که از جنبش خلق عمان، از کمونیست های اندونزی، مالزی و تایلند پشتیبانی نمی کنند. با ارتجاعی ترین محافل تشنج طلب امپریالیستی نظیر جکسون ها در آمریکا، هیث ها در انگلستان، اشتراوس ها در آلمان همصدا شدند و حتی در آنگولا علیه نیروهای میهن پرست و مترقی مداخله کردند.

اگر بخواهیم تمام اعمال زشت و خیانت آمیز مائوئیست ها را در دشمنی و کین توزی نسبت به نیروهای صلح، دموکراسی و سوسیالیسم در سراسر جهان برشماریم، طومار طولی خواهد شد.

با این همه در میهن ما هستند مبارزان جوان و کم تجربه ای که هنوز هم، خود را از دام خطرناک مائوئیسم کاملاً نرهانیده اند و "اندیشه های مائو" را بجای مارکسیسم-لنینیسم راهنمای اندیشه و عمل خود قرار داده اند. اینان اگر تا دیر نشده چشم خود را باز نکنند و ماهیت عوامفریبانه و ضدانقلابی مائوئیسم را از پس عبارت پردازی های بظاهر انقلابی آن تشخیص ندهند و آنرا بمثابه ی یک ایدئولوژی ضدمارکسیستی ضدلنینیستی طرد نکنند، بیم آن میرود که خود نیز به ورطه ی ضدانقلاب فرو افتند و دانسته و یا نادانسته در صف دشمنان سوسیالیسم قرار گیرند.

مرگ مائو و تصفیه ی گروهی از مائوئیست ها توسط گروهی دیگر، انتظار دگرگونی های مثبت در سیاست داخلی و خارجی جمهوری توده ای چین را برآورده نساخت. آن گروه از مائوئیست ها که اینک بر سر کار است، سیاست تب آلود ضدشوروی و ضدیت با گرایشهای مثبت و مترقی در جهان را همچنان ادامه میدهد.

اما بی هیچ تردیدی مارکسیست-لنینیست های راستین دیر یا زود در رأس طبقه ی کارگر و سایر زحمتکشان چین، راه را برای رشد سالم میهنشان خواهند گشود و چین را به آغوش کشورهای برادر سوسیالیستی باز خواهند گرداند. مائوئیسم نیز سرانجام مانند جریان های ضدپرولتری و ضدانقلابی ماقبل خود بطور کامل از صفوف جنبش کارگری طرد خواهد گشت و به بایگانی تاریخ فرستاده خواهد شد.

با این همه نباید از نظر دور داشت که طرد کامل یک ایدئولوژی وسیعاً رایج، که سالها در پشت نقاب عوامفریبی و انقلابیگری کاذب در افکار بسیاری رسوخ کرده و ریشه دوانیده، به آسانی و تنها در حرف، میسر نیست. بقایای طرز تفکر مائوئیستی تا مدتها در اندیشه و عمل مبارزانی که در گذشته در دام آن گرفتار بوده اند به زندگی و اعمال نفوذ ادامه خواهد داد و اشتباهات و انحرافات کوچک و بزرگ را موجب خواهد گشت که برای پرهیز از آنها و نیز رهائی کامل از قید آن بقایا، صداقت، هوشیاری و آگاهی ژرف انقلابی لازم است.

موريس لبيسون، نويسنده ي كتاب، دكتور در تاريخ و دانشيار
يك مؤسسه ي عالي آموزشي است. او كتابها و مقاله هاي
بسياري پيرامون تاريخ جنبش آزاديبخش در كشورهاي گوناگون
نگاشته است.

مقدمه ی مؤلف:

حوادث جاری در چین مربوط به باصطلاح انقلاب فرهنگی موجب نگرانی و اضطراب نهضت جهانی کمونیستی و تمامی دوستان حقیقی خلق چین شده است.

نمی توان گفت که این حوادث یک پیشامد ناگهانی است. اکنون چند سالی است که نهضت کمونیستی مجبور شده است با ایدئولوژی پیروان مائوتسه دون مبارزه کند، چرا که اینان از مشی کلی ای که در جلسات ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مسکو اختیار گردید گسسته اند و میکوشند سیاستی ماجراجویانه را به همه ی احزاب کمونیست تحمیل کنند. "انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریایی" مائو با سیاست داخلی و خارجی ماجراجویانه ای که دارودسته ی او اکنون سالهای زیادی است دنبال میکنند، پیوند نزدیکی دارد.

سیاست مائو و دارودسته ی او اکنون وارد مرحله ی تازه و خطرناکی گردیده است. این سیاست به منافع سوسیالیسم، طبقه ی کارگر جهانی و نهضت آزادیبخش لطمه میزند و دستاوردهای سوسیالیستی خلق چین را در معرض خطر قرار میدهد و در عمل به امپریالیسم کمک میکند. اشکال مهیب و بیرحمانه ای که حوادث چین بخود گرفته، بی حرمتی ها، قانون شکنی ها و تحریکاتی که در لفافه ی عبارت پردازی های انقلابی انجام میگردد، همچون پدیده ی بی سابقه در تاریخ تلقی میشود. اما اگرچه این حوادث بی همانند هستند، نمی توان نادیده گرفت که نهضت بین المللی کمونیستی اکنون با پدیده ای روبروست که به علائم "بیماری"ئی که مارکس، انگلس و لینن و همه ی کمونیستهای حقیقی با آن به مبارزه برخاستند، شباهت قاطعی دارد. بیماری ای که آنها، آنرا انقلابیگری خرده بورژوائی تشخیص دادند.

این انقلابیگری کاذب، که همواره "در اشکال تا حدی تازه، به هیئت و قالبی ناآشنا و در محیطی خاص و کم و بیش نامعمول"^۱ بروز میکند، به مبارزه ی برای از میان برداشتن سرمایه داری، به شدت لطمه میزند، و در حالیکه بصورت یک تجربه ی تاریخی تظاهر میکند، از عبارت پردازی های انقلابی و حرکات توخالی به یک نیروی ضدانقلابی و سرانجام آشکارا ارتجاعی تغییر شکل میدهد.

نهضت انقلابی جهانی با اشکال بسیار متنوع و گوناگون انقلابیگری خرده بورژوائی به مبارزه برمیخیزد. این اشکال از نظر ریشه های اجتماعی، خصائص ملی، شرایط تاریخی و سرانجام ویژگی های شخصی رهبران و ایدئولوگ های آنها با یکدیگر تفاوت دارند. اما علیرغم تمامی مظاهر متفاوتشان و حتی گاهی بی شباهتی آشکارشان، همه ی این اشکال دارای بسیاری خصائص ویژه ی مشترک هستند.

لنین هنگامیکه با نارودنیک ها^۲ مبارزه میکرد، مظاهر ایدئولوژی خرده بورژوائی را در روسیه و در غرب، بویژه نظریات نارودنیکها را با نظریات باصطلاح رمانتیست های اقتصادی در اروپا^۳، مقایسه کرد. لنین گفت:

" لازم به تذکر نیست که ویژگی های تاریخی و اقتصادی خاص روسیه از یکسو و عقب ماندگی شدید آن از سوی دیگر، باعث میشود که نارودنیسم به ویژه دارای خصائص مشخص باشد. اما این مشخصات از دایره ی اشکال گوناگون همان نوع خارج نیست، و بنابراین همسانی نارودنیسم و رمانتیسم خرده بورژوائی را متفی نمی کند."^۴

۱ - و. ای. لنین، مجموعه ی آثار، مجلد ۳۱، ص ۳۲

۲ - نارودنیسم: ایدئولوژی دمکراسی خرده بورژوائی دهقانی در نهضت انقلابی روسیه. بنیان این جریان هرترن و چرنیشفسکی در اواخر قرن نوزدهم بودند. آنها امکان گذار مستقیم جامعه ی دهقانی را به جامعه ی کمونیستی مطرح کردند. این جریان بعدها گامی به پس نهاد و بر آن شد که مبارزه در راه آزادی های سیاسی تنها به سود بورژوازی است. نارودنیک ها جنبه ی مترقی سرمایه داری را نسبت به صورت بندی های اقتصادی-اجتماعی قبلی انکار میکردند. آنها در گفتار، از اهمیت نقش توده ها در مبارزه دم میزدند اما در عمل، این نقش و جهت حرکت تاریخ را به فعالیت اقلیت روشنفکر وابسته مینمودند. - م.

۳ - رمانتیسم: یک جریان خرده بورژوائی که پس از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بوجود آمد. انتقاد رمانتیست ها از سرمایه داری یک جانبه و حتی ارتجاعی بود. آنها تنها جنبه های تاریک آنرا میدیدند و عنصر پیشرو نظام جدید را نادیده می گرفتند. این جریان برای گریز از تناقضات اجتماعی - تاریخی که سرمایه داری به همراه آورده بود به آرمان های واهی پناه میبرد و بازگشت به گذشته ی قرون وسطایی را طلب میکرد. اما برخی از نمایندگان آن هم بودند که هم گذشته و هم حال را مورد انتقاد قرار میدادند و به آینده نظر داشتند، گرچه آنها هم، آینده را در هاله ای از اوهام و آرمانهای ذهنی منعکس می ساختند. - م

۴ - و. ای. لنین، مجموعه ی آثار، مجلد ۲، ص ۵۲-۲۵۰

با بکار گرفتن متدولوژی لنین، متوجه می شویم که انقلابیگری خرده بورژوائی چین، مهر تکامل تاریخی و اقتصادی آن کشور را بر خود دارد. لیکن با مقایسه ی مائوئیسم با دیگر مظاهر انقلابیگری خرده بورژوائی بویژه آنارشیزم و تروتسکیسم، درمی یابیم که آنها، علیرغم پاره ای اختلافات، همگی به نوع مشترکی تعلق دارند.

تجربه ی تاریخی پندآموز است. اما تکیه و توکل به آن عاری از خطر نیست. همیشه برای شخص این وسوسه وجود دارد که خود را با این تسلی آرام سازد که "چنین امری" قبلاً هم رخ داده است. و به آوردن قیاس بسنده کند، و ویژگی های خاص پدیده های تازه را، که درک تکامل آن برای موفقیت در دفاع از مارکسیسم انقلابی ضروری است، نادیده گیرد.

ایدئولوژی مائوئیستی آمیزه ی غریبی است از نظریات آنارشیزمی و نارودنیکی در باره ی رسالت تاریخی دهقانان و عبارت پردازی های انقلابی نمای تروتسکیسم و مبانی نظریات فیلسوفان چین باستان. اما نکته ی اصلی در مائوئیسم آنست که انقلابیگری خرده بورژوائی در خدمت شووینیسم نیرومند و جنگجو قرار گرفته و برای بدست گرفتن رهبری جهان تلاش میکند. این موردی است از مظاهر ناسیونالیستی انقلابیگری خرده بورژوائی. این حقیقت که حامیان این ایدئولوژی ضدمارکسیستی زمامداران دولت در کشوری به وسعت چین هستند موقعیت خطرناکی را بوجود می آورد که بمراتب از هر شیوه ی ضدمارکسیستی پیشین مهلک تر است.

نه تجربه های گذشته و نه وسوسه انگیزترین مقایسه ها و همانندی ها نمیتواند جانشین مطالعه ی دقیق و مفصل حوادث جاری در چین گردد. اما این به معنای آن نیست که ما میتوانیم در این مطالعه تاریخ را نادیده بگیریم، برعکس، تاریخ مبارزه علیه شیوه ها و گرایشهای ضدمارکسیستی به ما کمک میکند تا به درک ژرف تر نوع دشمنانی که تئوری انقلابی در تکامل خود، ناگزیر به مبارزه با آنها بوده، نائل شویم. این تجربه ی تاریخی به ما کمک میکند تا دشمنان جدید مارکسیسم را، قطع نظر از اینکه آنها به چه هیئت و ظاهری درآمده اند بهتر بشناسیم و به ما کمک میکند تا دلایلی را بر علیه آنها اقامه کنیم و اعتقاد خود را مبنی بر شکست ناپذیری ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم استحکام بخشیم.

عام و خاص

نهضت طبقه ی کارگر در سراسر تاریخش پیوسته ناگزیر بوده با انقلابیگری خرده بورژوازی مبارزه کند. اینگونه انقلابیگری حتی پیش از آنکه پرولتاریا به صورت طبقه ی مستقلی درآید ظهور کرد، چرا که ریشه های خرده ی بورژوازی در مناسبات اجتماعی ماقبل سرمایه داری است و از اینرو از لحاظ تاریخی از طبقه ی کارگر قدیم تر است.

انقلابیگری خرده ی بورژوازی، بسته به اشکال خاصی که تلاشی تولید کالایی کوچک به خود گرفت و بسته به شرایط خاص تاریخی، در کشورهای مختلف ریشه های متفاوتی دارد. در کشورهای لاتین زبان اروپای غربی اساساً صنعتگران شهری خانه خراب شده، شالوده ی اجتماعی مظاهر گوناگون انقلابیگری خرده بورژوازی را مهیا کردند، در حالیکه در روسیه عمدتاً دهقانان که تحت ستم بقایای سرواژ بودند این شالوده را تشکیل میدادند. در کشورهایی که در آن ستم استعماری یا ملی وجود دارد، انقلابیگری خرده بورژوازی بر شالوده ی وضع مصیبت بار تمام یا تقریباً تمام اهالی ستم دیده، تکوین مییابد، و طبعاً خصلت نجات بخش ملی به خود میگیرد.

میدانیم که در موارد متعدد مبارزه ی خرده بورژوازی نقشی پیشرو و مترقی داشته است. مارکسیستها برای کار ژاکوبین ها^۱ در فرانسه، سهم نارودنیک های انقلابی در نهضت آزادیخواهی روسیه، و نقش سون یات سن در تکوین مبارزه ی ضد امپریالیستی چین، ارزش زیادی قایل هستند؛ آنها خاطره ی خوزه مارتی، دمکرات انقلابی کوبا، را گرامی میدارند.

در شرایط نوین، خرده بورژوازی انقلابی شایستگی آنرا دارد که راه را برای توسعه ی مترقی در کشورهای که هنوز طبقه ی کارگر در آنها به وجود نیامده هموار سازد. در بسیاری از کشورهایی که به

۱ - ژاکوبین ها: دمکراتهای پیشرو در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه

استقلال نایل گردیده اند، دمکراتهای انقلابی، که نماینده ی منافع و علایق دهقانان زحمتکش، عناصر نیمه پرولتر و بخشهای خرده بورژوازی شهری بودند، نقش برجسته ای را ایفا کردند. نیروهای دمکراتیک و انقلابی موفق شدند برخی از این کشورها را به راه رشد غیر سرمایه داری هدایت کنند و در حال اجرای تحولات مهم اجتماعی هستند و اگرچه بیشتر نظریات دمکراتهای انقلابی گسسته و متناقض است، مارکسیستها وظیفه ی خود میدانند از آنها حمایت کنند، زیرا معتقدند که منطق و تجربه ی مبارزه ی طبقاتی به رهبران صادق دمکرات انقلابی کمک خواهد کرد تا به تدریج خود را از قید اوهم رها سازند.

امکانات عینی انقلابیگری خرده بورژوایی به دوره ای که در آن حق خود را مطالبه میکند بستگی زیادی دارد. از آنجا که طبقه ی کارگر به صورت پیگیرترین نیروی انقلابی جامعه ی نوین در آمده، نیرویی که قادر است همه ی آنها را که تحت ستم سرمایه داری هستند گرد هم آورد، و همچنین از آنجا که سوسیالیسم به صورت یک نیروی بین المللی در آمده است، نقش فعال انقلابی های خرده ی بورژوا هرچه آشکارتر میشود، به همان نسبت آنها جذب پرولتاریا میگردند و به صورت متفق وی عمل میکنند.

در عین حال، خرده بورژوازی، علاوه بر دمکراتیسم پیکارجو، عشق شورانگیز به آزادی و مبارزه ی پیگیر برای کسب استقلال ملی را از روی ترس و بیم رفورمیسم (اصلاح طلبی)^۱ نیز ترویج میکند، و این همان چیزی است که لنین آنرا به طعنه انقلابیگری خرده بورژوایی توصیف میکند: **تهدید کننده، پرغرور و جسور در گفتار، و پوچ و توخالی در کردار.**

تنوع اشکال اقتصاد خرده کالایی به این یا آن طریق در ایدئولوژی التقاطی خرده بورژوایی و اشکال انقلابیگری آن منعکس میشود. خرده بورژوازی، از آنجا که قادر نیست یک تئوری عینی و علمی برای توضیح روند تکامل اجتماعی بیافریند، بی تناسب ترین مفاهیم ایدئولوژیک را اختیار میکند. در این راه،

۱ - رفورمیسم - یک جریان سیاسی در درون جنبش کارگری، که ضرورت مبارزه ی طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی، و دیکتاتوری پرولتاریا را انکار میکند، همکاری طبقاتی را ترویج میکند و به این امید نشسته است که با اصلاحات صرف، سرمایه داری را به "جامعه ی رفاه" متحول سازد. رفورمیسم در ربع آخر قرن ۱۹ پدید شد. شالوده ی اجتماعی آن قشر بالایی طبقه ی کارگر، یا به اصطلاح اشرافیت کارگری است که توسط سرمایه داری امپریالیستی خریده میشود. رفورمیسم با رویزیونیسم پیوند نزدیکی دارد. نمایندگان کنونی رفورمیسم در انترناسیونال سوسیالیستی که در سال ۱۹۵۱ تأسیس شد گرد آمده اند. تا سال ۱۹۶۲ این انترناسیونال ۴۰ حزب را با بیش از ۱۰/۵ میلیون نفر اعضای آنها در بر میگرفت. خصیصه ی عمده ی جناح راست سوسیال دمکراسی کنونی آنتی کمونیسم، دفاع از سرمایه داری انحصاری دولتی، و حمایت از ماجراجویی های تجاوز کارانه ی ارتجاع امپریالیستی است. - م

نظریاتی را از دکترین های متنوع بورژوازی، و پس از ظهور ایدئولوژی مارکسیستی طبقه ی کارگر، از ایدئولوژی پرولتاریایی گلچین و جذب میکند و آنها را با هم آشتی داده هماهنگ مینماید.

کلیه ی اشکال انقلابیگری خرده بورژوازی، به واسطه ی همه ی این کورمال گشتن های نامعقول و اشتباه آمیزشان و به این علت که داوری هایشان اغلب کاملاً متضاد است، در همه ی اعصار در خصایص معینی مشترک هستند. مارکس وانگلس و لینن در افشای این خصایص مشترک، فراست زیادی از خود نشان دادند، و حوادث بعدی ثابت کرد که تجزیه و تحلیل آنها، بسیار دقیق و درست بوده است.

خصیصه ی عمده ای که در همه ی اشکال انقلابیگری کاذب مشاهده میشود، عبارتست از ذهن گرایی (سوبژکتیویسم) افراطی، اکراه از به حساب آوردن قوانین عینی تکامل اجتماعی، ایمان کورکورانه به نیروی معجزه آفرین شعارها، عمل مستقیم و بی درنگ، بدون در نظر گرفتن موقعیت سیاسی-اجتماعی موجود. همچنین است تاکتیکهای ماجراجویی (اوانتوریسم) مطلق، یا به قول لینن، بی هیچ فعالیتی "به انتظار" روزهای بزرگ "نشستن همراه با عدم توانایی در به کارگیری نیروهایی که خالق حوادث بزرگ هستند"^۱. برجستگی انقلابیگری پرولتاریایی آنست که هوشیاری علمی در تجزیه و تحلیل وضع عینی امور را مؤکدترین شناسای اهمیت نیرو و ابتکار انقلابی توده ها، و نیز احزاب و افرادی که قادر هستند نیازمندیهای تکامل اجتماعی را به درستی بیان کنند، در هم میامیزد، در حالیکه انقلابیگری خرده بورژوازی بر پایه ی انگیزش ها و شورها قرار دارد.

لنین در اثر خود "بیماری کودکی" چپ گرایی در کمونیسم" در تعریف انقلابیگری خرده بورژوازی نوشت:

"نااستواری این انقلابیگری، سترونی آن، خاصیت تبدیل سریع آن به اطاعت و تسلیم، بی عملی، پنداربافی و حتی شیفتگی "دیوانه وار" ش به این یا آن جریان بورژوازی "مد روز" - همه ی اینها مطالبی است برهمگان معلوم."^۲ خرده بورژوا، که از سرمایه داری متوحش است، به آسانی به سرانگیز انقلابیگری

۱ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، مجلد ۱۶، ص ۳۴۹

۲ - همانجا، جلد ۳۱، ص ۳۲

افراطی میغلطد اما قادر نیست بردباری، تشکل، انضباط و ایستادگی لازم را فرا گیرد. این پدیده ی اجتماعی را میتوان در همه ی کشورهای سرمایه داری مشاهده کرد، و تجربه ی تاریخی نشان میدهد که این پدیده میتواند نه تنها در خلال دوران مبارزه بر علیه سرمایه داری، بلکه همچنین پس از آنکه سرمایه داری توسط نیروهای انقلابی در کشورهای جداگانه از میان رفت، زیان آور باشد.

پیش از پیروزی ایدئولوژی مارکسیستی در جنبش طبقه ی کارگر، هنگامی که مبارزه ی پرولتاریا هنوز ضعیف و اشکال نمونه وار مراحل آغازین جنبش هنوز رایج و متداول بود. آنارشیزم جامع ترین تظاهر اشکال متعدد انقلابیگری خرده بورژوائی بود. لنین آنارشیزم را "فلسفه ی بورژوائی وارونه شده"^۱ مینامید. لنین خاطر نشان میساخت که نظریات و آرمان های فرد گرایانه^۲ آنارشیست ها درست نقطه ی مقابل سوسیالیسم است و به آینده ی نظام بورژوائی نمینگرد، بلکه به گذشته ی آن نظر دارد، به آن هنگامی که تولیدکنندگان خرده پای تنها و پراکنده، تحت حاکمیت تصادف کور بودند. لنین مینویسد:

"آنارشیزم محصول ناامیدی است. روحیه ی روشنفکری بی سامان یا آواره و سرگردان است، روحیه ی پرولتاریا نیست"^۳.

هنگامی که جنبش طبقه ی کارگر داشت نخستین گامهایش را برمی داشت، آنارشیست ها یا اصلاً به آن اهمیت نمی دادند و یا میکوشیدند با تشکیلات کارگری همکاری کنند بدین منظور که آنها را تابع هدفهای خود سازند. اما به محض اینکه نظریات مارکسیستی گسترش یافت، دشمنی آنارشیست ها نسبت به ایدئولوژی پرولتاریایی با وضوح بیشتری متظاهر شد.

آنارشیست ها با اشکال سازمان یافته ی مبارزه ی طبقه ی کارگر بطور کلی و مبارزه ی سیاسی به ویژه به مخالفت برخاستند، دولت را به کلی، و از جمله دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کردند، و کارگران را به

۱ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، مجلد ۱۰، ص ۳۷

۲ - اندیویدوالیسم - اصلی است از ایدئولوژی اجتماعی-سیاسی یی که اساس آن شناسایی حقوق مطلق فرد، آزادی و استقلال فرد از جامعه و دولت است. نظریه پردازان طبقات استثمارگر برآنند که اندیویدوالیسم در "سرشت تغییرناپذیر انسان" ذاتی است. در واقع امر، اندیویدوالیسم، به عنوان اصلی که فرد را در برابر جمع قرار میدهد و منافع اجتماعی را تابع منافع فردی میکند، با ظهور مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات پدید شد. شالوده ی اجتماعی یی که سنت اندیویدوالیسم از درون آن سر برآورد، استیلای چندین قرنی مالکیت خصوصی است. - م.

۳ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، مجلد ۵، ص ۳۲۷

اعمال خشونت آمیز بی ریشه و بی مورد تشویق نمودند. آنها رهبران طبقه ی کارگر را به مقام پرستی و فراموش کردن منافع انقلاب، به “دنبال کردن بدترین نوع سیاست بورژوایی” متهم کردند.

آنارشئیست ها به فعالیت های نفاق افکنانه در انترناسیونال اول متوسل شدند، مخفیانه “اتحاد سوسیال دمکراتیک” خودشان را تشکیل دادند و مدعی شدند که این تشکیلات مخفی اشخاصی را که “دارای مغز، انرژی، صداقت، توان توطئه گری و شور انقلابی هستند”، میپذیرد.

آنها که قوانین تکامل اجتماعی-اقتصادی را نادیده می گرفتند، قادر نبودند واقعیت عینی را به درستی تجزیه و تحلیل کنند و آن نیروهای اجتماعی را که قادر هستند راه آینده را نمایان سازند، کشف نمایند. آنارشئیستها فکر میکردند که آینده را میتوان بر حسب آرزوهای ذهنی آنها طرح ریزی کرد و همه ی وسائل برای نیل به هدفشان مناسب و مهیاست. برخی از نمایندگان افراطی آنارشئیسم مدعی بودند که زهر، خنجر و طناب دار، اسلحه ی انقلابیون اصیل است و یاغی، اضطراب افکنی است که آماده است هر چه را که بر سر راهش قرار میگیرد، از میان بردارد.

رشد جنبش طبقه ی کارگر و بهبود تشکیلات آن فعالیت انقلابی فردی را از هر گونه توجیهی بی بهره کرد و عقاید خرده بورژوایی به طور روزافزونی بی معنا گردید. آنارشئیست ها به تدریج از عبارت پردازیهای انقلابی به اخلال تعمدی در مبارزه ی انقلابی رو کردند و باز به گرد آوری همه ی انواع عناصر فاسد و بی طبقه، روشنفکران نیمه دیوانه ای که در رویای خشونت و ویرانسازی بودند، اشخاصی که نسبت به تمامی جهان کینه داشتند، پرداختند. آنارشئیسم دارای اشکال گوناگون بود. و از آنجا که به منزله ی ایدئولوژی لومپن پرولتاریا سر بر آورده بود، در روستاها گسترش یافت و به اشکال گوناگون دهقانی هستی بخشید در روسیه، آنارشئیسم ایدئولوژی نارودنیکها و اشکال گوناگون سوسیالیسم تخیلی دهقانی را به طور قابل ملاحظه ای تحت نفوذ خود قرار داد. لنین درباره ی آنارشئیسم در روسیه گفت که در گذشته (دهه ی ۷۰ قرن ۱۹) آنارشئیسم قادر بود بیش از حد توسعه یابد...^۱ این ادعا که دهقانان دارای “غریزه ی سوسیالیستی” هستند و جامعه ی روستایی مرحله ای جنینی سوسیالیسم است و قیام های دهقانی بشریت را از یوغ سرمایه داری و

۱ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، جلد ۳۱، ص ۳۳

استثمار رهایی خواهد بخشید، پیوند نزدیکی بین آنارشیسم، گروههای گوناگون جنبش نارونیک و اعقاب آن - سوسیالیستهای انقلابی^۱، به ویژه حداکثرگرایان سوسیالیست انقلابی - برقرار میکند.

در کشورهایی که عقب مانده تر از روسیه بودند، آنارشیسم بعداً پدیدار شد و اشکال خاصی به خود گرفت که مهر خصایص ملی را بر خود داشت. در چین آنارشیسم در آغاز قرن بیستم به گسترش پرداخت. و به ویژه پس از انقلاب ۱۹۱۱ نیرومند گردید^۲ باری، همانطور که لنین در سال ۱۹۱۰ نوشت، آنارشیسم در طول تمامی هستی اش "جز سخن پراکنی های کلی علیه استثمار، چیزی تولید نکرده است"^۳.

آنارشیسم، اگر چه از نظر ایدئولوژیک نازا و عقیم بود، با این وجود با کارشکنی در مبارزه ی انقلابی طبقه ی کارگر تأثیرات زیانباری بر جای گذاشت. آنارشیست های روسیه در ۱۹۱۷ و در خلال جنگ داخلی بدنامی کسب کردند. در خلال جنگهای انقلابی در اسپانیا (۱۹۳۶) آنارشیست ها وظیفه ی اصلی خود را نه پیروزی در جنگ و شکست فاشیست ها، بلکه "انقلاب اجتماعی" فوری می انگاشتند. در آراگون، جایی که آنها برای مدتی کوتاه موفق به تصرف قدرت شدند، تقریباً تمام دارایی مردم به مالکیت اجتماعی درآمد و جز فعالیت آنارشیست ها، هر گونه فعالیت سیاسی ممنوع گردید. آنها به بهانه ی اشتراکی کردن، تحت نظارت گروههای مسلح، زمین و دامهای دهقانان را گرفتند و آنها را در ازای مزد بسیار ناچیزی که "برای همه یکسان" بود، به کار واداشتند. آنچه که "اشتراکی کردن" نامیده میشد، منجر به آنچه اقتصاد ملی شد که به موجب آن هر دهکده مجبور بود با منابع خودش گذران کند. در خصوص سرمایه گذاریها نیز آنارشیست ها

۱ - سوسیالیستهای انقلابی، "حزب بورژوا-انقلابی دهقانان"، "دمکرات های خرده بورژوایی که به دروغ خود را جزو سوسیالیستها قلمداد میکردند". بلشویسم مبارزه علیه حزبی را که بیش از همه، بیانگر انقلابیگری خرده بورژوایی بود، یعنی حزب "سوسیالیست - رولوسیونها" را در سه نکته ی عمده پذیره شد و بدان ادامه داد. اولاً این حزب به سبب نفی مارکسیسم بهیچوجه نمیخواست (و شاید صحیحتر آن باشد که بگوئیم: نمیتوانست) ضرورت این امر را دریابد که پیش از پرداختن به هر اقدام سیاسی، باید چگونگی نیروهای طبقاتی و مناسبات میان آنها را بر پایه ی اکیداً عینی ارزیابی کرد. ثانیاً این حزب قبول مشی ترور فردی و سوء قصد را، که ما مارکسیستها جداً آنرا رد می کنیم، نشان خاص "انقلابیگری" یا "چپ گرایی" خود میبنداشت. .. ثالثاً "سوسیالیست - رولوسیونها"، "چپ گرایی" خود را در آن میدانستند که بر خطاهای کوچک بالنسبه اپورتونیستی سوسیال دمکراسی آلمان پوزخند بزنند و در همانحال در زمینه ی مسائلی چون مسئله ی ارضی یا دیکتاتوری پرولتاریا از اپورتونیستهای افراطی همین حزب تقلید کنند. ("لنین، "بیماری کودکی" "چپ گرایی" در کمونیسم"، ص ۱۶، ۴۴-۱۵۰ م.)

۲ - انقلاب ۱۹۱۱ چین - نام این انقلاب از کلمه ی چینی "اوخان" اخذ شده که مطابق تقویم سنتی چین نام ویژه سال ۱۹۱۱ است. این انقلاب با قیام پادگان نظامی شهر "گوتان" در جنوب چین در اکتبر آن سال آغاز شد. مردم و پادگانهای نظامی به این قیام پیوستند و سلطنت مطلقه ی منفور را بر انداختند و جمهوری چین را اعلام کردند و سون یاتسن به عنوان اولین رئیس جمهور چین انتخاب شد. اما بعد عناصر ارتجاعی داخلی که در صفوف انقلاب رخنه کرده بودند با کمک امپریالیست ها انقلاب را با دشواریهای فراوان روبرو کرده، بسیاری از دستاوردهای آنرا از بین بردند. - م.

۳ - و.ای.لنین، مجلد ۵ چاپ چهارم روسی، ص ۳۰۰

تمام فعالیت ماورای انقلابی خود را متوجه توزیع برابانه ساختند. افراط و شدت عمل، خشونت و سلب مالکیت، سیاست رسمی آنارشیست ها گردید. این چیزی نبود جز آب به آسیاب فرانکو ریختن. حتی امروزه نیز با مظاهر آنارشیسم، به ویژه در تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین، مواجه می‌شویم.

با انتشار مارکسیسم در جنبش طبقه ی کارگر، آنارشیسم، که به قول لنین "یکی از زیانبارترین عناصر جنبش طبقه ی کارگر" ^۱ است، بیش از پیش رو به انحطاط رفت. اما انتشار گسترده ی اندیشه های مارکسیستی در سراسر جهان به معنای آن نیست که ایدئولوژی انقلابیگری خرده بورژوایی کاملاً از میان رفته است. این ایدئولوژی کوشیده است خود را با شرایط تغییر یافته سازش دهد. لنین نوشت: "دیالکتیک تاریخ چنان بود که پیروزی تئوریک مارکسیسم دشمنان آنرا مجبور ساخت که خود را به لباس مارکسیستها درآورند" ^۲. هنگامی که لنین اینرا میگفت، منظورش آن "لیبرالیسم از درون پوسیده" ای بود که میکوشد تا به شکل اپورتونیسیم (فرصت طلبی) سوسیالیستی خود را از نو زنده کند، اما این گفته ی او در مورد انقلابیگری خرده بورژوایی نیز کاملاً مصداق دارد که میکوشد از طریق قرار گرفتن در زیر پوشش مارکسیسم و به کار بردن اصطلاحات مارکسیستی خود را زنده نگه دارد به امید آنکه در جنبش طبقه ی کارگر در زیر پرچم مارکسیسم-لنینیسم گسترش می یابد برای خود جایی دست و پا کند.

بدین ترتیب مرحله ی تازه ای در تکامل انقلابیگری خرده بورژوایی پدیدار میشود که اکنون در تفسیرهای گوناگون "چپ" و "ماورای چپ" از مارکسیسم تجلی می یابد، اما ذهنی گرای سنتی، عبارت پردازیهای انقلابی و ایمان کورکورانه اش را به نیروی معجزآسای همه ی اعمال مستقیم حفظ میکند، در حالیکه این "عمل مستقیم" را از محتوی کلی اجتماعی و سیاسی اش جدا میکند، بدون اینکه کوچکترین تحلیلی از دومی به دست دهد" ^۳.

اگر آنارشیستها مارکس و انگلس را به اپورتونیسیم متهم میکردند، نمایندگان نسل بعد، لبه ی تیز اتهامات پر سر و صدای خود را متوجه ی لنین و پیروانش کردند. عبارات کهنه-انقلابی آنارشیستی اکنون از

۱ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، جلد ۱۹، ص ۴۰۸

۲ - همانجا، جلد ۱۸، ص ۸۵۴

۳ - همانجا، جلد ۱۵، ص ۱۹۵

اصلاحات مارکسیستی انباشته میگردند، اما معنا و محتوی آنها تغییر نیافته است. کتاب لنین "بیماری کودکی" "چپ گرایی" در کمونیسم" که نرمش در تاکتیک و استفاده از همه ی اشکال مبارزه را ضروری میدانست، توسط ماورای انقلابی ها اپورتونیستی قلمداد میشد.

بعدها هم عناصر چپ رو به این ادعاهای بی پایه ی خود ادامه داده، گفتند که خط مشی لنینیستی کمیتترین ادامه ی مشی کاذبی است که "از انقلاب به رفورمیسم (اصلاح طلبی) از مبارزه به تاکتیک های دیپلماتیک و آرایش فریبنده ی تضادها و ستیزه جویی ها" ^۱ می انجامد.

لنین انقلابیگری خرده بورژوایی آن زمان را به عنوان انقلابیگری ای توصیف کرد "که بوی آنارشیسم میدهد، یا چیزی از آن به وام میگیرد، و در تمام موضوعات اساسی با شرایط و خواست های مبارزه ی پیگیر طبقاتی پرولتاریایی قابل مقایسه نیست" ^۲. امروزه آن انقلابیگری که بوی آنارشیسم میدهد میکوشد نقش تنها سخنگوی مارکسیسم را ایفا کند، و به صدای بلند خود را، تنها شیوه ی اصیل مارکسیستی معرفی میکند. گروههای چپ گرا در کوشش هایشان برای قرار دادن خویش در اپوزیسیون "چپ" لنینیسم با شکست مواجه گردیدند، و سپس ناگزیر در جنبش طبقه ی کارگر سر برآوردند و با احزاب مارکسیستی-لنینیستی عموماً به مبارزه برخاستند و نام هایی به خود گرفتند که حاکی از پیوند ادعایی آنها با لنینیسم بود. "اتحاد لنینیستی"، "حزب مارکسیست-لنینیست"، "جناح لنینیستی حزب"، "بازگشت به لنینیسم"، "زنده باد لنینیسم!" این ها نام های برخی از این سازمان های انقلابی انشعابی خرده بورژوایی و اسناد و برنامه ی سیاسی آنها است.

در مرحله ی نخست، باکونینیست ها ^۳ نمونه وارترین نمایندگان آنارشیسم رنگارنگ بودند، اما بعدها تروتسکیسم به صورت سرچشمه ای اصلی اغلب ایدئولوژی های خرده بورژوایی درآمد. در تروتسکیسم به

۱ - "فعالیت کمیته ی اجرایی و پرزیدیوم کمیته ی اجرایی انترناسیونال کمونیستی (از ژوئیه ی ۱۹۲۱ تا فوریه ی ۱۹۲۲)" (به زبان روسی)، ۱۹۲۲، ص ۹۶

۲ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، جلد ۳۱، ص ۳۲

۳ - پیروان میخائیل الکساندروویچ باکونین، انقلابی خرده بورژوایی روسی. او در سازماندهی جنبش آنارشیستی نقش فعالی داشت و در انترناسیونال اول علیه مارکسیسم مبارزه میکرد و در نتیجه در سال ۱۸۷۲ از آن اخراج گردید. باکونین دولت را ستمگر اصلی انسان و متکی بر افسانه ی خدا میدانست و از اینرو از بین بردن فوری دولت و محو هر گونه اقتدار از زندگی مردم را شرط اصلی نیل به آزادی میدانست. او به غرایز سوسیالیستی و روحیه ی انقلابی خود به خودی توده ها، به ویژه دهقانان و لومپن پرولتاریا اعتقاد داشت. او نیاز به تدارک انقلاب را انکار میکرد و ماجراجویی انقلابی را تنها شق مبارزه میدانست. و از آنجا که اهمیت

دنبال یک نظام ایدئولوژیک کم و بیش پیگیر گشتن تلاشی بی حاصل است. کافی است به این مشی خورده بورژوازی در روسیه در دوره ای بین دو انقلاب بنگریم تا متوجه شویم که پرش های تروتسکی از یک خط مشی سیاسی به خط مشی دیگر، صرفاً پیشامدهای بیوگرافیک نیست، بلکه خصیصه ای ویژه ی جهان نگری تروتسکی است.

لنین در اواخر سال ۱۹۱۰ درباره ی تروتسکی نوشت: “در ۱۹۰۳ او یک منشویک بود، در ۱۹۰۴ از منشویسم دست برداشت، در ۱۹۰۵ به سوی منشویک ها بازگشت و صرفاً با عبارات ماورای انقلابی به تظاهر پرداخت، در ۱۹۰۶ آنها را ترک کرد، در اواخر سال ۱۹۰۶ از ائتلاف انتخاباتی با کادت ها حمایت کرد (یعنی، در واقع یک بار دیگر او با منشویک ها بود) ^۱. چند سال بعد، لنین خاطر نشان ساخت که تروتسکی “هرگز دارای “سیمای سیاسی” نبوده است تنها چیزی که واقعاً داراست عادت به تغییر جهت، عادت به نوسان از سوی لیبران ها به سوی مارکسیستها و بازگشت دوباره، عادت به ادای تکیه کلام های گوش خراش و عبارات قلبه و طوطی وار است” ^۲.

تنها خصیصه ی پایدار در نظریات تروتسکی، در میان همه ی تردیدها و نوسان هایش، انقلابیگری پرهیاهویی است که شرایط عینی مبارزه را نادیده میگیرد. نوعی از انقلابیگری، که او اساساً آنرا از آنارشیستها به وام گرفت.

تروتسکی در زندگینامه ی خود که آنرا “زندگی من” نام نهاد و در سال ۱۹۳۰ در برلین انتشار یافت، میگوید که او با آنارشیسم هیچ سرو کاری ندارد، اما دریافتن این نکته دشوار نیست که نظریات تروتسکی درباره ی انقلابیگری عقاید آنارشیستها شباهت زیادی دارد.

تروتسکی در کتابش کراراً درباره ی مسئله ای “نمونه ی روان شناسانه ی یک انقلابی” به بحث پرداخته اظهار میدارد که به کمک تجربه ی کافی میتوان یک بلشویک و یک منشویک را تنها با نگاه کردن به

روش عملی تئوری اجتماعی را درک نمیکرد، با آموزش مارکسیستی مبارزه ی طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا به مخالفت برخاست. عقاید آنارشیستی باکونین در میان نارودنیک های انقلابی روسیه و همچنین در دیگر کشورهای از لحاظ اقتصادی کم توسعه، (ایتالیا-اسپانیا و غیره) رواج بسیار یافت. - م.

۱ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، جلد ۱۶، ص ۳۹۱

۲ - همانجا، جلد ۲۰، ص ۱۶۰

آنها به درستی و دقت بسیار از هم تمیز داد. " مضحک است که این جملات از جانب کسی است که در تمام زندگی اش با منشویک ها همنشینی و همکاری داشت و تنها در سال ۱۹۱۷ به بلشویک ها پیوست. تروتسکی با از خودشیفنگی آشکاری تأیید میکند که به " قدرگرایی اجتماعی - انقلابی " اعتقاد دارد " موضع انقلابی " خود را به رخ میکشد و به هنگامی که یادآور میشود که کسی در جایی نوشت که " تروتسکی مانند بطری لیدی از جایی به جایی میرفت و هر تماسی با او موجب تصفیه و اخراج میشد "، شادی و شعفش مرزی نمیشناسد.

تروتسکی آنچه را که الهام انقلابی یک رهبر سیاسی مینامد چنین توصیف میکند: ... ناخودآگاه از آرامگاه ژرفش برمیخیزد، کاراگاهانه ذهن را به تبعیت و میدارد، و با آن ترکیب میشود تا نوعی وحدت عالیتر را تشکیل دهد " به نظر او اعمال رهبران انقلاب اکبر با این حقیقت تبیین میشد " که نیروهای پنهانی ارگانسیم، ژرف ترین غرایضی را که از نیاکان حیوانی ما به ارث رسیده، همه متظاهر شدند، و کارهای عادی روانشناسانه را از پیش پا برداشتند و همراه با تصمیم های به غایت تاریخی - فلسفی، خود را در خدمت انقلاب قرار دادند.

ناگزیر باید یادآور شویم توصیف درخور و مناسب لنین را از تروتسکی به عنوان "سخنران روده دراز"، "قهرمان عبارت پردازی"، مردی که "عبارت پردازیهای تحمل ناپذیر"، داد و فریادهای بی معنی، کلمات قلبه و مبالغه آمیز، شیوه های ریاکارانه و تکبرآمیز" او نمونه وار بود. عبارت پردازیهایش به هیچ وجه بی زیان نبود، بلکه به عنوان پوششی برای انقلابیگری خرده بورژوایی او به کار میرفت، که در شرایط تاریخی معین، به انقلابیگری پرولتاریایی نزدیک میشود، لیکن معمولاً با آن در تناقض و ستیز است.

در ۱۹۰۷، هنگامی که حوادث انقلابی بسرعت اوج میگرفت، تروتسکی به بلشویک ها نزدیک شد، اما بعدها هرگاه موقعیتی پیش آمد که شکیبایی، عقب نشینی موقتی، و تدارک مبارزه ای طولانی را که متضمن اثرات آنی نبود، ایجاب میکرد، جوهر مختل کننده، و ویرانگر تروتسکیسم، که آماده بود دستاوردهای واقعی انقلاب پیروزمند را به خاطر عبارت پردازیهای پر سر و صدا درباره ی انقلاب آینده قربانی کند، بی درنگ نمایان میشد.

تروتسکیست ها با هر گامی که نهضت جهانی کمونیستی برای پیروزی بر دشمنان تازه و برای در پیش گرفتن سیاست انعطاف پذیرتری که بر شرایط تازه منطبق باشد بر میداشت دشمنی میورزید. آنها کمونیست ها را به رویزیونیسم (تجدید مظر طلبی)^۱، انحراف از اصول انقلابی، و لغزش به سوی مواضع بورژوایی، متهم میکردند.

هنگامی که تروتسکیست ها در اتحاد شوروی شکست خوردند، به کوشش های خود برای ایجاد شکاف و اختلاف عقیدتی در سطح بین المللی افزودند. تروتسکی امیدوار بود که همه ی عناصر انشعابی و ماورای چپ را که در برخی از احزاب کمونیست وجود داشت، متحد کند، خط مشی مشترکی را بیافریند، همه ی مرتدان را گرد هم آورد و در مرحله ی نخست در احزاب جداگانه ایجاد شکاف کند و سرانجام انترناسیونال کمونیستی را تجزیه نماید.

خرابکاری هایی که توسط تروتسکیست طی سالیان دراز در احزاب کمونیست به منظور از میان برداشتن کمیترین صورت گرفت با موفقیت قرین نگشت. تروتسکیست ها با خط مشی انقلابی نما و کاذبشان در نهضت جهانی طبقه ی کارگر شکست فاحش را متحمل شدند و به صورت فرقه ی ناتوان و بی اثری

۱ - رویزیونیسم: یک جریان اپورتونیستی و بیگانه با مارکسیسم که در جنبش انقلابی کارگری به نام مارکسیسم عمل میکند، اما در اصول مارکسیسم، برنامه ای انقلابی، استراتژی و تاکتیک آن، تجدید نظر مینماید. رویزیونیسم در پایان قرن نوزدهم، در آن هنگام که مارکسیسم بر همه ی انواع سوسیالیسم غیر پرولتری پیروز شده بود و در میان توده های زحمتکش به وسعت رایج میگشت، پدید آمد. نمایندگان اصلی رویزیونیسم کهن (در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم) برنشتین و کائوتسکی در آلمان، و آدلر و او. بائر در اتریش، سوسیالیست های دست راستی در فرانسه و غیره بودند. در روسیه "اکنونیست ها"، منشویک ها و بعدها، پس از انقلاب اکتبر، تروتسکیست ها و بوخارینست ها در راه تجدیدنظر در مارکسیسم کوشیدند. رویزیونیسم میکوشد ایدئولوژی بورژوایی را در نهضت طبقه ی کارگر جای دهد، مارکسیسم را با منافع بورژوایی وفق دهد و آنرا از روح انقلابی اش تهی سازد. رویزیونیست ها به قول لنین به "اخته سازی بورژوایی" مارکسیسم در همه ی اجرای ترکیب کننده ی آن - فلسفه، اقتصاد سیاسی و کمونیسم علمی - دست میزنند. جایگزینی طبقه ی کارگر با خرده بورژوازی و خریدن قشر بالایی پرولتاریا - به اصطلاح اشرافیت کارگری - توسط امپریالیسم، شالوده ی اجتماعی رویزیونیسم را تشکیل میدهد. وارثان رویزیونیسم کهن - رهبران کنونی احزاب سوسیالیست راست - سرانجام از مارکسیسم دست کشیده و به جانب بورژوازی رفته اند. در واقع امر، سوسیالیسم راست معاصر را دیگر نمیتوان رویزیونیستی نامید و در ادبیات مارکسیستی به عنوان رفورمیسم متمایز میشود. مقصود از رویزیونیسم معاصر، جریان اپورتونیستی راست است که در سالهای بعد (به ویژه در سالهای ۵۸-۱۹۵۶) در برخی از احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری (گیترو و بیتلمان در ایالات متحده ی آمریکا، گیولیتی در ایتالیا، لوفبورد در فرانسه، و غیره) و در احزاب کمونیست چند کشور سوسیالیستی (یوگسلاوی، مجارستان، لهستان، جمهوری دموکراتیک آلمان) پدید شد. در برنامه ی حزب کمونیست اتحاد شوروی خصایص عمده ی رویزیونیسم معاصر به وضوح مشخص شده است: "اپورتونیسم راست، که بازتابی از نفوذ بورژوایی است، در نهضت کمونیستی معاصر خطر عمده را تشکیل میدهد. رویزیونیست ها که کناره گیری از مارکسیسم را با گفت و گو پیرامون ضرورت به حساب آوردن آخرین پیشرفت های اجتماعی و مبارزه ی طبقاتی میپوشانند، در عمل نقش خرده فروشان ایدئولوژی رفورمیسم خرده بورژوایی را در درون نهضت طبقه ی کارگر بازی میکنند. آنها تلاش میکنند روح انقلابی مارکسیسم-لنینیسم را از آن بربایند، در ایمان طبقه ی کارگر و همه ی مردم زحمتکش به سوسیالیسم خلل وارد کنند و آنها را در مبارزه با امپریالیسم خلع سلاح و بی سازمان کنند. رویزیونیست ها ضرورت تاریخی انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را انکار میکنند. آنها نقش رهبری کننده ی حزب مارکسیستی-لنینیستی را نفی کرده، پایه های انترناسیونالیسم پرولتری را سست میکنند و به ناسیونالیسم رو می آورند."-م.

درآمدند. آنها که تمام امیدشان را به متلاشی کردن سومین انترناسیونال کمونیستی از دست داده بودند، به اصطلاح چهارمین انترناسیونال خود را در سال ۱۹۳۸ برپا کردند. این سازمان که نخستین هدفش سست کردن وحدت احزاب مارکسیست-لنینیست بود، به هستی نکبت بار و تحقیر آمیز خود ادامه می‌دهد و به واسطه ی ستیزهای درونی پاره پاره میشود.

تاریخ مبارزه علیه تلاش های تروتسکیسم برای تضعیف نهضت مارکسیستی از درون نشان می‌دهد که تروتسکیسم دارای آنچنان پایه ی اجتماعی نیست که سخن گفتن از آن ارزشی داشته باشد، و پیروان آنرا به ویژه گروههای روشنفکران و عناصر طبقه ای تشکیل می‌دهند که توسط همه ی اقسام مخالفان افکار عمومی و ماجراجویان تقویت میشوند. لنین زمانی درباره ی تروتسکی گفته بود که “چنین تیپ هایی وجه مشخصه ی بقایای فورماسیون های تاریخی گذشته هستند^۱. با این حال چنین بقایایی از گذشته میتواند از نو جان گیرند و جان هم میگیرند.

اکنون که سوسیالیسم به صورت نیروی پیشروی جهان درآمده است، و خلقها، پس از قرنهای که تحت ستم بوده اند، بیش از پیش در عرصه ی تاریخ ظاهر میشوند، میتوان از مرحله ی تازه ای در تجلیات انقلابیگری خرده بورژوازی سخن گفت.

لنین خاطرنشان می‌کرد که نام نویسی “اعضای تازه” در نهضت کارگری، جلب بخش های تازه ای از زحمتکشان به مبارزه ی طبقاتی، همیشه با تردیدها و نوسان هایی در تئوری و تاکتیک، تکرار اشتباهات گذشته، بازگشت موقتی به نظریات و تاکتیک های مهجور و میرا، همراه است. بنابراین تعجبی ندارد که جذب نه صرفاً بخش های معینی از زحمتکشان، بلکه تمامی خلقها به نهضت آزادیبخش با نوسانات و اشتباهات، و احیاناً در هم آمیختن نظریاتی که مدتها پیش رد گردیده، همراه داشت.

لنین خاطرنشان می‌ساخت که در جایی که مناسبات اقتصادی عقب مانده حاکم است، نهضت کارگری مدافعی پیدا میکند که تنها برخی از وجوه مارکسیسم، تنها بخش های مجزایی از جهان نگری نوین، تنها شعارها و خواست های جداگانه ای را اختیار میکنند، زیرا آنها قادر نیستند از همه ی نظریات بورژوازی به

۱ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، جلد ۲۰، ص ۳۴۷

طور کامل بگسلند. مناسبات عقب مانده در روسیه روشن میسازد که چرا مارکسیست های روسیه مجبور شدند علیه مظاهر گوناگون ایدئولوژی خرده بورژوایی به چنان مبارزه ی طولانی و سختی دست بزنند.

هنگامی که انقلاب آزادی بخش ملی در چین ظهور کرد، مناسبات اقتصادی در آن کشور حتی از روسیه هم عقب مانده تر بود. این کشور پهناور با مناسبات نیمه فئودالی ایستا و بی حرکت دربند نیروهای امپریالیستی بود که از عقب ماندگی آن، انبوه خانواده های دهقانی، که اغلب کوچک و اجاره نشین بودند، مجبور بودند ستم فئودالی تحمل ناپذیری را تحمل کنند.

در تمامی دهکده ها، کج بیل ابتدایی و داس عملاً، تنها ابزارهای کار بود. خرده بورژوایی شهری جمعیت زیادی را در بر میگرفت. گرسنگی مزمن میلیون-میلیون از مردم را با نظم بیرحمانه ای نابود میکرد. مسئله ی زمین و رهایی از وابستگی به امپریالیسم اصلی ترین موضوعاتی بود که ماهیت انقلاب ارضی و آزادیبخش چین را که در حال رشد بود تعیین میکرد.

در اوایل دهه ی بیست، هنگامی که حزب کمونیست چین داشت شکل میگرفت، پرولتاریای صنعتی چین کمتر از ۳ میلیون نفر بود. به هر حال، در آن هنگام، حزب کمونیست چین همگام با نهضت کارگری رشد کرد، و در آن کارگران اکثریت را تشکیل دادند. در نخستین کنگره ی سراسری حزب در سال ۱۹۲۱ هر نماینده از جانب تنها حدود ۵۰ عضو حزب انتخاب شده بود. در کنگره ی دوم در سال ۱۹۲۲ این رقم به ۱۲۰ نفر، در کنگره ی سوم در سال ۱۹۲۳ به ۴۰۰ نفر، و در کنگره ی چهارم در ۱۹۲۵ به حدود هزار نفر رسید. در سال ۱۹۲۷ حزب بیش از ۵۷۹۰۰ عضو داشت که نزدیک به ۵۸/۳٪ آنها را کارگران تشکیل میدادند.

کودتای ضد انقلابی چیان کایشک در سال ۱۹۲۷ نهضت کارگری را درهم شکست. بسیاری از کمونیست های باتجربه که با نهضت طبقه ی کارگر پیوند داشتند به هلاکت رسیدند. شماره ی اعضای حزب به ده هزار سقوط کرد.

در شهرها شرایط برای فعالیت حزب بینهایت نامناسب بود. ارتجاع بر روی دوبا ایستاده بود. کومیندان مواضع نیرومندی به دست آورده بود و ارتش عظیمی تحت فرمان داشت. واحدها و تفنگداران دریایی

واسطه ی خرده بورژوازی نه تنها محیطی را که حزب در آن وجود داشت تشکیل میداد، بلکه بر ترکیب آن نیز اثر میگذاشت، و هم سرچشمه ی دائمی اشتباهات بسیاری بود، و هم دارای ماهیت اپورنیستی رأست و هم به ویژه دارای ماهیت چپ روانه بود.

در تاریخ حزب کمونیست چین مظاهر ماجراجویی چپ، که به مبارزه ی خلق بسیار زیان رسانید، فراوان است. ششمین کنگره ی حزب کمونیست که در سال ۱۹۲۸ تشکیل گردید زیان و خطرات ناشی از فعالیت های عناصر تروتسکیستی-پوچیستی^۱ را در حزب افشا کرد. اما گروه نیمه تروتسکیستی به رهبری لی لی سان، که در تابستان سال ۱۹۳۰ در کمیته ی مرکزی حزب کمونیست چین اکثریت را به دست آورد، یک خط مشی ضد لنینیستی را در پیش گرفت که، همانطور که کمیترین خاطر نشان ساخت، "در تاکتیک های توطئه گرایانه و ماجراجویانه"^۲ بروز کرد.

انقلاب در چین به طور ناهماهنگ گسترش مییافت، در کشور هنوز وضع انقلابی وجود نداشت. با این حال ماجراجویان چپ رو خط مشی شورش های سازمان یافته را در پیش گرفته، از به حساب آوردن شرایط واقعی امتناع میکردند و بر "بنیاد نهادن فوری و بی واسطه ی سوسیالیسم" در نواحی آزاد شده از دشمن اصرار میورزیدند. لی لی سان عمدتاً بر ارتش سرخ چین تکیه میکرد، که در آن هنگام تنها از ۶۰۰۰۰ افسر و سرباز تشکیل میشد که ساز و برگ کافی نداشتند. ماجراجویان چپ، به جای مستحکم کردن پایگاه ناحیه ای انقلاب، میخواستند شهرهای بزرگ را تصرف کنند.

این سیاست زیانبار از اعتبار حزب در میان توده ها کاست و اگر کمیترین به کمونیست های چینی در تصحیح خط مشی نادرست شان کمک نمیکرد، برای امر انقلاب نتایج فاجعه آمیزی دربرمیداشت.

در اواخر دهه ی ۲۰ و اوایل دهه ی ۳۰ بسیاری از احزاب کمونیست و خود کمیترین مرتکب اشتباهات سکتاریستی و چپ روانه ای شدند که توسط هفتمین کنگره ی کمیترین در سال ۱۹۵۳ محکوم و اصلاح گردید. اما کمیترین نسبت به چین خط مشی درست اختیار کرد. این مشی در مبارزه ی شدید با

۱ - پوچیسم: توطئه ی چینی برای برانداختن حکومت.

۲ - نامه ی کمیته ی اجرایی کمیترین به کمیته ی مرکزی حزب کمونیست چین درباره ی لی لی سان (اکتبر ۱۹۳۰). در مجموعه ی "استراتژی و تاکتیک کمیترین در انقلاب ملی - مستعمراتی بدانگونه که در چین نمایان گردیده" (به زبان روسی)، مسکو ۱۹۲۴، ص ۹۰-۲۸۳

تروتسکیست ها طرح گردید. تروتسکیست ها گسترش ناهماهنگ انقلاب را در نواحی مختلف نادیده می‌گرفتند و از یک قیام عمومی جانبداری می‌کردند و عقیده داشتند که انقلاب در شرف وقوع چین، مستقیماً و بی واسطه، یک انقلاب سوسیالیستی خواهد بود.

باری، کمیترین این اصل را پذیرفت که، در مرحله ی نخست، انقلاب چین ضد فئودالی خواهد بود، و بنابراین توصیه کرد که، علاوه بر کار در شهرها، باید یک پایگاه ناحیه ای در روستا برای امر انقلاب به وجود آید. از آنجا که انقلاب به طور ناهماهنگ گسترش مییافت کمیترین کمونیستهای چینی را از یک قیام عمومی زودرس برحذر داشت و لزوم تقویت ارتش سرخ و تسلط بر تاکتیک های چریکی را تأکید کرد.

مبارزه با انحراف چپ روانه و ضد کمیترین لی لی سان کار ساده ای نبود. حتی پس از آنکه لی لی سان از رهبری برداشته شد، پیروان او نگرش موافق نسبت به او را حفظ کردند و به زودی لبه ی تیز حملاتشان را متوجه آنهایی کردند که بر اجرای استوار مشی کمیترین پافشاری می‌کردند.

بعدها، مائوتسه دون تمام کوشش خود را برای تحریف این دوره ی تاریخ حزب کمونیست چین به کار برد. برای این منظور " نظری به برخی مسائل تاریخ حزب ما" را نوشت که پس از تصویب آن توسط هفتمین پلنوم بزرگ کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در آوریل ۱۹۴۵ بصورت تفسیر رسمی دهه ی پیشین در تاریخ حزب تحت رهبری مائو درآمد.

این سند مفصل که به " مجموعه آثار " مائوتسه دون ضمیمه گردید مصرانه تأکید میکند که مائوتسه دون "بویژه هرگز از آن (خط مشی لی لی سان -م.) حمایت نکرد بلکه، برعکس، با شکیبایی بسیار اشتباهات " چپ " را اصلاح کرد..."^۱. اما مائوتسه دون در آن هنگام در عمل، مانند لی لی سان، می پنداشت که " تنها پس از نابود کردن واحدهای نسبتاً بزرگ دشمن و تصرف شهرها، میتوانیم توده ها را به مقیاس وسیع به قیام برانگیزیم "^۲. او اینرا در نوشته ی خود به نام "از جرقه حریق برمیخیزد" (۵ ژانویه ۱۹۳۰) با چنین صراحتی بیان میکند. شش ماه بعد، در ژوئیه ۱۹۳۰، مائوتسه دون از نظریات لی لی سان تقلید کرده، نوشت: " ..

۱ - مائوتسه دون، " منتخب آثار "، جلد ۴، ص ۱۷۹

۲ - همان جا، جلد ۱، ص ۱۲۳

شرایط عینی و ذهنی برای پیروزی انقلاب در سراسر کشور به حد بلوغ رسیده است و خروش انقلابی تازه ای به راه افتاده است. در چنین وضعی، وظیفه ی فوری و عاجل توده های انقلابی این است که همه نیروهای انقلابی را گرد هم آورند و پیروزی انقلاب را در کشوری چنین پهناور تأمین کنند.“

“نظری به برخی مسایل تاریخ حزب ما “ضمن محکوم کردن “شتابزدگی خرده بورژوایی “ البته به حرف، از مائوتسه دون به عنوان ناجی حزب و کسی که هرگز مرتکب اشتباهی نشده تمجید و ستایش میکند و در مورد این حقیقت سکوت میکند که نقشه ی مائو مبنی بر تصرف شهر بزرگ نانچانگ در ۱۹۲۹ یکی از خطرناکترین مظاهر ماجراجویی چپ روانه در آن زمان بود. تصرف شهر چانگشا توسط دسته های تحت فرمان مائوتسه دون در سپتامبر ۱۹۳۰ نیز گامی بی حساب و از روی بی پروایی بود. تصرف این شهرها تلفات سنگینی برنیروهای او وارد آورد و دسته های او برای چند روزی توانستند شهر را نگه دارند. این اقدام مخاطره آمیز نیز جز اجرای عملی خط مشی لی لی سان چیزی نبود.

از اینرو، هیچ زمینه ای برای این ادعا که مائوتسه دون با لی لی سان مخالف بود، وجود ندارد. برعکس، مائو در نظریات لی لی سان سهیم بود، و تنها هنگامی از لی لی سان فاصله گرفت که ماجراجویی چپ روانه به شکست منجر گردید.

این نشان میدهد که چرا “نظری به برخی مسائل تاریخ حزب ما” آنجا که سخن بر سر انحراف لی لی سان است معتدل و ملایم است، اما پیروان خط مشی کمیتن را به شدت مورد سرزنش قرار میدهد. دومی ها (پیروان خط مشی کمیتن-م) را متهم میسازد که مائوتسه دون را به خاطر “تفنگداری”، “تنگ نظری محلی و محافظه کاری نمونه وار تفکر دهقانی”، و به خاطر کم بها دادن به هژمونی طبقه ی کارگر و کار در شهرها، مورد انتقاد قرار میدهند.

مقایسه ی اسناد مختلف نشان میدهد که خدماتی که مائوتسه دون مدعی انجام آنهاست. از جمله اثبات اهمیت پایگاههای انقلابی در روستا، نیاز به تشکیل جبهه واحد ملی ضد ژاپنی و دیگر قضایا در تحلیل نهایی چیزی جز بیان مفصل رهنمودهای مربوطه ی کمیتن نبوده است. پیروزی انقلاب چین تحت رهبری مائوتسه دون تنها بدین خاطر امکان پذیر بود که کمیتن مصرانه اشتباهات چپ روانه و اپورنیستی رأست را

در چین تصحیح میکرد. روشن است که چرا "نظری به..." از هنگامی که مائوتسه دون رهبری حزب را به دست گرفت، هیچ اشاره ای به کمیتترن نمیکند و همه ی فعالیت های حزب کاملاً جدا از نهضت بین المللی کمونیستی مرور میشود.

خط مشی لی لی سان - که به هیچ وجه یگانه مظهر "چپ روی"، نیمه تروتسکیسم و تروتسکیسم در حزب کمونیست چین نیست - با نظریاتی که بعدها مائوتسه دون پیدا کرد بستگی نزدیک دارد. در این مورد سخنان توبه آمیز و اظهار پشیمانی لی لی سان در هشتمین کنگره ی حزب کمونیست چین در سال ۱۹۵۶ بسیار جالب توجه است.

لی لی سان ضمن اعتراف به اشتباهات گذشته، برای آینده هیچ قولی نداد، زیرا می گفت خطاهای خرده بورژوایی مانند علفهای هرزهای هستند که حتی "اگر دشت به آتش کشیده شود کاملاً از میان نمیروند و هنگامی که باد بهاری وزیدن آغاز کند از نو رشد و نمو می کنند" ^۱.

سال های متعاقب هشتمین کنگره ی حزب نشان داد که لی لی سان با روشن بینی خاصی پیش بینی کرده بود که اگر شرایط مناسب باشد نقایص انقلابیگری خرده بورژوایی احیا خواهد شد.

هنگامیکه انقلاب چین هنوز در مرحله ی ضد استعماری، ضد فئودالی و بورژوا-دمکراتیک بود، عناصر خرده بورژوایی بسیاری به حزب کمونیست که ثابت کردند در پاک کردن راه از آثار و بقایای فئودالی و استعماری به خاطر پیشرفت آتی، انقلابی های شایسته ای هستند. در آن هنگام مائوتسه دون میگفت: "در انقلاب چین دو گام باید برداشته شود: نخستین گام "دمکراسی نوین" است و دومین گام، سوسیالیسم. به علاوه نخستین گام دورانی کاملاً طولانی را در بر خواهد گرفت و به هیچ وجه نمیتوان آنرا یک شبه پیمود. ما خیال باف نیستیم و نمیتوانیم از شرایط عملی و واقعی یی که پیشروی ماست جدا شویم" ^۲.

در طول آن دوران، حزب کمونیست چین پیروزیهای بزرگی به دست آورد و خلق چین تحت رهبری آن، به ویژه در زمینه ی اصلاح ارضی و احیاء اقتصادی، سود برد. اما هنگامی که کشور در راه ساختمان

۱ - اسناد هشتمین کنگره ی سراسری حزب کمونیست چین (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۵۶، ص ۷۵-۳۶۸

۲ - مائوتسه دون، "منتخب آثار"، جلد ۳، ص ۱۲۸

شالوده‌ی اقتصادی سوسیالیسم و بسط مناسبات نوین اجتماعی با وظایف پیچیده تر و بغرنج تری روبرو شد، ناشکیبایی خرده بورژوازی و ناتوانی در انتقال از روشهایی که در طول دوران جنگ بجا و درست بود به روش های طویل‌المدت ساختمان سوسیالیسم در زمان صلح - که هدف از آنها به دست آوردن رتبه های اقتصادی یکی پس از دیگری است - آشکارتر میشد.

بدون این تغییر روشها، ساختمان سوسیالیسم نمی تواند موفقیت آمیز باشد. اما لازمه ی چنین تغییری، شکیبایی و پیگیری بسیار است.

اما با تشکیل جمهوری توده ای چین در سال ۱۹۴۹ اعلام گردید که مرحله ی دمکراتیک انقلاب به پایان رسیده است؛ از آن پس معیارهای دمکراتیک سوسیالیستی نامیده شد و دگرگونیهای سوسیالیستی با شتاب بسیار آغاز گردید، و این تخلف مستقیم از اصولی بود که در همان اواخر از طرف مائوتسه دون اعلام گردیده بود: " ما نمیتوانیم از شرایط عملی و واقعی یی که پیشروی ماست جدا شویم ". مظاهر ناشکیبایی خرده بورژوازی، اشتیاق به پیش تاختن سریع، قطع نظر از امکانات واقعی، کوشش برای پرش از روی مراحل اجتناب ناپذیر تکامل، که توسط عوامل عینی اجتماعی-اقتصادی و به ویژه سطح تکامل نیرو های مولده تعیین میشود، بیش از پیش نمایان میگردد.

لنین ضمن انتقاد از نظریات چپ روانه درباره ی امکان نیل به سوسیالیسم " در یک حرکت " و تحصیل زندگی تقریباً بهشتی با یک حمله ی منفرد سواره نظام، نسبت به خصلت خورده بورژوازی و ماجراجویانه و خطر عظیم هشدار میداد. لنین در مقاله ی " اهمیت طلا، اکنون و پس از پیروزی کامل سوسیالیسم "، که در سال ۱۹۲۱ نوشت، از لزوم یک " حرکت تدریجی، احتیاط آمیز و غیر مستقیم به سوی حل مسایل اساسی تکامل اقتصادی " سخن گفت: " بزرگترین و شاید تنها خطر برای انقلاب اصیل، خطر انقلابیگری اغراق آمیز است، که حدود و شرایطی را که در آن روشهای انقلابی مناسب هستند و میتوانند به طور موفقیت آمیز به کار گرفته شوند، نادیده میگیرد ".^۱ انقلابی مطمئناً تلف خواهد شد اگر " انقلاب " را تا حد چیزی تقریباً الهی بالا ببرد، اگر کنترل عصبی خود را از دست بدهد و نتواند با خونسردی کامل بیاندیشد،

۱ - وای.لنین، " مجموعه ی آثار "، جلد ۳۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱

بسند و معلوم کند که تحت چه شرایطی عمل انقلابی باید اجرا شود و در چه هنگامی لازم است آن عمل انقلابی به عمل اصلاح طلبانه (رفورمیستی) انتقال یابد.

مائوتسه دون که به هنگام مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع میدانست چگونه به طریقی انقلابی عمل کند، ثابت کرد که مطلقاً قادر نیست روشهای لازم برای ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیسم را اجرا کند. پس از احیای اقتصاد، که در اثر جنگهای طولانی ویران شده بود، گروه مائوتسه دون تحمیل سیاستی را به حزب آغاز کرد که کشور را در یک فاجعه ی اقتصادی فرو برد. طبیعتاً این سیاست مورد مخالفت همه ی کسانی قرار گرفت که میکوشیدند سوسیالیسم را مطابق اصول مارکسیستی-لنینیستی و با استناد به تجربه ی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بنا کنند.

برای مدتی طولانی اختلافات در حزب کمونیست چین به دقت پنهان نگه داشته میشد و تنها شواهد غیرمستقیمی از مبارزه در درون حزب وجود داشت. پس از هشتمین کنگره ی حزب کمونیست چین (۱۹۵۶) این اختلافات شدت یافت و اشکال گوناگونی به خود گرفت. به اصطلاح انقلاب فرهنگی نشان داده است که مائوتیست ها به منظور فرونشاندن هر گونه مخالفت و مقاومتی که در برابر خط مشی ماجراجویانه ی آنها بشود تا چه اندازه حاضرند پیش بروند.

موضع گروه مائوتسه دون در دل ماجراجویان با اصطلاح انترناسیونال چهارم امید های تازه ای را بیدار کرد. آنها فکر میکردند که فرصتهای عظیمی دست داده است که "چنان زمینه ی فعالیت را آماده میکند که تروتسکیسم پیش تر هرگز نداشته بود". در سپتامبر ۱۹۶۰، یعنی پیش از ملاقات نمایندگان ۸۱ حزب کمونیست و کارگری در مسکو، به اصطلاح انترناسیونال چهارم نامه ی سرگشاده ای برای کمیته ی مرکزی حزب کمونیست چین فرستاد که در آن، ضمن تحسین موضع آن، گفته شده بود که این موضع بر مواضع تروتسکیستی منطبق است، و از آن حزب خواسته شده بود بحث آشکاری را با حزب کمونیست اتحاد شوروی و تمامی نهضت جهانی کمونیستی آغاز کند. در نامه قید شده بود: "انترناسیونال چهارم، که از بدو تشکیل، .. با نظریاتی که شما امروز با آن ها مبارزه می کنید... مبارزه کرده است، از شما پشتیبانی میکند."

مطبوعات تروتسکیستی از فعالیت های نفاق افکنانه ی بعدی مائو ستایش کردند و اعلام نمودند که پکن، در مخالفت هایش با مسکو، عملاً در مواضع تروتسکیستی قرار گرفته است. " دبیرخانه ی انترناسیونال " تروتسکیستی از " تزه های حزب کمونیست چین " استقبال کرد... زیرا آنها به وضوح با برخی از نظریات انقلابی مارکسیستی نهضت ما همانند هستند." در بریتانیا تروتسکیست ها صراحت باز هم بیشتری داشتند. پس از انتشار بیانیه ی حزب کمونیست چین که ۲۵ ماده از خط مشی رهبری چین را طرح کرده بود، آنها اظهار داشتند: "چینی ها آن را " ۲۵ ماده " مینامند- ما آنرا تروتسکیسم مینامیم "

این حقیقت که نظریات مائوتسه دون در بسیاری مواد بر نظریات آنارشیست ها و تروتسکیست ها منطبق است و روش هایی که آنها برای برانداختن احزاب مارکسیستی-لنینیستی به کار میبرند همانند هستند بدین معنا نیست که این مظاهر انقلابیگری خرده بورژوایی بر پایه ی تصورات همانند و یکسانی قرار دارند. اعتقاد به اینکه مائوئیسم بر اساس آنارشیسم یا تروتسکیسم پدیدار شده و تنها نسخه ی دیگری از این گرایشها است، ساده سازی بیش از حد مسئله است. اگر مائوئیسم نزد خود نظریاتی را "پروراند" که با نظریات آنارشیستی یا تروتسکیستی شباهت دارد، این تنها ثابت میکند که انقلابی نماهای خرده بورژوا از گرایش های گوناگون عموماً، علیرغم قوانین عینی تکامل اجتماعی، به "داروی" یکسانی متوسل میشوند- اراده گرایی مطلق.

همچنین شالوده ی اجتماعی به وجود آورنده ی آنارشیسم و تروتسکیسم با شالوده ی اجتماعی پرورنده ی نظریات پیروان مائو تفاوت زیادی دارد. آنارشیسم جهان نگرى خانه به دوشان و لومپن پرولتاریای شهری است. تروتسکیسم نیز در اصل منعکس کننده ی نظریات عناصر بی طبقه و شهرنشینان، از جمله روشنفکرانی است که تمام عرصه ی عمل را از دست داده اند. اما انقلابی گری خرده بورژوایی گروه مائو دارای منشاء نه شهری بلکه روستایی است.

شرایط ویژه ی چین، این کشور پهناور دهقانی، که در رهایی آن از قید استعمار و فئودالیسم دهقانان نقش عظیمی داشتند، مهر آن را بر مظاهر انقلابیگری خرده بورژوایی باقی گذاشت. بنابراین نظریاتی که توسط مائوتیست ها انتشار یافته، علاوه بر عقاید آنارشیستی و تروتسکیستی، حاوی عقاید صرفاً نارودنیکی

نیز هست، که یادآور عقایدی است که سوسیالیست های انقلابی (اس.ارها) روسیه، چه دست چپی و چه دست راستی، ابراز میداشتند، و بلشویک ها مصرانه و با پیگیری بسیار با آن مخالفت میکردند.^۱

این نظر، که نمیتوان تروتسکیسم را، با گرایش آشکارا و به کلی ضد دهقانی آن، با نظریات نارودنیک ها و سوسیالیست های انقلابی (اس.ارها)، که به صورت مظهر علایق دهقانی معرفی شده اند، مقایسه کرد از پایه اشتباه است. تحول نظریات تروتسکیست ها و اس.ارها بسیاری از تفاوت های بین آن ها را از میان برده است.

ک.و.گوسف، تاریخ دان شوروی، ایدئولوژی و تاریخ حزب سوسیالیست انقلابی را مورد مطالعه قرار داد و بر روی اسناد ضبط شده ی جدید بسیار کار کرد^۲ و پی برد که تروتسکیسم و سوسیالیسم خرده بورژوایی نارودنیک ها و سوسیالیست های انقلابی از نظر اصول متدولوژی شان، وجوه مشترک بسیار دارند و همچنین بسیاری از خصایص مشترک را، برای تمام انقلابیگری خرده بورژوایی نمونه وار است، دارا هستند. مؤلف میگوید، در میان این خصایص تنها روی نقش ویران کننده ی انقلاب، ناتوانی در تعیین نقش و جای طبقات در آن، این نظر که انقلاب یک عمل صرفاً خشونت آمیز است، شتابزدگی بی جهت و برخی خصایص دیگر تأکید میکنیم.^۳

۱ - در سال های اخیر در چین کتابهای زیادی به منظور " اثبات " ماهیت استثنایی دهقانان چین انتشار یافته است؛ به ویژه در حدود ۵۰۰ اثر به تاریخ جنگهای دهقانی در قرون وسطا اختصاص یافته است. گاروشیانس، تاریخ دان شوروی، که روشهای پژوهشی تاریخ نویسان مدرن چین را مورد مطالعه قرار داده است، مینویسد که برخی از تاریخ نویسان به خاطر به کار بردن این نظر لنین که " فقدان آگاهی و خواست های سیاسی برای توده های دهقانی نمونه وار است " در مورد چین به دگماتیسم متهم شدند. تاریخ نویسانی نیز که سخنان لنین را مبنی بر اینکه آرمان های قرون وسطایی دهقانی همگی تخیلی هستند نقل کرده بودند، رنگ دگماتیست بودن بر آنها زده شد. خصوصیت مذهبی و اسطوره ای شعور دهقانان نیز که توسط انگلس بیان گردیده منسوخ و کهنه شده بشمار می آیند به نظر تاریخ نویسان چینی، تنها دهقانان روسیه را میشد "تزاریست" به شمار آورد. آنها میگویند نظریاتی را که بانیان مارکسیسم- لنینیسم در این خصوص بیان داشته اند نباید در مورد چین به کار برد. میگویند " سنت کلاسیک انقلابی در چین " نتیجه ی " آگاهی عمیق دهقانان است ".

۲ - در سال ۱۹۱۹ سوسیالیست های انقلابی چپ اظهار داشتند که مایلند به کمینترن بپیوندند، در صورتی که نظریاتشان - آمیخته ای از تروتسکیسم و نارودنیسم - به رسمیت شناخته شود. آنان نوشتند، دهقانان دسته ی نیرومندی از ارتش بین المللی کار هستند که به خاطر سوسیالیسم میجنگند. کشورهای عقب مانده که عمدتاً جمعیت دهقانی دارند به سوسیالیسم نزدیک هستند و بنابراین " اگر سرمایه ی امپریالیستی در یک جنگ بین المللی شکست بخورد... و کارگران صنعتی روسیه و اروپای غربی به حمایت برخیزند، انقلاب جهانی سوسیالیستی ممکن است انجام گیرد (همانطور که کارل کارکس در نظر داشت) به ویژه اگر چینی ها و هندی ها به یاری برخیزند ".

۳ - نگاه کنید به " مبارزه ی لنین با انقلابیگری خرده بورژوایی و ماجراجویی " (به زبان روسی) مسکو، ۱۹۶۶، ص ۹۰-۲۸۹.

در عصر کنونی، که در آن گذار تاریخی از سرمایه داری به سوسیالیسم تحت رهنمود عقاید مارکسیستی-لنینیستی تحقق میپذیرد، طبیعی است بسیاری از کسانی که مایلند انقلابی به شمار آیند خود را مارکسیست-لنینیست قلمداد میکنند.

اما همان طور که این ضرب المثل قدیمی میگوید: تمام کسانی که “خدا! خدا!” میگویند، وارد قلمروی آسمان نخواهند شد. خود را مارکسیست قلمداد کردن کافی نیست، باید عملاً یک مارکسیست بود، و مائوتیست ها چنین نیستند. در ابتدا، مائو اظهار میداشت که او “حقیقت عام مارکسیسم-لنینیسم را در شرایط خاص حاکم در چین” به کار خواهد گرفت. چند سال بعد این وظیفه را در مقابل خویش قرار داد: “چینی کردن مارکسیسم، و اطمینان از اینکه مارکسیسم در تمام مظاهرش دارای خصلت چینی است.” بعدها پیروان مائو اعلام داشتند که او مارکسیسم را از شکل اروپایی به شکل آسیایی تغییر شکل داده است، مارکسیسم را “چینی” کرده است. اکنون مائو به عنوان بزرگترین مارکسیست تمام اعصار و همه ی خلقها معرفی میشود.

اما آموزش مارکسیستی را نمیتوان چینی، ژاپنی یا روسی کرد. رفورمیست ها، رویونیست ها و همه ی انواع آنتی کمونیست ها در زمان های مختلف دریایی از مرکب را بیهوده تلف کردند و کوشیدند لنینیسم را به صورت یک پدیده ی صرفاً روسی، پدیده ای که در خور کشورهای اروپایی نیست، تصویر کنند. این نظریات نه تنها توسط منتقدان مارکسیست بلکه توسط خود زندگی نیز رد شد. تحریف کنندگان مارکسیسم اکنون در چین حامیان خود را میابند.

مارکسیسم-لنینیسم دارای قدرت مطلق است زیرا قوانین عام را که در مورد همه ی کشورها، قطع نظر از خصایص آنها، بدون استثناء صادق است به درستی بازتاب میکند.

مارکسیسم-لنینیسم تحمل و بردباری در هر شرایط و یافتن راه حل هایی که تکامل ترقی خواهانه را تسریع میکند، امکان پذیر میسازد. اگر هر بخش مارکسیسم-لنینیسم به تنهایی پذیرفته شود، و بخش های دیگر رد شود یا نادیده گرفته شود، نهایت این تئوری انقلابی از میان میرود و انبوهی از فلسفه های التقاتی از آن گونه که خصلت ویژه ی مراحل اولیه ی نهضت کارگری بود، برجا میماند.

آنچه که در چین اتفاق افتاده است همان چیزی است که مورد نظر لنین بود هنگامی که از خطری که در کشورهای عقب مانده ظهور میکند سخن میگفت. در کشورهای عقب مانده ایدئولوژی هایی پدیدار میشود که " یک جنبه از نهضت کارگری را به غنیمت میگیرد و یک جانبگی را تا حد یک تئوری بالا میبرد...".^۱ گروه مائوتسه دون تنها یک جنبه از مارکسیسم را به غنیمت میگیرد: نقش عامل ذهنی را در روند تاریخی به رسمیت میشناسد و عامل دیگری را که موجب گسست از مارکسیسم میشود، " تا حد یک تئوری ارتقاء مییابد " و از این گذشته رنگ و بوی ناسیونالیستی مشخص دارد، و از این جهت با بسیاری از مظاهر پیشین انقلابیگری خرده بورژوایی تفاوت دارد.

پکن اصطلاحات مارکسیستی را برای اشاعه ی نظریاتی که هیچ گونه تشابهی با مارکسیسم-لنینیسم ندارد به کار میبرد. مائوئیسم در کشورهای عقب مانده ای پدیدار گشت که برای مدتی طولانی تحت ستم استعماری قرار داشت. مائوئیسم نسخه ی ویژه ی دهقانی انقلابیگری خرده بورژوایی است. ایدئولوژی است که عزم خرده بورژوایی را منعکس میکند که میخواهد از طریق برابرسازی جهانی وضع خود را بی درنگ بهبود بخشد یا اگر او رو به زوال میرود بگذارد تمامی بشریت به هلاکت برسد.

ادعای نمایندگان کنونی انقلابیگری خرده بورژوایی مبنی بر اینکه آنها از طرف یک ملت ۷۰۰ میلیونی سخن میگویند، ایدئولوژی آنها را ماندگارتر نمیکند. این سرهم بندی بوالهوسانه ی خرده مفاهیمی که از مدتها پیش توسط مارکسیسم-لنینیسم در هم شکسته و با علایق ناسیونالیستی تنگ نظرانه عجین گردیده نمیتواند آینده ای برای خود دست و پا کند.

شرایط عینی برای رشد انقلابیگری خرده بورژوایی طبیعتاً در چین وجود دارد، درست همانطور که در روسیه وجود داشت و هنوز در دیگر کشورهای عقب مانده ی دهقانی وجود دارد. اما وجود شرایط برای انتشار بیماری لزوماً بدین معنا نیست که اپیدمی باید حتماً وجود داشته باشد. وظیفه ی رهبری سیاسی مارکسیستی دقیقاً این است که بیماری ها را تشخیص دهد و سپس با آنها مبارزه کند، و نظریات اشتباه آمیزی را که میتواند موجب فنای انقلاب شود، تصحیح کند.

۱ - و.ای.لنین، " مجموعه ی آثار "، جلد ۱۶، ص ۳۴۹

حزب کمونیست اتحاد شوروی در این وظیفه کامیاب گردید بدین خاطر که در مبارزه ی علیه اپورتونیسیم رأست و همه ی انواع انقلابیگری کاذب و چپ روانه سرسخت و آشتی ناپذیر بود. لنین در سال ۱۹۲۰ نوشت: "هنگامی که بلشویسم در ۱۹۰۳ به وجود آمد، سنت مبارزه ی بیرحمانه علیه انقلابیگری خرده بورژوازی نیمه آنارشیستی (یا آنارشیستی تفریحی و بوالهوسانه) را دنبال کرد..."^۱.

بلشویک ها مجبور بودند به مبارزه ی به ویژه شدیدی در سال های بعدی دست بزنند، هنگامی که حزب از خط مشی لینی در ساختمان سوسیالیسم دفاع میکرد. رساله ی کمیته ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت عنوان "پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر" اهمیت بزرگ شکست سیاسی و ایدئولوژیک تروتسکیسم را خاطر نشان میکند، و اینکه تروتسکیسم "نسبت به طبقه ی کارگر اتحاد شوروی تخم بدگمانی میکاشت و عقیده داشت که بدون پیروزی انقلاب پرولتری در غرب، در کشور ما نمیتوان سوسیالیسم را بنا نهاد... آنان (تروتسکیست ها-م.) در زیر پوشش عبارت پردازی های چپ ماورای انقلابی، میکوشیدند سیست ماجراجویانه ی صدور مصنوعی انقلاب به کشورهای دیگر را تحمیل کنند، و بر آن بودند که ساختمان سوسیالیسم در کشور ما محکوم به شکست است"^۲.

هنگامیکه چین با مشکلات ساختمان سوسیالیسم در یک کشور عقب مانده روبرو شد، فقدان سنت های جدی مبارزه با انقلابیگری ماورای چپ احساس میشد. مرتدان و حامیان سیاست عظمت طلبی و ماجراجویی، که خود را در زیر عبارات چپ روانه پنهان کرده بودند، در رهبری تفوق پیدا کردند.

کمونیست ها اعتقاد راسخ دارند که در عصر کنونی هر کشوری، حتی عقب مانده ترین کشورها، میتواند راه رشد غیر سرمایه داری را با موفقیت در پیش گیرد و به سوسیالیسم برسد. اگر جمهوری توده ای مغولستان توانست در هنگامی که تنها یک کشور سوسیالیستی-اتحاد شوروی-در جهان وجود داشت، و آن هم در محاصره ی دولتهای سرمایه داری دشمن بود، این راه را بپیماید، اکنون که سیستم جهانی سوسیالیستی روز به روز نیرومندتر میگردد، امکان پیروزی سوسیالیسم در هر کشور در حال رشد به مراتب بیشتر است.

۱ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، جلد ۳۱، ص ۳۳

۲ - "پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، رساله ی کمیته ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی"، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۱۲

حوادثی که در چین بروز کرد به هیچ وجه در یک کشور عقب مانده ناگزیر نیست. در اینجا ما با استثنایی روبرو هستیم که قاعده رابه ثبت می رساند.

مائوئیست ها با پایمال کردن اصول انترناسیونالیسم پرولتری، همکاری با کشورهای سوسیالیستی، با اتحاد شوروی، را که مساعدت هایشان چنان نقشی اساسی در دستاوردهای جمهوری توده ای چین بازی کرد، نفی می کنند. نتایج این سیاست ثابت می کند که، در کشور عقب مانده ای نظیر چین، پیشرفت به سوی سوسیالیسم تنها با همکاری و تعاون جامعه ی سوسیالیستی، و کمک و تجربه ی آن، امکان پذیر است.

انقلابیگری خرده بورژوایی در تمام مراحل مبارزه با سرمایه داری خطری است عظیم و به ویژه هنگامی زیانبارتر میشود که انقلاب پیروزمند دورنمای ساختمان عملی یک جامعه ی نوین را پیش چشم می گشاید. خطر جدی که به واسطه ی خطاهای گروه مائو دستاورد های انقلاب چین را تهدید میکند، خود گواه این مطلب است.

فقر فلسفه

درستی و نیروی تئوریک یک گرایش ایدئولوژیک را برحسب شالوده‌ی فلسفی آن مورد داوری قرار می‌دهند. شالوده‌ی تئوریک مارکسیسم-لنینیسم، ماتریالیسم دیالکتیک است که سوسیالیسم را از خیال به علم متحول ساخت و طبقه‌ی کارگر را قادر ساخت که مطابق با ضرورت تاریخی و قوانین عینی تکامل اجتماعی به طور آگاهانه عمل کند.

اساساً، انقلابیگری خرده بورژوایی دارای پایه‌ی فلسفی تام و تمامی نیست. هر قدر هم که شعب این انقلابیگری با یکدیگر تفاوت داشته باشند، باز همه‌ی آنها بر پایه‌ی آمیزه‌ی گلچین شده‌ی از متناقض ترین نظریات تئوریک قرار دارند و هرگز از پراگماتیسم (عمل‌گرایی) فراتر نمی‌روند، که شعار آن چنین است: “تنها آنچه که در عمل مفید و سودمند است حقیقی است”.

کتاب کارل مارکس در انتقاد از نظریات اقتصادی پرودون، یکی از بنیان‌گذاران آنارشیسم، ۱۲۰ سال پیش پدیدار شد. این کتاب پایه‌های اقتصاد سیاسی خرده بورژوایی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و با این حال “فقر فلسفه” نام دارد. عنوان کتاب تنها از آن جهت انتخاب نشده بود که مارکس میخواست در پاسخ به کتاب “فلسفه‌ی فقر” پرودون با کلمات بازی کند. تحلیل او از بنیانهای اقتصادی پرودون با توضیح مواضع متافیزیکی اولیه‌ی آنارشیسم و تفسیر تئوری آن، که به معنای دقیق کلمه، مطلقاً غیر منطقی و بی‌رمق است، همراه است. و فقر آن فلسفه از اینجاست!

بنیان‌های اقتصادی پرودون، با جهت‌گیری درباره‌ی برابرسازی طبقات و حفظ خرده مالکیت، توسط زمان فرسوده گردید و به تاریخ سپرده شد. اما خصیصه‌ی ویژه‌ی اسلوب تفکر آن ایدئولوگ خرده بورژوا،

ابتدال تصورات ابتدایی او و متافیزیک استدلالش که مارکس آن را به نحو درخشانی درک کرد؛ بعدها در اشکال جدید اپورتونیسیم یا انقلابیگری خرده بورژوایی احیا شد.

غالباً شیوه ی بیان پرودون نیز تجدید گردیده است، که مارکس آنرا چنین توصیف میکرد: "سبک غالباً همان چیزی است که فرانسوی ها ampoul (قلنبه-م.) مینامند. زبان غیر مصطلح، ذهنی و پرسر و صدا... لحنی خودستا و تفاخرآمیز و به ویژه چرند بافی درباره ی "علم"، و تظاهر دروغین نسبت به آن".^۱ تاریخ نشان داده است که این صفات نه تنها خصوصیت فردی پرودون، بلکه خصیصه ی کلی ایدئولوگ های خرده بورژوا، نوعی واکنش حفاظی برای پنهان داشتن پوچی و بی روحی تصوراتشان، نوعی عقده ی کهتری ناشی از فقر فلسفه، بوده است.

در نگاه اول ممکن است چنین به نظر آید که انقلابیگری خرده بورژوایی به مناقض ترین اشکال هستی میبخشد. آنارشیسیم باکونین از آنارشیسیم پرودون متمایز است، حتی اگر تنها بدین خاطر که اولی تنها مالکیت جمعی را به رسمیت میشناسد، در حالیکه دومی طرفدار حفظ مالکیت خصوصی است. پرودون طرفدار راه مسالمت آمیز مبارزه است، باکونین هواخواه خشونت. آنارشیسیم مبارزه ی سیاسی را رد میکند؛ تروتسکیسم، برعکس، تنها این شکل مبارزه را به رسمیت میشناسد و از اشکال دیگر چشم میپوشد. ما میتوانیم این مقایسه را دنبال کنیم. اما علیرغم همه ی این اختلافات در درون این نوع، نظریات نمایندگان انقلابیگری خرده بورژوایی یک منشاء متدولوژیک مشترک دارد- ذهنی گرایی نامحدود، قصد بازسازی جهان برحسب یک طرح ذهنی، به کمک گروه کوچکی از مردم که از نیاز به دگرگونی آگاه هستند.

فلسفه ی آنارشیسیم بی نهایت بدوی و ابتدایی است. مارکس دکتترین آنرا چنین توصیف میکند: "شوربایی... که از پرودن، سن سیمون و غیره به وام گرفته شده است"^۲. لنین نیز خاطرنشان میساخت که در آنارشیسیم "هیچ دکتترین، آموزش انقلابی، یا تئوری"^۳ وجود ندارد. متافیزیک، در لباس عبارت پردازی های دیالکتیکی و ذهنی گرائی آشکار- چنین است شالوده ی روش متدولوژی تمام شعب آنارشیسیم.

۱ - ک.مارکس و ف.انگلس، "منتخب نامه ها"، مسکو، ۱۹۶۵، ص ۱۵۵

۲ - ک.مارکس، ف.انگلس، "آثار"، جلد ۳۳، ص ۳۲۹، دیتز فرلاگ، برلین، ۱۹۶۶

۳ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار، جلد ۵، ص ۳۲۸

تقریباً همین را درباره ی تروتسکی میتوان گفت.

ضمن صحبت از متدولوژی خاصی که زمینه ی نظریاتی بود که تروتسکی طی مذاکرات اتحادیه ی کارگری (تریدیونیون) در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ پیش کشید، لنین آن نظریات را به خاطر گلچین گرایی، متافیزیک، مدرس گرایی و یک جانبگی شان مورد انتقاد قرار داد. لنین برخورد مدرسانه ی تروتسکی را نسبت به اتحادیه های کارگری و پیوسته چسبیدن او را به “اصول کلی” خاطر نشان ساخته، گفت: “آنچه که عملاً در پیش روی ماست واقعیتی است که ما از آن به خوبی اطلاع داریم، مشروط بر اینکه خونسردی خود را حفظ کنیم و نگذاریم که گفتگوی روشنفکرانه یا استدلال مجرد، و یا آنچه ممکن است به صورت “تئوری” نمایان شود اما در واقع خطاها و سوء تعبیر ویژگی های گذار است، بر ما مستولی شود.”^۱

تروتسکیسم همیشه با فهم نادرست وضعیت امور مشخص میشود، چرا که آرزوهای ذهنی را جانشین واقعیت عینی میکرد و برای برطرف کردن تضادها جز خشونت مفرط و تصادفات فاجعه آمیز راه دیگری نمیشناخت.

تروتسکی جامعه ی شوروی را نوعی تعادل و موازنه ی طبقات میدانست که ناگزیر برهم خواهد خورد. تنها راهی که او برای حل تضادهای بین پرولتاریا و دهقانان میتوانست ببیند، از طریق تصادفات ناگزیر آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) بود، و از آنجا که دهقانان از نظر تعداد بر پرولتاریا برتری داشتند، او یک “ترمیدور”^۲ اجتناب ناپذیر-احیای سرمایه داری-را پیش گویی میکرد.

این مبالغه ی وحشت انگیز درباره ی “ناگزیری” های عینی بی که تروتسکی خودش آنها را اختراع کرده بود، در تئوریهای او با نظریات صرفاً ماجراجویانه درباره ی امکانات عامل ذهنی همزیستی داشت. لازم به تذکر است که منظور تروتسکی از عامل ذهنی نه توده ها بود و نه حتی حزب، بلکه منظورش، همانطور که خود آن را نامید، “پرسنل رهبری” بود. بنا بر دستورالعمل او، مسئله ی اتحادیه های کارگری را تنها از طریق یک حيله گری محض میشد حل کرد. در سالهای بعد، هنگامی که تروتسکی کمیتن را مورد انتقاد

۱ - همان جا، جلد ۳۲، ص ۲۶-۲۵

۲ - ترمیدور: یازدهمین ماه تاریخ انقلاب کبیر فرانسه، مرحله ی ارتجاعی و ضد انقلابی و استقرار دیکتاتوری پس از انقلاب- م.

قرار داد و آنرا به درنگ در انقلاب جهانی متهم کرد، باز همه چیز را تا حد مسئله ی “پرسنل رهبری” تنزل داد. تروتسکیست های مدرن “انترناسیونال چهارم” نیز به این پرسش که چرا زمان انقلاب جهانی هنوز فرا نرسیده است همان پاسخ را میدهند: این “بحران رهبری انقلابی” که به خاطر همه چیز شایسته ی سرزنش است.

تروتسکی “پرسنل رهبری” را دارای نیروی ماورای طبیعی میداند، که میتواند اگر لازم بداند از روی مراحل بپرد، جهش ایجاد کند، کمربندها را سفت کند. “این ذهن گرایی کامل و واقعی است، و اگر تروتسکی از خودش چیزی به آن افزوده، آن چیز تنها این است که او آنرا به ذهنی گرایی بوروکراتیک تغییر شکل داده است.

تروتسکی که نظریاتش را با لنینیسم استتار کرده بود، با کمیترن به مبارزه برخاست و بلشویسم را به صورت فراگردی یکنواخت توصیف کرد. او در سال ۱۹۲۸ نوشت: “این انعطاف نیست که خصیصه ی اصلی بلشویسم بوده و باید باشد، بلکه سختی سنگ خارا است.” و این درست نقطه ی مقابل خواست لنین است که حزب کمونیست باید “به تغییرات تاکتیکی، مصالحه و توافق توسل جوید... این موضوعی است که تماماً بستگی به آن دارد که بدانیم چگونه این تاکتیک ها را به منظور بالا بردن- نه پائین آوردن- سطح عمومی شعور طبقاتی پرولتاریا، روح انقلابی و قابلیت نبرد و پیروزی به کار گیریم.”^۱

یکجانبگی، اغراق، تقلب تئوریک و دیگر خصایص مشابهی که لنین در مورد روشهای تروتسکی ذکر میکرد، “خمیرمایه ی” مائوئیسم نیز هست.

اما مائوئیسم، که در خاک چین بارور گشته، طبعاً دکترین های اندیشه ای، معنوی و اخلاقی را منعکس میکند که در روزگار باستان به شکل گرفتن پرداخت و به صورت ایدئولوژی رسمی دولتی برای دوهزار سال به اذهان مردم تلقین گردید. دکترین کنفوسیوس-فیلسوف بزرگ چین- بر بسیاری از خصایص ملی و شیوه ی تفکر مردم چین اثر گذارده است.

یکی از اصول مقدماتی کنفوسیوس اطاعت بلاشروط و مطلق از بزرگترها و فرمانبرداری کورکورانه از اوامر "حکیم" است. ل. واسیلیف، تاریخ دان شوروی، مینویسد که بسیاری از چین شناسان گرایش تفکر چینی را به سوی مدرس گرایبی، به سوی ایمان کورکورانه و مطلق به آموزش حکیم خاطر نشان ساخته اند. مجموعه ی نظام آموزشی چنان بنا شده بود که انسان از همان اوان کودکی جهان را تنها از دریچه چشمان حکمای باستانی میدید، تمایل به تفکر و تعقل مستقل در او پرورش نمی یافت، بلکه تنها کوشش برای به کارگیری احکام و کلمات قصار حکیم و توکل به نظریات تصویب شده به او آموخته میشد.

س.ل. تیخوینسکی، چین شناس شوروی، در کتاب خود به نام "حکومت خاندان منچوری در چین" به نحوی قانع کننده نشان میدهد که چگونه اصول عقاید کنفوسیوس طی چند قرن اخیر برقرار و رایج بوده است.^۱ کتاب او از امپراتورانی سخن میگوید که اعلام داشته اند بر روی این زمین "وظیفه ی اصلی تصحیح اذهان مردم است"، و نیز سوزاندن کتابهای قابل ایراد در ملاء عام، از بی حرمتی نسبت به قبرهای مؤلفان آنها و از بسیاری چیزهای دیگر، که به کارل مارکس زمینه داد تا از "جهل تعمدی" و "ستم نظری و عقیدتی" در چین سخن گوید.

آکادمیسین و. م. الکسیف، چین شناس برجسته، در سال ۱۹۰۷، در آغاز زندگی علمی خود، به چین سفر کرد. او در یادداشت های سفرش، که سرشار از همدردی عمیق با مردم چین است، در میان چیزهای دیگر، میگوید که چینی ها "تمایل دارند هرگاه که ممکن است نقل قولها و کنایات را به کار برند." او همچنین از آموزش آنها سخن میگوید که شامل "حفظ کردن فاکتها و نامها و سپس خواندن رساله های تاریخی مدرسانه" است. او از کیش پرستش "شخصیت کامل" سخن میگوید که "حاوی جالب توجه ترین پندها و مثل ها برای هر موقعیت قابل تصویری"^۲ است، و بسیاری چیزهای دیگر که هنوز به زندگی ادامه میدهند و در عصر تحولات بزرگ اجتماعی به هیچ وجه جای کوچکی را اشغال نمیکند.

۱ - نگاه کنید به. "حکومت خاندان منچوری در چین" (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۶۶، ص ۱۲۰، ۲۳ و غیره.

۲ - و.م. الکسیف، در چین باستان "سفرنامه ۱۹۰۷" (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۵۸، ص ۳۴۰، ۴۹، ۵۱، ۶۹

تمام این خصایص ویژه ی تکامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی چین بر انقلابیگری خرده بورژوایی، که مدتها پیش در آن کشور ظهور کرد و مائوتسزم یک شکل به ویژه ی زنده ی آنست، اثر خود را داشته است.

بی شباهت به دیگر سخنگویان انقلابیگری خرده بورژوایی، که خود را فیلسوف به حساب نیاورده و هیچ اثر فلسفی از خود باقی نگذاشتند، مائوتسه دون مدعی جایگاهی در پانتئون^۱ فلسفی است. هنگامی که مائو بیوگرافی خود را برای ادگار اسنو، روزنامه نگار آمریکایی شرح میداد، تأکید کرد که او در اوایل زندگیش "با شور و شوق فلسفه را مطالعه کرده"، کنفوسیوس و دیگر فیلسوفان باستانی چین را خوانده، اگر چه، به ادعای خودش، او کلاسیک ها را دوست نداشته.

مائو مدعی است که اسپینوزا، کانت، گوته، هگل و روسو را خوانده است، اما این در آثارش که در آنها همه ی انواع نقل قولها، به ویژه از فیلسوفان باستانی چین، فراوان است، نمایان نیست. او معترف است که کانگ یو-وی و لینگ تسی-چائو، دو رفورمیست بورژوای اواخر قرن ۱۹ را تحسین میکند. کانگ یو-وی کوشید آموزش کنفوسیوس را اصلاح کند و آنرا به خدمت نیروهای اجتماعی چین درآورد. او در "بررسی قواعد کلاسیک جعلی مکتب چینی" مینویسد: "...من میخواهم آموزش های دروغین را موقوف کنم، دشمن را نابود نمایم، جایگاه او را ویران سازم، ارواح خبیث را دفع کنم، مه غلیظ را دور کنم و به تاریکی روشنایی بخشم. پس خورشید درخشان تر از همیشه خواهد درخشید، ستارگان با درخشش بیشتری چشمک خواهند زد و قواعد کلاسیک و فرامین مقدس کنفوسیوس که تقریباً از میان رفته بود از نو زنده خواهد شد"^۲.

کانگ یو-وی رکود فئودالی طولانی در چین را از موضعی غیرعلمی و ایده آلیستی توضیح داده، آنرا به خاطر غفلت از آموزش های اخلاقی-فلسفی روزگار باستان سرزنش میکند. لیانگ تسی-چائو (یکی از شاگردان کانگ یو-وی) خاطر نشان میکند که "کانگ یو-وی یا به واقعیت عینی با تحقیر و اهانت مینگریست و یا می کوشید آنرا در چارچوب نظریات خود محصور نماید"^۳.

۱ - پانتئون. پرستشگاه عمومی خدایان در روم، عمارتی که مردمان نامی یک ملت در آن مدفون باشند.م.

۲ - س.ل. تیخونسکی، "جنبش به خاطر اصلاحات در چین در پایان قرن نوزدهم و کانگ یو-وی" (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۵۹، ص ۷۶

۳ - همان جا، ص ۴۰۱

مائوتسه دون نیز به آنارشیسم توجه زیادی مبذول میداشت. او این را به “ادگار اسنو” اعتراف کرد. او گفت که قیامهای دهقانی بر “دماغ جوان او که در آن هنگام دیگر به شورش و یاغیگری گرایش داشت” چه تأثیر عمیقی گذاشت. او گفت در آن سالها “من غالباً درباره ی مسایل آنارشیسم و امکانات آن در چین بحث و گفتگو میکردم. در آن هنگام با بسیاری از هدف های آن موافق بودم.”

مائوتسه دون نخستین بار در سن ۲۷ سالگی با یک کتاب مارکسیستی (مانیفست حزب کمونیست) آشنا شد. و از آن پس خود را یک مارکسیست به حساب آورد. اما تخم مارکسیسم بر روی خامی افتاده بود که در آن عقایدی که هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم نداشت به وسعت و انبوهی کشت گردیده بود. خطر واقعی این بود که نتیجه، یک دورگه از آب درآید. و همینطور هم شد.

سالها گذشت و مائوتسه دون مؤلف رساله های فلسفی گردید. همه ی آنها، که با دو سخنرانی “درباره ی عمل” و “درباره ی تضاد” آغاز شد، که در سال ۱۹۳۷ پدیدار شد، اکنون در چین “سهمی درخشان در میراث فلسفه ی جهانی مارکسیستی-لنینیستی” و “غنا و شکل ماتریالیسم دیالکتیک” قلمداد میشود. در واقع این آثار حاوی آمیزه ی گلچین شده است از شرح ساده لوحانه ی اصول مشهور ماتریالیسم دیالکتیک و “سهم” مستقل مؤلف در جانشین کردن ایده آلیسم به جای ماتریالیسم مارکسیستی و متافیزیک به جای دیالکتیک.

از آنجا که مائوتسه دون خود را مارکسیسم قلمداد میکرد، طبعاً تقدم ماده و سرشت ثانوی شعور، یعنی نگرش ماتریالیستی نسبت به مسئله ی اساسی فلسفه را به رسمیت میشناسد. با وجود این، فعالیت علمی مائوتسه دون و بسیاری از اظهارات صریح او نشان میدهد که، همانطور که پیش از او در مورد بسیاری دیگر نیز مصداق داشته، شخص میتواند این را بپذیرد که اصول مادی تعیین کننده ی پدیده های روحی است و باز یک ماتریالیست پیگیر نباشد.

مائوتسه دون در رساله ی خود “انسان نظریات درست را از کجا کسب میکند”، میگوید که همه ی نظریات درست از دو استعداد و قابلیت انسانی ناشی میشود:

(۱) تغییر شکل دادن روح به ماده و ماده به روح.

(۲) پذیرش روح به مثابه ی ماده و ماده به مثابه ی روح.

در اصل مائو همانندی ماده و روح را جانشین تقدم ماده و سرشت ثانوی شعور میکند، که از آن این نتیجه به دست میآید که آنچه را که در جهان اتفاق نمی افتد میتوان با آنچه که در ذهن شخص رخ میدهد همانند و یکی دانست.^۱

مائو به شیوه ای بسیار ساده لوحانه توانایی شعور انسان را به بازتاب واقعیت عینی نشان میدهد و روند بغرنج شناخت را به سادگی به انطباق کامل امور مادی و ایدئولوژیک تنزل میدهد و در نتیجه به ما اطمینان میدهد که “هرگونه تفاوتی در مفاهیم انسان باید به مثابه ی انعکاس تضادهای عینی تلقی شود.”^۲ اما این بدان معناست که به آسانی میتوان یک توجیه به اصطلاح “ماتریالیستی” اما در واقع پراگماتیک، برای هر گونه نظریه ای یافت، صرف نظر از اینکه آن نظریه چقدر از واقعیت به دور است. آنچه که برای من سودمند است یک واقعیت است. برای داشتن یک نظریه لازم نیست زیاد بدانیم.

تائوتسه، ماتریالیست ابتدایی و طبیعی چین باستان و کسی که در شکل گیری نظریات مائو تأثیر بسیاری داشته، میاموخت: “خودت را بشناس تا دیگران را بشناسی، یک خانواده را بشناس تا دیگر خانواده ها را بشناسی، یک دهکده را بشناس تا همه ی دهکده های دیگر را بشناسی، یک امپراتوری را بشناس تا همه ی امپراتوری ها را بشناسی، یک کشور را بشناس تا جهان را بشناسی. من جهان را چگونه میشناسم؟ در سایه ی همین روش”^۳.

از آنجا که مائوتسه جهان را از طریق خودش، خانواده، دهکده و کشورش میشناخت، متقاعد شده بود که دانش مفرط جز آسیب و زیان چیزی به ارمغان نمیآورد. او میگفت: “حکومت بر مردمی که بیش از اندازه میدانند مشکل است. بنابراین حکومت بر یک کشور به وسیله ی دانش به منزله ی دشمنی با آن است، و حکومت بر آن بدون دانش به منزله ی خوشبخت کردن آنهاست”^۴.

۱ - ی.الز، ج. دویدووا، “فلسفه ی عمل اتفاقی و عمل اتفاقی در فلسفه” (به زبان روسی) za rubeshom، ۱۹۶۷، شماره ی ۱۱

۲ - مائوتسه دون، “منتخب آثار”، جلد ۲، ص ۲۰

۳ - یانگ هینگ-شون، “تائوتسه، فیلسوف چین باستان و آموزش او”، (به زبان روسی)، مسکو-لنینگراد، ۱۹۵۰، ص ۴۵-۱۴۴

۴ - همان جا، ص ۱۵۱

مائوتسه دون در گفتگویی با کارکنان پزشکی در سال ۱۹۵۶ گفت: «هرچه بیشتر کتاب بخوانید، احمق تر میشوید». از این گفته چنین بر می آید که او بی میل نیست کشور را مطابق دستورالعمل مائوتسه خوشبخت نماید.

تصادفی نیست که بحث «پیرامون همسانی اندیشه و وجود»، درست در سال ۱۹۶۰ سازمان داده شد، هنگامیکه دیگر اثرات کامل سیاست اقتصادی اراده گرایانه در چین احساس میشد. این «بحث» مهلتی کوتاه برای اعتراف به گناه به همه ی فیلسوفانی داد که به درستی فکر میکردند اختراع این همسانی ایده آلیسم استتار شده است و هدف آن توجیه شکست ها و اشتباهات در سیاست داخلی و خارجی کشور است.

نظر به اینکه هر چه که مائوتسه دون میگوید بیدرنگ در چین به منزله ی «سهم درخشان تازه» ای قلمداد میگردد، تئوری همسانی اندیشه و وجود نیز «سهم تازه» ای قلمداد گردید. در واقع این همان تئوری کهنه ی ایده آلیستی بی است که فریدریک انگلس آنرا «یکی از جنون آمیزترین اوهام» لقب داد. و لنین درباره ی آن گفته است که این تئوری چرند مطلقاً و تماماً ارتجاعی است.

اگر کوشش در جهت دریافت واقعیت داوریهی شخصی از همسانی اندیشه و وجود، ایده آلیسم استتار شده است، دادن نیروی مافوق طبیعی و مطلق به «اندیشه های مائوتسه دون» ایده آلیسم صرف و عریان است. در اینجا اندیشه بر ماده برتری مییابد. تنها کاری که باید انجام داد این است که اندیشه های مائو را مطالعه کرد، سپس همه چیز روبراه خواهد شد. به تولید مادی نقش جزئی و ناچیزی داده میشود و سطح شعور و آگاهی انسان، و نه تکامل تولید، به منزله ی منشاء تمامی پیشرفت تلقی میگردد.

مارکسیسم-لنینیسم مردم را سازندگان حقیقی تاریخ به حساب میآورد، در تولید اجتماعی نقش قاطع را از آن انسان میداند و نیروی عظیم اندیشه های پیشرو را در تکامل اجتماعی به رسمیت میشناسد. با این وجود، آموزش اصیل انقلابی انسان را از تولید مادی منتزع نمیکند، بلکه آن دو را به منزله ی یک وحدت تلقی میکند. این انسان آرمانی مجرد نیست که تاریخ را میسازد، بلکه انسان واقعی موجود با تمام حسن ها و نقص هایش سازنده ی تاریخ است، انسانی که در شرایط تاریخی معین، با سطح موجود نیروهای مولده و وسایل تولید، عمل میکند. نادیده گرفتن این وحدت انسان و واسطه ی مادی به اشتباهات جدی منجر

گردیده و باز هم می‌گردد. هنگامیکه یک جانب این وحدت در مقابل جانب دیگر آن قرار داده شود، حقیقت به دروغ تبدیل می‌گردد.

اپورنیست های رأست همیشه سطح نیروهای مولده را در مقابل انسان قرار میدهند و عملاً برای فعالیت دگرگون ساز انسان جایی باقی نمیگذارند. آنها میگویند همه چیز به شرایط مادی بستگی دارد. این ماتریالیسم اقتصادی مبتدل، فلسفه ی بی تحرکی و بطالت و توجیه عدم فعالیت و ابن الوقت بودن است. همان طور که لنین میگوید، همه ی انواع “چپ گرایان” نیز همان اشتباه را مرتکب میشوند، تنها برخی آنها “به طریق دیگری” مرتکب میشوند. آنها نیز انسان را در مقابل نیروهای مولده قرار میدهند و اساساً ضرورت شرایط عینی لازم برای موفقیت آمیز بودن فعالیت دگرگونساز مردم را نفی میکنند. آنها میگویند همه چیز تنها به انسان، به اراده و آگاهی او بستگی دارد. این ذهنی گرایی مبتدل، فلسفه ی اراده گرایی مطلق و توجیه ماجراجویی و توطئه چینی است.

پی بردن به اینکه چرا این فلسفه در چین گسترش یافته، مشکل نیست. سطح پائین نیروهای مولده، تسلط ابتدایی ترین ابزارهای کار و جمعیت عظیم و پیوسته در حال افزایش، شرط عینی را برای این نظریه ی ساده لوحانه به وجود آورده است که برای رسیدن به هدفهای مطلوب کفایت تلاش به عمل آید. این قرار دادن انسان در مقابل امکانات مادی نه تنها همه ی حوزه های اقتصادی، بلکه مسئله ی جنگ را نیز شامل میشود. لین پیائو، که به قول مطبوعات چینی، “پرچم سرخ اندیشه های مائوتسه دون را فراتر از هر کس دیگری برافراشته”، در مقاله ی خود به نام “زنده باد پیروزی جنگ توده ای!” تأکید میکند که “بهترین اسلحه، سلاحهای مرگباری چون هواپیما، تفنگ، تانک یا بمب اتمی نیست، بلکه اندیشه های مائوتسه دون است.” (در ضمن، این قدرت ستایش انگیز اندیشه های مائو، مائوئیست ها را از اختصاص دادن مبالغ هنگفتی به تولید سلاحهای هسته ای، که فشار زیادی را به اقتصاد تخمیل میکند، باز نداشته است). مائوئیست ها، با قرار دادن انسان در مقابل واقعیت پیرامون، طرح ساده لوحانه ای از انسان ترسیم کرده اند، که از هر گونه احساس، اندیشه و عاطفه، بی بهره است و با اجرای مکانیکی تعالیم مائو کاملاً وفق میدهد. این با نظر لنین در تضاد است که میگوید: “ما میتوانیم (و مؤظفیم) ساختمان سوسیالیسم را نه با

مصالح انسانی مجرد یا با مصالح انسانی که ما خود اختصاصاً ایجاد کرده ایم، بلکه با آن مصالح انسانی آغاز کنیم که از سرمایه داری به ما ارث رسیده است. بدون شک، این کار آسانی نیست، اما هر نوع شیوه ی برخورد دیگری نسبت به این وظیفه آنقدر ها جدی نیست که حتی قابل بحث باشد^۱.

اینکه در چین نو شرایط عینی برای اندیشه های اراده گرایانه و تمام انواع ساخت های خیالی وجود دارد، به هیچ وجه این اندیشه ها و ساخت ها را درست تر نمی نماید، یا اعمال اشتباه آمیزی را که بر اساس آنها انجام میگیرد، توجیه نمیکند. جانشین کردن ایده آلیسم به جای ماتریالیسم دیر یا زود به سرانجامی مرگ آور، به ورشکستگی منجر خواهد شد، چرا که تنها اندیشه هائیکه قوانین و نیازمندیهای اصیل زندگی را بازتاب میکنند نمیتوانند خود را تثبیت کرده، ریشه بدوانند و رشد کنند.

مائو با ارائه ی ایده آلیسم ذهنی به منزله ی ماتریالیسم مارکسیستی، دیالکتیک مارکسیستی را نیز به سبک خودش تفسیر میکند. وحدت و مبارزه ی اضداد-این قانون تکامل که نتیجه ی تضادهای درونی پدیده ها است-توسط مائو به طرح بدوی و غیر علمی تحلیل واقعیت تنزل مییابد. او شمارش ساده ی اضداد را جانشین تنوع اشکال زندگی با تضاد های گوناگونش-ضروری و تصادفی اساسی و ثانوی، آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی- میکند. در واقع، او آنچه را که فیلسوفان چین باستان هنگامی که تفسیر علمی گیتی هنوز در مرحله ی جنینی اش بود میکردند، تکرار میکند.

اینست تفسیر ایستای اضداد، بدان گونه که مائوتسه دون آنرا میبیند: "بدون زندگی، مرگ وجود نمیداشت، بدون مرگ، زندگی وجود نمیداشت. بدون "بالا"، "پایین" وجود نمیداشت، بدون "پایین"، "بالا" نیز وجود نمیداشت. بدون بدبختی، خوشبختی وجود نمیداشت، بدون خوشبختی، بدبختی نیز وجود نمیداشت. بدون آسانی، دشواری وجود نمیداشت، بدون دشواری، آسانی نیز وجود نمیداشت. بدون مالکان ارضی، دهقانان اجاره دار و جون نمیداشتند، بدون پرولتاریا، بورژوازی نیز وجود نمیداشت. بدون ستم

۱ - وای.لنین، مجموعه ی آثار"، جلد ۳۱، ص ۵۰

امپریالیستی بر ملت ها، مستعمرات و نیمه مستعمرات وجود نمیداشتند، بدون مستعمرات و نیمه مستعمرات، ستم امپریالیستی بر ملت ها نیز وجود نمیداشت. کلیه ی عناصر متضاد بدین گونه هستند^۱.

مائو تکامل مبارزه ی این اضداد را چگونه میبیند؟ آنرا به صورت تغییر شکل ساده ی یکی به دیگری از طریق تغییر جایشان میبیند: "...تحت شرایط معین هر یک از دو جهت متضاد یک شیئی یا پدیده به ضد خود بدل میگردد، جای خود را با طرف مقابل عوض میکند"^۲.

به نظر مائو، اساس انقلاب سوسیالیستی صرفاً آن است که طبقه ی فرمانبردار- پرولتاریا، طبقه ی فرمانروا میشود، و طبقه ی بورژوازی جایی را که طرف مقابلش اشغال کرده بود میگیرد، مالکان و دهقانان جایشان را عوض میکنند، صلح و جنگ جانشین یکدیگر میشوند، و الی آخر^۳.

بنا بر این طرح، اضداد تا بی نهایت میتوانند جایشان را عوض کنند، تمامی حرکت به آشفتگی و احیای توازن تنزل مییابد. در کتاب درسی "ماتریالیسم دیالکتیک" پکن، که مائوئیسم را تبلیغ میکند، این نظر به تفصیل توضیح داده شده است. در این کتاب گفته میشود، قانون تکامل "توازن-عدم توازن-توازن" یا پیوستگی-تجزیه ی وحدت بدو بخش- پیوستگی جدید "میباشد. بنا بر این طرح، امپریالیسم نقش زیرین را بازی میکند: "دست به تجاوز میزند، شکست میخورد، باز دست به تجاوز میزند، باز شکست میخورد، و به همین ترتیب ادامه میدهد تا به هلاکت برسد". برنامه ریزی به حصول یک توازن موقتی و نسبی تنزل مییابد. "یک سال میگذرد و، روی هم رفته، این توازن به واسطه ی مبارزه ی اضداد به هم میخورد و به عدم توازن تبدیل میشود، وحدت از وحدت باز می ایستد، و سال بعد توازن و وحدت باید دوباره حاصل گردد"^۴.

این طرح هیچ وجه مشترکی با دیالکتیک مارکسیستی ندارد. تأثیر متقابل تضادها و نفوذ آنها بر یکدیگر ناپدید گردیده و مبارزه ی آنها همیشه به منزله ی تصادف نیروهای ستیزنده (آنتاگونیستی) ادراک

۱ - مائوتسه دون، "منتخب آثار"، جلد ۲، ص ۴۴-۴۳

۲ - همان جا، ص ۴۴، ("درباره ی تضاد"، منتخب آثار به فارسی، چاپ پکن، ص ۵۱۲)

۳ - "پرولتاریا که زمانی تحت حکومت بود، از طریق انقلاب حاکم میشود، در حالیکه بورژوازی که تا آن زمان در صدر حکومت بود، تحت حکومت قرار میگیرد و جای طرف مقابل خود را اشغال مینماید" ("درباره ی تضاد"، منتخب آثار به فارسی، چاپ پکن، ص ۵۱۲ و ۵۱۳).

۴ - مائوتسه دون، "درباره ی حل صحیح تضادهای درون خلق" (به زبان روسی) ۱۹۵۷، ص ۱۷

میشود. این برای توجیه "تئوریک" فعالیت مخرب دار و دسته ی مائو در نهضت بین المللی کمونیستی (پس از وحدت ناگزیر باید شکاف ایجاد شود)، برای توجیه همه ی اشتباهات در برنامه ریزی (توازن به دست آمده لزوماً عدم توازن را در پی دارد)، برای انکار مبارزه به خاطر صلح که ناگزیر باید جای خود را به جنگ واگذارد^۱، برای این مدعا که در جامعه ی سوسیالیستی نیز مبارزه ی طبقاتی نباید با مبارزه ی پیش از پیروزی انقلاب سوسیالیستی تفاوت داشته باشد، بسیار مناسب است.

چنین "دیالکتیکی" بی نهایت مناسب است، زیرا به طفره رفتن از تحلیل واقعی شرایط معین و به ترسیم تضادها بنا بر آرزوهای شخصی، به تنزل دادن علم و هنر رهبری سیاسی به تشدید تضادها، به ارائه ی ذهنی گرایی مطلق به مثابه ی ایدئولوژی، کمک میکند.

ماتریالیسم ابتدایی و دیالکتیک طبیعی فیلسوفان چین باستان بازتابی از سطح دانش در روزگار آنها بود، و در آن زمان نظریات پیشرویی به شمار میرفت. اما بازگشت به آنها در زمان ما نه تنها کهنه پرستی محض، بلکه ارتجاع مطلق خواهد بود. مردم در دستگاه تبلیغاتی که به اندیشه های مائو خدمت میکند، شباهت نزدیک و شگفت آور نظریاتی را که آنها اشاعه میدهند به فلسفه ی قدما درک میکنند. از آنجا که این را نمیتوان انکار کرد، آنها می کوشند فلسفه ی چین باستان را همچون پدیده ای جهانشمول و دارای اعتبار دیرپای نشان دهند.

هر سال که میگذرد، گرایش به ارائه ی فلسفه ی چین باستان به منزله ی سرچشمه ی اصول با شدت بیشتری نمایان میگردد. آثاری پدید آمده که این فلسفه را به منزله ی منشاء خدانانگرای (آته ایسم)، ماده گرایی (ماتریالیسم)، طبیعی گرایی (ناتورالیسم) و خردگرایی (رأسیونالیسم) اصحاب دایره المعارف فرانسوی، و سنگ بنای انقلاب کبیر فرانسه توصیف میکند. همچنین مؤلفین این کتابها تأثیر فلسفه ی چینی را در آثار کانت، فیخته و هگل میبینند. با این وجود، حتی این نیز برای آنها کافی نیست.

۱ - "همان طور که بر همگان روشن است، صلح و جنگ به یکدیگر تبدیل میشوند. جنگ به صلح بدل میگردد... و صلح به جنگ تبدیل میشود..." ("درباره تضاد") منتخب آثار به فارسی، چاپ پکن، ص ۵۱۴

در سال ۱۹۵۷ درباره ی تاریخ فلسفه ی چین مذاکراتی به عمل آمد. در ماه مه ۱۹۵۹ درباره ی نظام فلسفی لائوتسه و درباره ی مسایل فلسفه ی کنفوسیوس، آئین نوکنفوسیوسی و غیره. مباحثاتی صورت پذیرفت. ف. اس. بیکف، فیلسوف شوروی، خاطر نشان ساخت که در نوشته های فلسفی چین نو ما شاهد گرایش به نوسازی و آرمانی سازی میراث فلسفی چین و کوشش برای تصویر وجوه مشخصه ی آن همچون یک دستاورد بزرگ هستیم. اکنون این مدعا که فلسفه ی چین باستان بر تمامی فلسفه از دمکریت گرفته تا هگل اثر گذاشته است بسیار متواضعانه قلمداد میشود. فیلسوفان چین کوشیدند ثابت کنند که بین نظریات کنفوسیوس، و برخی نظریات تئوریک مارکسیسم-لنینیسم هیچ تفاوت اساسی وجود ندارد، در حالی که بعضی ها حتی از اثر مهم کنفوسیوس "کتاب دگرگونی ها"، مطالبی را استنباط کردند که تصور میکردند با ماتریالیسم دیالکتیک وجوه مشترک بسیاری دارد.

اینگونه نوسازی در چین تازگی ندارد. گومو-ژواژ مدتها پیش کنفوسیوس را به عنوان سلف بلافصل مارکس ترسیم کرده است. در داستانی که در سال ۱۹۳۰ منتشر شد و در سال ۱۹۵۰ دوباره انتشار یافت، مؤلف از گفتگوی تصویری مارکس و کنفوسیوس سخن گفته و ضمن آن مارکس را به اظهار خوشوقتی از ملاقات با یک حکیم شرقی، که همسان نظریات او را بیش از ۲۰۰۰ سال قبل عنوان کرده، وا می دارد.

کوشش برای جا زدن نظریاتی به عنوان مارکسیسم که هیچگونه وجه مشترکی با آن ندارند اشکال مختلفی به خود میگیرد. جایگزین کردن متافیزیک به جای دیالکتیک در مباحثات فلسفی که در سال ۱۹۶۴ پیش از انقلاب فرهنگی در گرفت، هویدا بود. مطبوعات چین گزارش دادند که "نظر به تعداد شرکت کنندگان و تأثیر و اهمیت آن، این مباحثات سالهای زیادیست که در محافل علمی ما همانند نداشته است". موضوع اصلی این مباحثات "تجزیه ی وحدت به دو" و "ترکیب آن دو به یک" بود. بنا بر روزنامه ی خون-چی (پرچم سرخ)، تنها بین ماههای ژوئن و وات ۹۰ مقاله به این موضوع اختصاص یافت. هدف مباحثات "رسوا کردن" کسانی بود که طرفدار برخوردی تاریخی و واقعی با وحدت عینی و ذهنی بودند و عقیده داشتند که دیالکتیک نه تنها تجزیه ی وحدت، بلکه ترکیب ضدین را نیز، البته تنها بر شالوده ی جدید و با کیفیتی نوین، شامل میشود.

این مباحث فیلسوفانی را محکوم کرد که به اصولی وفادار بودند که لنین در مباحثاتی با تروتسکیستها پیش کشیده بود. تروتسکیستها انگیزه های اخلاقی را در مقابل انگیزه های مادی قرار داده بودند و ادعا میکردند که این دو نوع متقابلاً یکدیگر را دفع میکنند، لذا آنها نگرش متافیزیکی را اختیار کرده بودند. مائوئیستها از آنچه که لنین در اواخر ۱۹۲۰ گفته بود خوششان نیامد؛ او در آن هنگام گفته بود: “ اما روی هم رفته ما حالا مارکسیسم را می شناسیم و آموخته ایم که چگونه و در چه هنگام ضدین میتوانند و باید ترکیب شوند، و آنچه که از همه مهمتر است این است که ما در عرض این سه سال و نیمی که از انقلابمان میگذرد، عملاً بارها و بارها ضدین را ترکیب کرده ایم ”^۱.

مائوئیسم ها به درستی متوجه ی نقایص سیاست خود بودند، چون دیالکتیک مقرر میدارد که ما نه تنها ضدین را از یکدیگر تشخیص میدهیم بلکه ترکیب آنها را نیز بینیم و بیاموزیم که از این ترکیب در ساختمان سوسیالیسم استفاده کنیم. اما از آن جا که آنها ذهنی گرا بودند تصمیم گرفتند سیاست خود را تصحیح نکنند، بلکه قوانین عینی دیالکتیک را “ تصحیح ” نمایند. در واقع خود مائو مدتها پیش از این مباحثات این کار را کرده بود. او اظهار داشته بود: “ اضداد موجود در هر پروسه با یکدیگر مبارزه میکنند، پیوسته یکدیگر را دفع میکنند و در مقابل یکدیگر می ایستند. این اضداد چه در پروسه ی تکامل کلیه ی اشیاء و پدیده های جهان و چه در تفکر بشری موجودند. در اینجا استثنایی نیست ”^۲.

در این مورد هیچ استثنایی وجود ندارد! این بدان معناست که اگر درون یک حزب تضادهایی بروز کند، تنها راه برطرف کردن آنها هلاکت معنوی و یا حتی جسمانی کلیه ی کسانی است که به نظریات خود چسبیده اند. مائوئیستها میگویند اگر ما اهمیت کوششهای ذهنی را تأیید کنیم، دیگر صحبت از تأثیر شرایط عینی موردی ندارد. فیلسوفی به شدت مورد انتقاد قرار گرفت که چرا تکامل تولید نفت در “دا-تسین” را چنین توصیف کرده است: “ تجربه ی دا-تسین نمونه ای بود از انطباق ذهنی و عینی. نکته آن است که اشخاص مربوطه از شرایط زیر خاک تصویر بسیار روشنی داشتند. اگر تنها تلاشهای انقلابی وجود میداشت،

۱ - و.ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص ۲۷

۲ - مائوتسه دون، منتخب آثار، جلد ۲، ص ۴۳، (به فارسی، چاپ پکن، ص ۵۱)

بدون هیچگونه اطلاعی از شرایط زیر خاک، موفقیتها چنین چشمگیر نمی بود^۱. این گفته به منزله ی مخالفت با شرح رسمی تجربه ی دا-تسین، که نتیجه ی تلاشهای انقلابی و نیروی اندیشه های مائو اعلام گردیده بود، تلقی گردید.

اهمیت این مشی “ تجزیه ی وحدت به دو ” به ویژه هنگامی آشکار میشود که ما با دقت بیشتری به نظریه ی مائوئیستها درباره ی انسان توجه کنیم. همه مردم به خوب و بد، به شاگردان حقیقی مائو و “ ارواح پست ” تقسیم میشوند؛ خوبان هیچ نقیصه ای ندارند و بدان هیچ حسنی.

مائوئیستها کلیه ی پدیده ها را در حالتی سنگ شده، به صورتی جدا از یکدیگر و محروم از تأثیرات متقابل آنها مینگرند، و از این رو طرح زیر را اختراع کرده اند: قهرمان آرمانی (انقلابی) تنها محسنات را داراست: شجاعت، پایداری و غیره؛ شخص منفی (ارتجاعی، رویزونیست) تنها عیوب را داراست: ترسوئی، ناپایداری، تن آسایی و از این قبیل.

دستگاههای تبلیغاتی به تصویر “انسان معمولی” در ادبیات و هنر، که در او محسنات و عیب در کنار هم وجود دارد، اعلان جنگ دادند. “تجزیه ی وحدت به دو” چنین همزیستی هایی را نیز در بر میگیرد و برای آن خصوصیات انسانی که از مرز این طرح تصویب شده فراتر میرود جایی باقی نمیگذارد. متافیزیک جای دیالکتیک را به طور کامل میگیرد.

مارکس در کتاب “فقر فلسفه” پرودن را مورد استهزاء قرار میدهد که “از دیالکتیک هگل چیزی جز زبان آنرا ندارد. برای او حرکت دیالکتیکی تشخیص جزئی خوب از بد است.” مارکس درباره ی پرودن میگوید که “هنگامیکه مسئله بر سر تولد مقوله ای تازه از طریق دردهای زایمان دیالکتیکی است، ابتلای به نازایی مانع اوست. آنچه که حرکت دیالکتیکی را تشکیل میدهد، همزیستی دو طرف متضاد، مبارزه ی آنها و ترکیب آنها در مقوله ای جدید است. خود طرح مسئله ی حذف شدن طرف بد (تضاد)، حرکت دیالکتیکی

۱ - ژن مین - ژیبائو (مردم)، یازدهم سپتامبر ۱۹۶۴

را کوتاه میکند. این (خود) مقوله نیست که، به واسطه ی ماهیت متضادش، مطرح شده و با خودش ضدیت میکند، این آقای پرودن است که دستپاچه و حیران میشود و بین دو طرف مقوله میسوزد و میسازد^۱.
 مائوتسه دون نیازی ندارد که "درد زایمان" پرودن را تحمل کند. او به ارتش، به دسته های آدمکش فرمان میدهد و انتظار دارد به کمک آنها کار تضادها را کوتاه کند. مائو نه تنها به واسطه ی آن که حکومت را در دست دارد، بلکه به واسطه ی اینکه قادر به کارگیری آن چیزی است که در ۱۲۰ سال گذشته ایدئولوژی خرده بورژوایی را "غنی کرده" است، بر پرودن "برتری" دارد. این شامل ذهنی گرایي آنارشیسم و نارودیسم، گلچین گرایي تروتسکیسم، ساده لوحی، یک جانبگی، نرمش ناپذیری و بی تحرکی، بزرگ کردن یکی از وجوه شناخت تا حد مطلق، و جداسازی از ماده، که لنین آنها را ریشه های ضروری ایده آلیسم فلسفی میدانست، میشود.

فلسفه ی خرده بورژوایی پیشرفت چندانی نکرده است، عملاً مانند گذشته بی ثمر و تهی باقی مانده است و تنها میتواند به ترکیبات تئوریک غیر منطقی و اعمال ماجراجویانه هستی بخشد.

۱ - ک.مارکس، "فقر فلسفه"، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۱۰۸

"انقلاب مداوم"

مارکسیسم ضرورت و ناگزیری انقلاب اجتماعی را با شرایط و نیازهای زندگی مادی جامعه و با قوانین عینی مبارزه تبیین میکند. ولی از نظر انقلابیگری خرده بورژوازی، انقلاب واکنش روحی سرکش در مقابل بی عدالتی، مبارزه به خاطر آرمانی اخلاقی و پنداشت انتزاعی آینده ای بهتر است.

مارکسیست ها معتقدند که "تنها بررسی مجموعه ی مناسبات بین کلیه ی طبقات در جامعه ای معین، بررسی مرحله ی عینی تکامل آن جامعه و مناسبات بین آن و دیگر جوامع" ^۱ میتواند پایه ای برای تاکتیک های درست باشد. آنها در عین حال کلیه ی طبقات را نه به طور جامد و ساکن بلکه در حال حرکت مینگرند. به همین دلیل است که مارکسیست ها به تعریف صریح و روشنی از نیروی محرکه و سرشت هر انقلاب، جهت و هدفهای نهایی آن، رابطه بین مراحل گوناگونی که انقلاب باید بپیماید، اصرار دارند.

تنها ملاکی که انقلابیگری خرده بورژوازی برای تاکتیک ها ارائه میکند این است که آن تاکتیک ها "از همه انقلابی تر" باشند. این، علت بی تفاوتی کامل آنها را نسبت به ارزیابی امکانات عینی موجود در مرحله ی معین، و کوشش آنها را برای پیش کشیدن شعارهای حداکثرگرایانه بنابر اصل "همه چیز یا هیچ چیز" روشن میکند.

آنارشپیست ها مارکس و انگلس را به فرصت طلبی متهم میکردند. آنها میگفتند: "نمی فهمید که یک انقلابی باید همیشه خود را مؤظف بداند که مردم را به قیام برانگیزد؟" می گفتند، کسی که به "آمادگی" مردم برای انقلاب اعتقاد ندارد، به انقلاب به طور کلی معتقد نیست، و میافزودند: "به همین جهت است که ما نمیتوانیم صبر کنیم، و از تحمل تردید و تزلزل امتناع کنیم. این پرسش که "چه باید کرد؟" دیگر نباید فکر ما را به خود مشغول کند. این مسئله مدتهاست که حل شده است. ما باید انقلاب کنیم. چگونه؟ هر کس باید به

۱ - و.ای.لنین، "مجموعه آثار"، جلد ۲۱، ص ۷۵

بهترین وجهی که میداند و میتواند آنرا انجام دهد." انگلس در پاسخ این وراجی های انقلابی، به طور قاطع نشان داد که این شعارها چنان است که گویی کسانی که آنها را پیش میکشند نه در سیاره ی گناه آلود ما بلکه در کرات ماورای ادراک عبارات توخالی زندگی میکنند، و نشان داد که این شعارها تنها عباراتی برای "پنهان داشتن سستی و عدم تحرک انقلابی" است.^۱

در ایتالیا، اسپانیا و دیگر کشورها عبارات بی سر و ته "انقلابی" آنارشیست ها هنگامی واکنش ایجاد کرد که نهضت طبقه کارگر هنوز در مرحله ی جنینی بود. آنارشیستها هر تظاهری از نارضایی را به منزله ی پایان نظام سرمایه داری وانمود میکردند. در سال ۱۸۷۳ هنگامی که حوادث انقلابی داشت در اسپانیا به حد بلوغ میرسد، آنارشیست ها در روزنامه شان نوشتند: "...هنوز در بارسلون هیچ اتفاقی نیفتاده است اما در میدانها، در مراکز عمومی انقلاب مداوم جریان دارد!" انگلس با طعنه نوشت که این انقلاب آنارشیست ها "عبارت از بر طبل کوفتن های مداوم است، و به همین علت " به طور مداوم " از آن نقطه هیچ تکان نمیخورد."^۲

آنارشیسم بین مفاهیم انقلاب "بورژوازی" و "بورژوا-دمکراتیک" و "سوسیالیستی" هیچ تمایزی قایل نیست. بی هیچ اشکالی مسایل مشخصی را حل میکند که هر یک از آنها را باید همراه با مناسبات بغرنج بین مراحل متوالی مبارزه ی انقلابی حل کرد. آنارشیست ها مفهوم "انقلاب" را تا حد شورش خود به خودی، که می بایست به "انحلال اجتماعی" مبدل شود، تنزل دادند. دولت منحل میشود، فرهنگ کهنه ریشه کن میگردد، هر چه را که میتوان از بین برد، از میان برداشته میشود، جامعه جدید از هیچ، به وجود میاید.

از اینجاست ادعای اینکه یک انقلابی "تنها یک علم را میشناسد-علم ویرانسازی" از اینجاست همچنین ریسک کردن بر اساس غریزه ی فطری برای شورش، که تصور میشود در هر کسی وجود دارد. هنگامی که نهضت طبقه ی کارگر متشکل تر گردید و پنداشت های یاغی گرانه ی ساده لوحانه ای را که در آغاز بدانها باور داشت دور انداخت، آنارشیست ها مدعی گشتند که طبقه ی کارگر برای مبارزه شایستگی

۱ - ک.مارکس و ف. انگلس، " آثار "، جلد ۱۸، ۱۹۶۲، ص ۵۲۲ و ۵۵۴

۲ - ک.مارکس و ف. انگلس، " آثار "، جلد ۱۸، ۱۹۶۲، ص ۵۲۲ و ۵۵۴

ندارد. باکونین تمام ملت ها را به آنهاییکه قادرند و آنهاییکه قادر نیستند انقلاب کنند تقسیم کرد. به نظر او، خلقههایی که به سختی و مشقت مادی دچار نبودند، روح انقلابی را از دست میدادند؛ تنها خلقههای فقیر، به ویژه دهقانان می توانستند انقلابی باشند. دهقانان حاملان خود به خودی و طبیعی اندیشه های سوسیالیستی قلمداد میشدند.

همچنان که تکامل سرمایه داری پایه های اتوپیاهای دهقانی را فرسوده و سست می کرد، نظریات تخیلی درباره ی رسالت ویژه ی دهقانان و پنداشت های خیالی در مورد تاکتیک مبارزه ی انقلابی برطرف میگردد و عقاید مارکسیستی به نحو افزونی گسترش مییافت و به عنوان تنها عقایدی که نیازهای تکاملی جامعه ی نوین را به درستی بیان میکرد، به رسمیت شناخته میشد.

اما عقاید گذشته کاملاً از میان نمیروند و قادرند در شرایط جدید احیاء شوند و خود را با نظریاتی که در نهضت انقلابی حکمفرما گردیده است وفق دهند. یک مورد آن جرح و تعدیل اصطلاح "انقلاب مداوم" مارکس و انگلس از طرف انقلابیگری خرده بورژوازی به منظور آفرینش مفهومی بود که هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم نداشت.

در نخستین درخواست کمیته مرکزی از "اتحادیه ی کمونیست ها" که در مارس ۱۸۵۰ منتشر گردید، مارکس و انگلس تأکید کردند که طبقه کارگر نمیتواند به پیروزی هایی قانع شود که بورژوازی و حتی خرده بورژوازی دمکراتیک را که هدفش پایان دادن به انقلاب با حداکثر سرعت ممکنه، ارضاء میکند. آنها گفتند: "وظیفه ی ما این است که به انقلاب تداوم بخشیم، تا آنجا که کلیه ی طبقات کم و بیش مالک از موضع خویش رانده شده باشند، تا آن جا که پرولتاریا قدرت دولتی را تصرف کرده باشد..."^۱ درخواست با این دعوت از کارگران پایان پذیرفت که موضعی مستقل اختیار کنند، به خود اجازه ندهند که از سازماندهی حزب خود منحرف شوند، حزبی که شعارش "باید انقلاب بی وقفه باشد".

۱ - ک.مارکس، ف. انگلس، "منتخب آثار"، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۱۱۰

اندیشه‌ی مارکسیستی انقلاب مداوم منطقاً از این حقیقت منتج میشود که پرولتاریا تنها طبقه انقلابی پیگیر است، طبقه ایست که هیچ شکلی از ستم را تحمل نمیکند-طبقه‌ای که رسالت تاریخی اش، ساختن جامعه‌ای بدون طبقه است.

در آن هنگام مارکسیست‌ها فکر میکردند که انقلاب اجتماعی تنها در صورتی میتواند به پیروزی برسد که یک انقلاب جهانی وجود داشته باشد، انقلابی که لااقل عمده‌ی کشورهای سرمایه‌داری را در برگیرد. مقصود مارکس و انگلس از "انقلاب مداوم" پیروزی پرولتاریا در کلیه کشورهای مسلط جهان بود.

نیم قرن بعد از آن، نظریه‌ی مارکسیستی انقلاب مداوم توسط لنین در تئوریش درباره‌ی فرا روئیدن انقلاب بورژوا دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی تکامل یافت. از آنجا که نظام جهانی سرمایه‌داری در مجموع اکنون برای گذار به سوسیالیسم به حد بلوغ رسیده است، انقلابی که به صورت انقلاب بورژوایی آغاز میگردد تمام امکانات عینی را داراست که با از میان رفتن بقایای فئودالی متوقف نگردد، بلکه تا برقراری دیکتاتوری پرولتاریا ادامه پیدا کند. لنین میگفت همه چیز بسته به آن است که چه کسی انقلاب را رهبری کند: بورژوازی، که به متوقف کردن آن به حداکثر سرعت ممکن علاقمند است، یا پرولتاریا، که همه زحمتکشان را به گرد خود جمع میکند و میتواند انقلاب را تا پیروزی سوسیالیسم رهبری کند. لنین در سال ۱۹۰۵ نوشت: ...ما، از انقلاب دمکراتیک، بی‌درنگ، و دقیقاً برحسب میزان نیرویمان، نیروی شعور طبقاتی و پرولتاریای متشکل، گذار به انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم کرد.^۱

در سال ۱۹۰۵ لنین هنوز امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد را جمع بندی نکرده بود، اما تمام تئوری او در مورد فرا روئیدن انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی بر پایه‌ی امکانات درونی انقلاب قرار دارد. کتاب او "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" و همه آثار دیگری که طی سالهای متلاطم نخستین انقلاب روسیه نوشته شده، اشباع از این اعتقاد هستند که آینده نهضت، و سرعت تغییر مراحل انقلاب اصولاً به نیروی طبقه کارگر، تشکیلات آن و توانایی آن به جذب دهقانان بستگی دارد.

۱ - و.ای.لنین، "مجموعه‌ی آثار"، جلد ۹، ص ۳۷-۳۶

این در ضمن، بیانگر خواست لنین است به "توسعه دادن بسیار زیاد" حدود انقلاب بورژوا دمکراتیک، و درک کامل اوست از اینکه پرش از روی مرحله آن انقلاب (انقلاب بورژوا-دمکراتیک-م.) و آغاز بی واسطه حل وظایف سوسیالیستی ناممکن است. لنین میگفت که بی اعتنایی نسبت به مرحله دمکراتیک و وظایف مربوط به آن، و دست کم گرفتن این وظایف، به معنای "سوء تعبیر مارکسیسم تئوریک..."^۱ است.

او از حزب دعوت میکرد که وظایف عمومی دمکراتیک صریح تری را با شجاعت و قوه ابتکار بیشتر برای تمام مردم مقرر دارد، دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را به منزله ی قدرت طراز نوینی قلمداد میکرد که میتواند انقلاب بورژوا-دمکراتیک را به پایان برساند و فراروئیدن آنرا به انقلاب سوسیالیستی تضمین کند.

این تنها دوره ای نبود که در خلال آن "سوء تعبیر از مارکسیسم تئوریک" به عمل می آمد. این سوء تعبیرها در سالهای بعدی، و نه تنها در روسیه، بلکه در نهضت بین المللی کمونیستی نیز، به اشکال گوناگون تظاهر نمود.

تروتسکی نیز سوء تعبیری از مارکسیسم به عمل آورد به هنگامی که بر خلاف نظریات مارکس و انگلس درباره ی انقلاب مداوم و تئوری لنینی فراروئیدن انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، تئوری "انقلاب مداوم" خودش را پیش کشید که لنین آنرا "چپ بی محتوی" نامید.^۲

"نه حکومت تزار، بلکه حکومت کارگران" - شعاری بود که تروتسکی در سال ۱۹۰۵ اعلام کرد. این شعار بیانگر کوشش برای پرش از روی انقلاب بورژوا-دمکراتیک بود که در آن هنگام در روسیه جریان داشت. لنین می گفت: "اشتباه بزرگ تروتسکی این است که او خصلت بورژوایی انقلاب را نادیده میگیرد و هیچ تصور روشنی از گذار این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی ندارد"^۳.

۱ - همان جا، جلد ۹، ص ۱۱۲

۲ - همان جا، جلد ۲۰، ص ۳۷۱

۳ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۱۵، ص ۳۷۱

پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ی سال ۱۹۱۷، لنین شعار “تمام قدرت به شوراها” را پیش کشید، چون دریافته بودند که شوراها میتوانند راه را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی هموار کند. لنین در “مقالاتی درباره ی تاکتیک” پرسید: “آیا ما در معرض خطر سقوط به ذهن گرایبی، خطر خواست رسیدن به انقلاب سوسیالیستی با “پرش” از روی انقلاب بورژوا دمکراتیک-که هنوز کامل نشده و هنوز نهضت دهقانی را تحلیل نبرده است- قرار نداریم؟ من خود را در معرض این خطر قرار میدادم اگر میگفتم: “نه حکومت تزار، بلکه حکومت کارگران”^۱. مدتی بعد، لنین ضمن سخنرانی در کنفرانس حزبی در شهر پتروگراد، دوباره تأکید کرد که این شعار تروتسکی “نه حکومت تزار، بلکه حکومت کارگران” نادرست بوده است.

در شرایط روسیه “انقلاب مداوم” تروتسکی به معنای نادیده گرفتن امکانات انقلابی دهقانان و قلمداد کردن آنها به عنوان نیرویی ضد انقلابی بود. تروتسکیست ها حتی پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی نیز به خط مشی ضد دهقانی خود ادامه دادند. اما اگر ما به تروتسکیسم تنها در شکل روسی آن، نگاه نکنیم، بلکه همچنین آن را به صورت ادعای فراهم آوردن طرحی کلی برای انقلاب سوسیالیستی جهانی در نظر بگیریم، می بینیم که هسته ی اصلی تروتسکیسم تلاش آن برای پرش به هر قیمت که شده از روی مراحل تکامل انقلابی است. در بعضی موارد این پرش به معنای گسست از دهقانان است، و در موارد دیگر، ممکن است به رد دیگر متفقین- بورژوازی ملی، خرده بورژوازی شهری و غیره- بیانجامد.

اختصاصاً، تروتسکیستهای مدرن، در حالی که به تحسین تئوری به اصطلاح “انقلاب مداوم”، که “انترناسیونال چهارم” آنرا “میراث گرانبهای” خود میدانند، ادامه میدهند، عملاً نظر تروتسکی را درباره ی دهقانان به مثابه ی نیرویی ارتجاعی رد میکنند. تروتسکیست ها، که مایلند موضع خود را، لااقل تا حدودی، با نهضت رشد یابنده ی آزادیبخش ملی وفق دهند، اکنون از کشورهای دهقانی شرق به عنوان کشورهای “پیش قراول جدید و نو ظهور” یاد میکنند، و “نقش اساسی و قاطعی” را به آنها نسبت میدهند، در حالی که به تبلیغ “دکترین انقلاب مداوم” که تصور میشود برای، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین چشم انداز پرش به سوی سوسیالیسم را ارائه میکند، ادامه میدهند.

تروتسکی، ضمن کوشش برای اثبات امکان پرش از روی مراحل تکامل اجتماعی، میگفت: "این ادعا که پرش از روی مراحل ناممکن است ادعای چرندی است" مارکسیست-لنینیستها منکر جهش در روند انقلابی نیستند، اما آنها به جهش به مثابه ی پدیده ای عینی ناشی از تمامی تکامل قبلی، و نه به عنوان نتیجه تنها شور و شوق انقلابی مینگرند.

مائوتسه دون هم در مورد تلاش ذهنی گرایانه برای پرش از روی مراحل و هم در خصوص قرار دادن انقلاب یک کشور در مقابل انقلاب جهانی، به همان نظریات اسلوب عقیدتی تروتسکیست ها میچسبند. مائوئیستها نیز، مانند تروتسکیستها، همیشه و در همه جا طرفدار استقرار سوسیالیسم در هر کشور، صرف نظر از شرایط حاکم در آن جا، بوده اند و همیشه اسرار داشته اند که این امر باید با قیام مسلحانه انجام پذیرد. بنا بر نظریات مائوئیستها، خلق های کشورهای در حال رشد که به راه تکامل مستقل ملی گام نهاده اند باید به نیروی اسلحه، حکومتهای خود را سرنگون کنند و بی درنگ ساختمان سوسیالیست را اعلام دارند. پکن احزاب کمونیست کشورهای توسعه یافته سرمایه داری را مورد حمله قرار میدهد که چرا آنها مبارزه به خاطر نیازهای حیاتی زحمتکشان، به خاطر دمکراسی و به خاطر صلح را به عنوان وسیله ای برای جلو انداختن پیروزی سوسیالیسم میدانند. و از آنجا که این مبارزه هنوز به شکل انقلاب در نیامده است آنرا اپورتونیسیم میدانند.

این از نگرش پکن نسبت به فعالیت پارلمانی کمونیست ها و مبارزه ی دلاورانه ی آنها برای دفاع از دمکراسی هویدا است. دیالکتیک تاریخ چنان است که با رشد نهضت آزادی بخش و تأثیر طبقه ی کارگر نظام دموکراتیک بورژوایی برای بورژوایی انحصاری مزاحم میشود. از این رو به آزادیهای دمکراتیک حمله میکند و میکوشد در قانون اساسی تجدید نظر کند و همه ی قوانین کم و بیش مترقی را ملغی کند. در چنین شرایطی، دفاع از دمکراسی، حتی اگر از بسیاری جهات دمکراسی بورژوایی بسیار و محدود و صوری باشد، جنبش برای بسط و نوسازی دمکراسی، مبارزه ایست بر علیه انحصارات و پایه های نظام سرمایه داری را سست میکند.

در زمانی که جبهه ی متحد ضد انحصاری تحکیم و توسعه مییابد، در زمانی که طبقه ی کارگر و متحدانش وزنه ی هر چه بزرگتری را در جامعه تشکیل میدهند آنها میتوانند از حقوق و مؤسسات دموکراتیکشان که به سختی به دست آورده اند در مبارزه علیه حاکمیت انحصاری به وسعت استفاده کنند. اصلاحات دموکراتیک که بیاگر منافع طبقه ی کارگر و قشرهای غیر پرولتری زحمتکشان است و تحت فشار توده ها اجرا میگردد، موجب تحکیم موضع نیروهای مترقی میگردد، و سرپل برای وارد آوردن حمله ی نهایی علیه مواضع سرمایه داران را توسعه میدهد. جنبش برای کسب حقوق بیشتر برای مردم در کشورهای بورژوازی وجه مهمی از نبرد طبقاتی و بخش لازم و مکمل مبارزه به خاطر سوسیالیسم است^۱.

گروه مائوتسه دون هر نوع امکان آنرا که مبارزه زحمتکشان برای دموکراسی ممکن است کامیاب گردد منکر میشود، و حتی بدیهی ترین موفقیت های آنرا پس مانده های طبقات فرمانروا مینامد.

در سرمقاله "یکبار دیگر درباره اختلافات رفیق تولیاتی با ما" سردبیران روزنامه های ژن مین-ژیباو (مردم) و خون-چی (پرچم سرخ) "توضیح دادند" که کرسیهای یک پارلمان بورژوازی با مبارزه به دست نمی آیند، بلکه بورژوازی آنرا به میل خود و به منظور فاسد کردن طبقه ی کارگر و رهبران آن پیشکش میکند. آنها نوشتند: "بورژوازی، برحسب منافع خویش، نمایندگان حزب سیاسی طبقه ی کارگر را تحت شرایط معینی به پارلمان میپذیرد. از اینرو بورژوازی میکوشد برخی از نمایندگان و رهبری طبقه ی کارگر را به گمراهی بکشاند، فاسد کند و حتی به آنها رشوه دهد." بنابراین به نظر می رسد که پیروزیهای کمونیست ها در انتخابات چیزی بیش از پس مانده های بورژوازی و کریتینیسم^۲ پارلمانی نیست.

تنها حامیان کور طرح های انقلابی نما میتوانند منکر آن شوند که دستاوردهای دموکراتیک منعکس کننده توازن نیرو در کشور و نتیجه ی مبارزه و گواه نفوذ رشد یابنده ی طبقه کارگر و حزب کمونیست است. بسیاری از واقعیت های تجربه ی نهضت بین المللی کمونیستی این گفته لنین را اثبات میکند که تغییرات سیاسی "که دارای سرشت حقیقتاً دموکراتیک هستند، و به ویژه انقلابات سیاسی، تحت هیچ شرایطی

۱ - "پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، رساله کمیته ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی"، ص ۵۸-۵۷

۲ - نوعی بیماری مادرزادی که در نتیجه عدم ترشح غده تیروئید پدید می آید و در آن رشد و نمو بدن و فکر متوقف می شود- م.

نمیتوانند شعار انقلاب سوسیالیستی را تیره یا تضعیف کنند. برعکس، همیشه آنرا نزدیکتر کرده، شالوده‌ی آنرا توسعه داده و بخش‌های تازه‌ای از خرده بورژوازی و توده‌های نیمه پرولتر را به مبارزه سوسیالیستی میکشانند^۱.

مارکسیسم-لنینیسم انقلاب را نخست و پیش از همه تصرف قدرت دولتی توسط طبقه انقلابی میداند و مفهوم انقلاب را به روشی که توسط آن این تصرف انجام میپذیرد مربوط نمیکند. "منتقل شدن قدرت دولتی از یک طبقه به طبقه‌ای دیگر علامت نخست، عمده و اساسی یک انقلاب، هم به معنای دقیقاً علمی و هم به معنای سیاسی و عملی این اصطلاح می باشد"^۲. به همین علت است که مارکسیست‌ها هرگز با آن کسانی که به جای محتوی انقلاب به روش‌هایی که توسط آن انقلاب به ثمر می‌رسد تکیه می‌کنند، موافق نیستند. اما پکن نظر دیگری دارد. جزوه‌ی "زنده باد لنینیسم" می‌گوید: "منظور ما از انقلاب به کار بردن خشونت انقلابی توسط طبقه‌ی ستم‌دیده، و یک جنگ انقلابی است".

هنگامی که در سال ۱۹۳۸، طی جنگ داخلی طولانی و مقاومت مسلحانه علیه تجاوزگران ژاپنی، مائوتسه دون گفت که در چین جنگ شکل اصلی مبارزه است و "قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید"، این با شرایط عینی که در آن هنگام در چین حکم فرما بود واقعاً مناسبت داشت. اما حتی در آن هنگام نیز مائو مقصودش از این شعار، وجه مشخصه‌ای از خصایص ویژه‌ی مبارزه در چین نبود، بلکه آنرا به طور مطلق معتبر می‌دانست. مقاله‌ی او که در ستایش اسلحه به عنوان منشاء تمامی قدرت است با بیانی صریح و روشن آغاز می‌شود: "وظیفه‌ی اصلی انقلاب به عالیترین شکل آن تصرف قدرت توسط نیروی اسلحه است، یعنی، حل مسئله با جنگ. این اصل انقلابی مارکسیسم-لنینیسم به طور مطلق صحیح است، و در مورد چین و همچنین سایر کشورها بدون شک صادق است"^۳.

فعالیت گروه‌های مائوئیستی در کشورهای اروپایی نشان می‌دهد که آنها به انقلابیگری در شرایط نو چگونه می‌نگرند. از نظر آنها انقلابیگری با اعمال تروریستی، ایجاد آتش سوزی، کارشکنی‌ها، زد و خورد

۱ - و.ای.لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص ۳۳۹

۲ - و.ای.لنین، "مجموعه آثار"، جلد ۲۴، ص ۴۴

۳ - مائوتسه دون، "منتخب آثار"، جلد ۲، چاپ روسی، ص ۳۷۹

ها و روش های آدم کشی بی بیان می شود که زمانی آنارشیست ها طرفدار آن بودند، روش هایی که حتی در آن هنگام نیز بر شالوده ای سالم و منطقی قرار نداشت، و امروزه، که نهضت طبقه ی کارگر در مقیاسی توده ای متشکل شده است، پوچ و نامربوط است.

بنابراین، مائوئیستها تنها یک جنگ انقلابی، تنها قیام مسلحانه را به عنوان عمل انقلابی به رسمیت می شناسند، و همه ی اشکال دیگر مبارزه علیه طبقات حاکمه را اپورتونیسم و خیانت می دانند. چنین الگوهای کلیشه ای برای روش ها و اشکال مبارزه با انقلابیگری اصیل هیچ وجه مشترکی ندارد. تجزیه و تحلیل خصایص ویژه ی عصر ما نشان داده است که تحت شرایط معین امکان واقعه ی اتحاد بخش عمده ی مردم و انجام موفقیت آمیز انقلاب سوسیالیستی و تصرف قدرت دولتی بدون جنگ داخلی وجود دارد.

لنین اشکال مبارزه را از مواضع انتزاعی حداکثر انقلابیگری ارزیابی نمی کرد، بلکه آنها را بر حسب شایستگی شان در شرایط عینی بی که نیروهای اجتماعی در آن مجبور به مجادله هستند و بر حسب اینکه این اشکال تا چه اندازه به گسترش نهضت توده ای و ارتقای آن به مرحله ای بالاتر یاری می رسانند، ارزیابی می کرد. لنین تأکید می کرد که بلشویک ها نمیتوانند و نباید شعار "انقلابی تر از هر کس دیگر" بودن را بپذیرند، و "انقلاب سازی" بی معنای آنارشیستها با آنها کاملاً بیگانه است.

انقلابی ترین شعاری که برای قطعی ترین شکل مبارزه عنوان می شود، اگر بدون رعایت درست شرایط ویژه مرحله ی جاری و اشکالی که نهضت توده ای به خود گرفته است عنوان شود، ناگزیر به عبارت توخالی مبدل میگردد. لنین می گفت: "هنگامی که مردم از به حساب آوردن وضع بالفعلی که به وجود آمده و شرایط بالفعل نهضت توده ای ویژه خودداری می کنند، بدین علت که یک شعار به غلط به صورت تغییرناپذیر تعبیر شده است، چنین نحوه ی به کارگیری یک شعار ناگزیر به عبارت پردازی انقلابی تنزل می یابد" ^۱.

۱ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۱۵، ص ۲۱۵

اشکال مطلق مبارزه که در کلیه ی شرایط مناسب باشد، وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد. شکلی که در شرایط معینی ممکن است تنها شکل مبارزه به نظر آید، و در واقع هم یک نقش انقلابی بازی کند، در شرایط تاریخی دیگری ممکن است ضد انقلابی گردد. و برعکس، شکلی که در شرایط معینی ممکن است نفی مبارزه ی انقلابی باشد، ممکن است در شرایط تاریخی دیگری به صورت شکل مهمی برای پیشبرد انقلاب درآید.

هر کوششی در راه مطلق سازی یک شکل مبارزه دگماتیک^۱ و اساساً ضدانقلابی است. هیچکس نمی تواند اشکال مبارزه را اختراع کند. این اشکال توسط نهضت توده ای متظاهر می شوند و به خصایص مشخص هر لحظه ی تاریخی بستگی دارند. لنین میگفت: "تحت هیچ شرایطی، مارکسیسم خود را تنها به اشکال ممکن و موجود مبارزه در لحظه ی معین محدود نمی کند چرا که به درستی میداند که به محض تغییر آن وضع اجتماعی معین به ناچار اشکال جدید مبارزه که برای همراهان آن دور معین ناشناخته است، پدید میآید"^۲. به همین جهت است که لنین چنان مصرانه تأکید میکند که طبقه ی انقلابی "به منظور انجام وظیفه اش.. باید قادر باشد در کلیه ی اشکال و وجوه فعالیت اجتماعی بدون استثنا مهارت یابد... باید برای سریعترین و شدیدترین تعویض یک شکل با شکل دیگر آماده باشد"^۳.

پرش از روی مراحل تنها یک جنبه از "انقلاب مداوم" تروتسکیست هاست. جنبه ی دیگر مربوط به رابطه بین مبارزه انقلابی در درون کشور و تکامل انقلاب جهانی.

۱ - دگماتیسم - در فلسفه و علم، اصطلاحی است که بر طرز تفکری دلالت دلرد که بر پایه ی مفاهیم و قواعد تغییر ناپذیر قطع نظر از شرایط ویژه ی زمان و مکان قرار دارد، یعنی این اصل را نادیده می گیرد که حقیقت باید مشخص باشد. در نهضت طبقه ی کارگر دگماتیسم به انزواطلبی، رد مارکسیسم خلاق، به ذهنی گرایشی و به فقدان تماس با زندگی عملی منجر می شود. در شرایط امروز دگماتیسم، همراه با رویزیونیسم، برای نهضت بین المللی طبقه ی کارگر خطر بزرگی به شمار می رود. به جای تحلیل روندهای واقعی که در کشورهای سوسیالیستی و در زندگی بین المللی روی می دهد، دگماتیستها به منظور مجادله، نقل قولهایی را از مارکس، انگلس و لنین به کار می گیرند که آنها را از پس و پیش مطلب جدا کرده و مورد سوء تفسیر قرار می دهند. آنها به مارکسیسم-لنینیسم نه به مثابه ی یک تئوری زنده و خلاق بلکه به منزله ی مجموعه ای از اصول و احکام تغییرناپذیر که برای همه ی اعصار وضع شده می نگرند. از این نقطه نظر آنها مارکسیستهایی را مورد حمله قرار می دهند که این تئوری را با نظریات، نتیجه گیری ها و تعمیم هایی غنی کرده اند که با وظایف مربوط به اصل جدید مطابقت دارد، مانند نظریات پیرامون "همزیستی مسالمت آمیز"، "رقابت صلح آمیز"، "گذار مسالمت آمیز"، "دیکتاتوری پرولتاریا"، "دولت تمام خلقی" و غیره، که معرف سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی و سرشت دولت در دوران گذار از سوسیالیسم به کمونیسم، و همچنین طرق انقلاب اجتماعی است. رد دگماتیک این نتیجه گیری های تازه نشانه ی نه تنها رکود تئوریک، بلکه امتناع از پذیرش اشکال جدید مبارزه با امپریالیسم و طرق جدید نیل به دگرگون سازی انقلابی جهان نیز می باشد-م.

۲ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۱۱، ص ۲۱۳

۳ - همان جا، جلد ۳۱، ص ۹۶

تروتسکی که دریافته بود نادیده گرفتن وظایف بورژوا-دمکراتیک در یک کشور عقب افتاده پرولتاریا را، به واسطه ی منتزع شدن از توده ی وسیع دهقانان، در وضع دشواری قرار خواهد داد، برای خروج از این دو راهی تنها یک راه می دید: گسترش آتش انقلاب به عرصه ی بین المللی. در سال ۱۹۲۲، او در پیشگفتاری بر کتاب "۱۹۰۵" خود، جوهر "انقلاب مداوم" خود را چنین شرح داد: "تناقضات موجود در وضع یک حکومت کارگری در کشوری عقب افتاده با جمعیت غالب دهقانی را تنها در مقیاسی بین المللی، در عرصه ی انقلاب جهانی پرولتری، میتوان حل نمود.

تئوری لنینی انقلاب به اهمیت شرایط خارجی یی که در آن انقلاب تکامل مییابد کم بها نمیداد یا اهمیت عامل بین المللی را نادیده نمیگرفت، اما نخست و پیش از همه، روی نیروهای محرکه داخلی حساب میکرد و ثابت مینمود که انقلاب با اتکاء به این نیروها میتواند به انجام رسد. اما تئوری "انقلاب مداوم" نه بر تکامل امکانات داخلی انقلاب، بلکه به درجه ای که این انقلاب میتواند تکامل انقلابی دیگر کشورها را تسریع کند، تأکید میکند، و سرنوشت انقلاب در یک کشور را تماماً به حمایت بین المللی وابسته میسازد. انقلابیگری ظاهری شعار "نه حکومت تزار، بلکه حکومت کارگران" نه ایمان به امکانات داخلی انقلاب، بلکه برعکس، بی اعتقادی کامل نسبت به آن، و توکل ماجراجویانه به تنها حمایت خارجی را منعکس میکند.

تروتسکی که مجبور شده بود گسترش پیروزمندانه نظریات لنین را در نهضت طبقه کارگر به حساب آورد، ریاکارانه عقاید خود را با لنینیسم استتار کرد و منکر آن شد که تروتسکیسم مغایر لنینیسم است. تروتسکی تا سال ۱۹۲۸ اظهار میداشت که "تفاوت بین دو خط مشی "مداوم" و لنینیستی دارای اهمیت ثانوی و فرعی است..." او با تمام وسایل میکوشید ثابت کند که تئوری انقلاب مداوم چیزی جز تئوری لنینیستی فرا روئیدن انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی نیست، تنها با این تفاوت که او (تروتسکی) دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را (که لنین آنرا جوهر "فرا روئیدن" میدانست) غیرواقعی، و شعار "انقلاب مداوم" را سمتگیری مستقیم به سوی دیکتاتوری پرولتاریا میداند.

کوششهای تروتسکی برای تصویر اختلاف بین تئوری لنینیستی انقلاب سوسیالیستی و “انقلاب مداوم” خودش به صورت موضوعی با اهمیت ثانوی بمنظور پرده پوشی موضوع اصلی، جوهر مسئله، و پنهان کردن ورطه ای بود که لنینیسم را از تروتسکیسم جدا میکرد.

اما، این حقیقت که اینها نه مسائل تئوریک مجرد، و اختلافاتی با “اهمیت فرعی” بلکه مسائل حیاتی مربوط به خط مشی بودند، نه تنها در روسیه، بلکه همچنین در همه ی کشورهای دیگری که عناصر چپ رو میکوشیدند سرنوشت انقلاب را به پیروزی انقلاب در مقیاس سراسر جهان وابسته کنند، داشت آشکار میشد. نظریات ضد مارکسیستی درباره ی رابطه بین انقلاب در یک کشور و انقلاب جهانی در دهه سی در چین رایج گردید. لی لی سان که عقیده داشت “یک وضع انقلابی صریح دارد در سراسر جهان به وجود می آید”، در سال ۱۹۳۰ گفت: “پیروزی انقلاب چین بدون پیروزی انقلاب جهانی نمیتواند تضمین و حاصل گردد”. در اینجا، همچنانکه در انقلابیگری خرده بورژوایی به طور عام، عبارت پردازیهای ماورای انقلابی به آسانی با تسلیم طلبی و فقدان ایمان به نیروهای انقلابی داخلی همزیستی می کند. بسیاری از اشکال تئوری “انقلاب مداوم” طی سالهای بعدی در چین نشر پیدا میکند.

مسئله ی رابطه ی بین انقلاب در یک کشور و انقلاب جهانی در دورنمای آینده ی تکامل اجتماعی پس از پیروزی انقلاب دخالت مستقیم دارد.

درست پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، بیدرنگ تئوری “انقلاب مداوم” تروتسکی از طرف آفریننده اش برای توجیه سیاستی در نظر گرفته شد که به از بین رفتن دولت جوان شوروی منجر میشد، چرا که این دولت قادر نبود امپریالیسم جهانی را شکست دهد. پس از جنگ داخلی و شکست مداخله گران، تئوری “انقلاب مداوم” به صورت پایه ی ایدئولوژیک برای انکار امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور به کار رفت.

هنگامی که کشور مجبور بود تصمیم بگیرد که آیا باید در جاده ی ساختمان سوسیالیسم بدون اتکاء به کمک فوری انقلاب جهانی پیش برود، آیا باید از فرصت صلح آمیز تمام استفاده ممکن را ببرد یا سیاست

دست یازیدن به جنگی انقلابی را در پیش گیرد، حزب کمونیست اتحاد شوروی در افشای سرشت ماجراجویانه تئوری "انقلاب مداوم" تروتسکی، قدرت تازه ای از خود نشان داد.

موفقیت حزب کمونیست اتحاد شوروی در برانگیختن مردم به کار در راه سوسیالیسم و کسب پیروزی درخشان، این مسئله را که آیا ساختمان سوسیالیسم در یک کشور ممکن است یا نه، حل کرد. رخداده ها، نادرستی غیبگویان^۱ تروتسکیست را ثابت کرد. سوسیالیسم در اتحاد شوروی، در دشوارترین شرایط، آنگاه که کشور در محاصره ی دولتهای سرمایه داری بود، پیروز شد. علیرغم کوششهای مصرانه ی مدافعان تئوری "انقلاب مداوم" طی سالهای زیاد برای انکار سرشت سوسیالیستی نظام شوروی و پیش بینی های آنها در مورد انحطاط ناگزیر آن، حقایق نادرستی پنداشتهایشان را نشان داد.

پیروان مائو نیز عملاً امکان تکامل موفقیت آمیز جامعه سوسیالیستی را در یک کشور واحد یا حتی در یک جامعه ی دولتهای سوسیالیستی انکار میکنند. آنها دورنمای آینده ی ساختمان سوسیالیستی و گذار تدریجی از سوسیالیسم به کمونیسم را مستقیماً به نابودی امپریالیسم جهانی وابسته میکنند.

هنگامی که برنامه ی جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی که جهات اساسی ساختمان کمونیسم را در اتحاد شوروی طرح میکرد از سوی تمامی نهضت جهانی کمونیستی مورد تصویب و تأیید قرار گرفت، رهبرای چین نیز آنها را "طرحی بزرگ برای ساختمان کمونیسم توسط مردم شوروی" نامیدند. این در دروذهای کمیته مرکزی حزب کمونیست چین خطاب به کنگره ی ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته شده بود و توسط مائوتسه دون امضا گردیده بود^۲. اما، مدتی بعد، مائوتسه دون از کمونیست نامیدن ساختمانی که در اتحاد شوروی صورت میپذیرفت سر باز زد^۳، و سرانجام اظهار داشت که هدف برنامه ی حزب کمونیست اتحاد شوروی "علیه انقلاب خلقها" و "بمنظور حفظ و احیای سرمایه داریست".

۱ - Cassandra: (در افسانه های یونانی) دختر پریام پادشاه تروا که آپولو عاشق وی شده و به وی قدرت غیبگویی داد، ولی بعداً از او رنجیده خاطر گشت و اعلام داشت که کسی نباید غیبگویی های او را باور کند. در موقع تصرف شهر تروا به دست آگامنون کشته شد. م.

۲ - نگاه کنید به "کنگره ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی، ۳۱-۱۷ اکتبر سال ۱۹۶۱. گزارش تند نویسی شده"، جلد ۱، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۲۸-۳۲۷

۳ - نگاه کنید به "شاد باش به مناسبت ۴۶ مین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر"، پراودا، ۷ نوامبر سال ۱۹۶۳

دوباره این تز پیش کشیده میشود که، تا هنگامی که سرمایه داری در جهان وجود دارد، کشوری که انقلاب سوسیالیستی را به انجام رسانده است قادر نیست تناقضات درونی اش را در مقیاس ملی حل کند، بلکه اینها تنها در مقیاس بین المللی میتوان انجام داد. سابقاً، این گفته انقلابی نما - اما در عمل تسلیم طلبانه - علیه ساختمان سوسیالیسم عنوان میشد، اما اکنون علیه ساختمان کمونیسم متوجه گردیده است. سابقاً تروتسکیست ها امکان پیروزی سوسیالیسم را در یک کشور انکار میکردند، اکنون پیروان مائوتسه دون امکان پیروزی کمونیسم را در چندین کشور انکار میکنند و مدعی هستند که این امر تنها در مقیاس جهانی امکان پذیر است. آنها نمیخواهند بپذیرند که برنامه ی ساختمان کمونیستی را در شرایط امروز، در جهانی که هنوز امپریالیسم در آن وجود دارد، میتوان اجرا کرد. همانند برخوردی که زمانی تروتسکیستها نسبت به ساختمان سوسیالیسم داشتند، اکنون مائوئیست ها می گویند که هر کوششی برای ساختن جامعه ی کمونیستی در یک یا چند کشور آنگاه که امپریالیسم هنوز وجود دارد تلاشی است برای رسیدن به غیرممکن، یعنی عمل کردن بدون حس مسئولیت و مغایر با انترناسیونالیسم پرولتری. چقدر همه ی این صداها همانند هستند! حتی همان واژه های قدیمی به کار میرود: "تلاش برای رسیدن به غیرممکن"، "انحراف از انترناسیونالیسم پرولتری"، و غیره.

مبلغان مائوئیسم، ضمن حملاتشان به ساختمان کمونیسم در اتحاد شوروی سوسیالیستی در تلاشهای لفظی برای روشن کردن آتش انقلاب جهانی با تمام وسایل، شور و حرارت زیادی از خود نشان میدهند. آنها میگویند خطر ساختمان کمونیسم در آن است که مردم به آنچه که در کشورشان به دست آورده اند راضی و قانع خواهند شد و از اندیشه ی انقلاب جهانی باز خواهند ایستاد، و نیز این خطر در آن است که "شعور سیاسی مردم، پیکارجویی شان متوقف خواهد شد... "به نظر آنها، کوتاهترین راه به کمونیسم نه طرح و اجرای برنامه ساختمان کمونیسم، بلکه "مبارزه با امپریالیسم با تمام وسایل ممکنه" است.

برای پیروان این قاعده انتزاعی که "یک انقلابی باید انقلاب کند" فهم این مطلب بسیار دشوار است که کار صمیمانه و وجدانی در یک کشور سوسیالیستی نیز حالتی از انقلابیگری است، و دیپلماتی که سیاست صلح جویانه یک کشور سوسیالیستی اجرا می کند به خاطر امر انقلاب کار میکند. طبعاً انگار سربازان ارتش

سرخ با یک قطار فشنگ بر دوشش از تصویر یک دانشمند در آزمایشگاه یا مدیر یک کارخانه گیراتر است، اما امروزه در کشورهای سوسیالیستی انقلابیگری نه با جنگیدن در سنگرها بلکه با کار برای بهبود نظام سوسیالیستی، با بالا بردن امکانات اقتصادی و نظامی آن، با افزایش ثروت معنوی آن تصریح میگردد.

انقلابیون جنجالی چین این نظر لنین را رد می کنند که سوسیالیسم بیشترین نفوذ را در تکامل بین المللی به وسیله موفقیت های اقتصادی اعمال خواهد کرد، که جامعه ی نوظهور، بوسیله نمونه خودش تکامل انسان را انقلابی خواهد کرد. آنها میخواهند نظریات ماجراجویانه ی خود را که اساساً از بی اعتمادی آنها نسبت به نیروهای سوسیالیستی سرچشمه می گیرد در نهضت کمونیستی جای دهند.

مائوئیستها، ضمن حمله به ساختمان کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به امکان پیروزی سوسیالیستی در کشور خودشان نیز باور ندارند. نهمین مقاله از سلسله مقالات "پاسخ به نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی"، که در ۱۴ ژوئیه ۱۹۶۴ در ژن مین ژیبائو (مردم) به چاپ رسید، صریحاً اظهار می دارد که قبل از آن که امپریالیسم و سرمایه داری در سراسر جهان نابود شده باشد ساختمان سوسیالیسم غیرممکن است. بنابر این گفته، مائوئیست ها اعتقاد دارند که دوران ساختمان سوسیالیسم و گذار به کمونیسم نه سالها یا دهها سال بلکه قرن ها و حتی هزاران سال طول خواهد کشید. این مقاله می گوید: "مرحله انقلاب سوسیالیستی مداوم"، "مرحله دیکتاتوری پرولتاریا"، "صدها، هزاران و حتی ده هزار سال" طول خواهد کشید. آنها میگویند، در سراسر آن دوره، که از تمامی تاریخ پیشین جامعه ی طبقاتی طولانی تر است، مبارزه شدید طبقاتی، بنابر این اصل که "چه کسی، چه کسی را شکست خواهد داد"، در خواهد گرفت.

نباید تصور کرد که مائو همیشه چنین نظریاتی داشته است. درست در همین اواخر، یعنی در سال ۱۹۵۸، او شعار "سه سال کار مصرانه-ده هزار سال خوشبختی" را پیش کشیده بود.

درک اینکه چه عاملی این تغییر عقیده ی ریشه ای را به وجود آورده است مشکل نیست-این نمونه ایست از نوسان خرده بورژوازی از یک سمت به سمت دیگر.

حزب کمونیست چین در هشتمین کنگره اش در سال ۱۹۵۶، علیرغم آنکه به روشهای چپ گرایانه درباره مسایل واقعی ساختمان اقتصادی رأی داد، هنوز هم کم و بیش در مواضع واقعگرایانه قرار داشت. کنگره ضمن تصمیمات خود وظیفه ی "ایجاد یک نظام صنعتی صحیح در خلال سه برنامه ی پنج ساله یا دوره تا حدی طولانی تر به منظور آنکه تولید صنعتی در تولیدات اجتماعی، مقامی پایه ای پیدا کند" را مقرر داشت، بر نیاز به "درآمیختن خردمندان ی ساختمان کشور با بالا بردن سطح رفاه مردم" تأکید کرد. و هشدار داد که اگر وضع واقعی به حساب آورده نشود و درجه ی شتاب که بیش از حد بالا است ثابت بماند، "این توسعه اقتصادی و اجرای برنامه را عقب خواهد انداخت و از اینرو خطایی ماجراجویانه خواهد بود".^۱ در آن کنگره گرایش به "دویدن کورکورانه به پیش" مورد انتقاد قرار گرفت.

اما حوادث بعدی نشان داد که پیروان مائوتسه دون، از آنجا که نتوانسته بودند خط مشی خود را به کنگره تحمیل کنند، با توسل به حيله و نیرنگ، به منحرف کردن کنگره از تصمیماتی که اتخاذ کرده بود پرداختند.

در سال ۱۹۵۸، "جهش بزرگ" اعلام شد. شعارهایی پیش کشیده شد که هیچ گونه شانس پیروزی نداشت و بیانگر اراده گرائی افسار گسیخته و بی مسئولیتی کامل نویسندگانش بود. به محض آنکه دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در پائیز ۱۹۵۸ تصمیم به افزایش محصول گندم به میزان سالی ۶۰٪ گرفت، روزنامه خون-چی (پرچم سرخ ۱۶ نوامبر) نوشت که مائوتسه دون خواستار آنستکه محصول گندم نه تنها در سال ۱۹۵۸، بلکه در سال ۱۹۵۹ نیز دوبرابر شود. شعار "پیش افتادن و سبقت جستن از بریتانیا در بازده ی تولیدات صنعتی کلیدی در ظرف پانزده یا چند سال بیشتر"، که در اوایل سال ۱۹۵۸ پیش کشیده شده بود، به زودی اصلاح شد و این وظیفه برای ۷ سال و بعداً در بعضی رشته ها، برای ۲ تا ۳ سال مقرر گردید. هدفهای سال ۱۹۶۲ برای بسیاری از رشته ها از بازده ی این رشته ها در صنعت ایالات متحده بالاتر بود. این تلاش به وضوح، ذهنی گرایانه، برای پرش از روی وظایف انجام نشده دوران گذار، به شکست شومی منتهی شد. جبران خسارات ناشی از "جهش بزرگ" ماجراجویانه، چندین سال طول کشید.

۱ - مطالب "هشتمین کنگره ی سراسری حزب کمونیست چین" (به زبان روسی)، ص ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۷۸

بنابر نظریه ی بسیاری از شاهدان عینی (در چین دیگر آمار منتشر نمی شود) اقتصاد ملی چین هنوز در سطح سال ۱۹۵۷ است.

اما، به محض آنکه اقتصاد دوباره کمی بهبود یافت، مائو هجوم خود را برای "جهش های" دیگر از سر گرفت. در طول "انقلاب فرهنگی" اعلام شد که مائو در تصمیمات کنگره هشتم حزب کمونیست چین هیچ نقشی نداشته است، و از آن پس دار و دسته ی او آن تصمیمات را اشتباه آمیز دانستند.

در طول "انقلاب فرهنگی"، ذهنی گرایی و ارزیابی دلخواهانه نمونه وار انقلابیگری خرده بورژوازی حتی بیش از پیش با تهمتهای نابجا و ناجوانمردانه به کسانی که عقاید دیگری داشتند همراه گردید و متهم سازی به رویونیسم و اپورتونیسم متوجه کسانی گردید که با نظریات ماجراجویانه مائوتسه دون همراهی نداشتند.

از داد و فریادهای هیستریک علیه "مشتی افراد والامقام و صاحب نفوذ در حزب که خط مشی سرمایه داری را دنبال میکنند" تعیین دقیق اینکه این "مشتی افراد" به چه چیز متهم هستند ممکن نیست. در اینجا استفاده از تمثیل و کنایه به حد افراط می رسد. "خط مشی سیاه"، "تجدید نظر طلبی"، "ارتجاع" برچسب هایی هستند که از آنچه که در پشتشان است هیچ نشانی نمی دهند. این، آدم را به یاد توصیف طعنه آمیز لنین از قهرمانان "عربده کشی" انقلابی میاندازد که به شعارها، نه به منزله ی نتیجه گیری عملی از تحلیل طبقاتی و ارزیابی لحظه ی معین تاریخی، بلکه به مثابه ی افسونی مینگریستند که با آن یک حزب یا یک گرایش یکباره و برای همیشه به وجود آمده است.^۱

باری بعضی از رایج ترین سرزنش ها نشان میدهد که نکات مورد اختلاف مربوط به راههای پیشرفت و روشهای حل تناقضات داخلی است.

براندازی انقلابی طبقات استثمارگر و تصرف قدرت توسط زحمتکشان مقدمه دوران ساختمان جامعه ای نوین است. در اینجا همانطوری که لنین میگفت، باید برخورد کاملاً تازه ای اختیار شود، و او آنرا در مقایسه با برخورد انقلابی پیشین، برخوردی رفورمیستی مینامید. "دوران دستاوردهای بی سابقه پرولتری در

۱ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۱۵، ص ۱۵۴

زمینه های نظامی، اداری و سیاسی به دورانی ره سپرده است که در آن رشد نیروهای جدید بسیار آهسته تر خواهد بود؛ و آن دوران برحسب تصادف آغاز نگردید، بلکه ناگزیر بود؛ آن دوران نتیجه عملکرد نه اشخاص یا احزاب بلکه علل عینی بود. در زمینه اقتصادی، تکامل ناگزیر دشوارتر، آهسته تر و تدریجی تر است؛ اینست سرشت خاص فعالیتها در این زمینه، در مقایسه با فعالیتهای نظامی، اداری و سیاسی. این از دشواریهای خاص این کار، از ریشه دارتر بودن آن، اگر بتوان آنرا چنین بیان کرد، سرچشمه میگیرد.^۱

حزب کمونیست اتحاد شوروی از آنرو موفق شد بر همه دشواریها فایق آید و کشور را به سوی پیروزی سوسیالیسم رهبری کند که ماجراجویان چپ رو را تار و مار کرد و در راه تکامل اقتصادی تا حد ممکن ریشه دار، بی وقفه کوشید، اگر چه وضع بین المللی همواره شتاب بیشتری را طلب میکرد.

گذار چین به ساختمان صلح آمیز پس از ۲۲ سال مبارزه مسلحانه ناگزیر فرصت و موجبی نیز برای نوسانات و دودلی های اپورتونیستی راست و چپ روانه به وجود آورد. اقتصاد چین در سال ۱۹۴۹ نسبت به اقتصاد روسیه در سال ۱۹۲۱ عقب مانده تر بود. درست است که دشواریهایی که چین با آنها روبرو بود با دشواریهایی که اتحاد شوروی، به عنوان نخستین دولت سوسیالیستی جهان که در محاصره کشورهای سرمایه داری دشمن قرار داشت و مجبور بود بر آنها فایق آید، تفاوت کیفی داشت. اما گروه رهبری حزب کمونیست چین در مقابل مشکلات تسلیم شد. از به حساب آوردن این حقیقت خودداری کرد که روشهای نظامی برای تکامل اقتصادی صلح آمیز مناسب نیستند. مائوتسه دون این حقیقت را نادیده گرفت که گذار به روشها و شتابهای دیگر تصادفی نیست بلکه نتیجه عوامل عینی است. او از به حساب آوردن این حقیقت نیز خودداری کرد که در یک کشور عقب مانده، سوسیالیسم را تنها در اتحاد با نظام جهانی سوسیالیستی و نهضت بین المللی طبقه کارگر میتوان ساخت. مائوئیستها که دیگر این اتحاد را قبول نداشتند عملاً آرمانهای سوسیالیستی را رها کردند و به سیاست ماجراجویانه روی آوردند.

این قانونی است عینی که پس از پیروزی انقلاب، مسائل تکامل اقتصادی و افزایش تولید در پیش رو قرار میگیرند. سوسیالیسم تنها بر پایه ی یک صنعت بسیار تکامل یافته و تکنولوژی پیشرفته در کلیه ی شاخه

های اقتصاد اجتماعی میتواند اظهار وجود کند. کشوری عقب افتاده، که در آن قدرت سیاسی توسط زحمتکشان تصرف میشود، میتواند از مرحله ی تکامل سرمایه داری، اما نه از مرحله ی تدارک شالوده ی مادی و فنی سوسیالیسم، صرف نظر کند. هر قدر هم که درجه ی شتاب رشد اقتصادی پس از پیروزی انقلاب بالا باشد، ساختمان سوسیالیسم را نمیتوان با پرش ها و جهش ها به انجام رساند. سیاست، با وجود تمام نیرویی که برای ایجاد دگرگونی دارد، در صورتی میتواند کامیاب باشد که در مقابل اقتصاد قرار نگیرد، بلکه با آن مطابقت کند، یا، به قول لنین، به صورت بیان تمرکز یافته ی اقتصاد درآید.

گروه مائوتسه دون، با پذیرش موضعی ذهنی گرایانه و خودداری از به حساب آوردن واقعیت، سیاست را به ماجراجویانه ترین طریقی در مقابل اقتصاد قرار میدهد. آنها مدعی هستند که سیاست نیروی حاکم و برتر از همه قوانین اقتصادی است. به نظر مدیر روزنامه خون-چی (پرچم سرخ)، شماره ۱۱، سال ۱۹۶۷، "همه گفتگوهای پیرامون به اصطلاح سازمان زندگی اجتماعی و تکامل نیروهای مولده جز حيله های رذیلانه رویونیسم کهنه، چیزی نیست".

تمام کسانی که فکر میکردند تکامل نیروهای مولده باید در مرکز فعالیت حزب قرار گیرد، و پیشرفت اقتصادی باید تدریجی و متوازن باشد، به رویونیسم متهم شدند.^۱

در چین ارتش عظیم خون و یپینها با اینگونه "رهنمودهای جامع" لین پیاو "آموزش" میبینند: "برای ساختن دولتمان دو راه وجود دارد، نخست راه اتحاد شوروی، جایی که به تولید ثروت مادی، به تولید ماشین آلات، مکانیزه کردن و نوعی محرک مادی توجه یک جانبه می شود. راه دیگر راهی است که ما تحت رهبری صدر مائو در پیش گرفته ایم. ما تحت رهبری صدر مائو دولت طراز نوینی به وجود آورده ایم. این دولت، در کنار مکانیزه کردن، انقلاب سازی را مهمترین (وظیفه ی خود) میدانند. ما مکانیزه کردن را به کمک انقلاب سازی از پیش میبریم."^۲

۱ - مائو معتقد است که "هیچ چیزی در جهان مطلقاً موزون رشد و تکامل نمیابد. از این رو باید با تئوری رشد و تکامل موزون یا با تئوری تعادل مبارزه کنیم." (درباره تضاد، منتخب آثار به فارسی، پکن، ص ۵۱۰) - م.

۲ - "چین فان چيون پائو"، ۵ مارس ۱۹۶۷

این تعریف مبهم تصویری به ما نمی دهد که منظور از "انقلاب سازی" چیست. اما هر چند گاه یکبار در مطبوعات چین اشاراتی نمایان میشود دایر بر اینکه ما باید آماده باشیم مسئولیت آزاد سازی بخش عمده ی خلقها را در سراسر جهان به عهده گیریم.^۱

امیدهای شکست خورده درباره امکان تضمین پیروزی کامل سوسیالیسم در یک ضربت به این اظهارنظر منجر شد که انقلاب سوسیالیستی پی در پی و مداوم است. "یک جهش پس از جهشی دیگر، یک انقلاب پس از انقلابی دیگر؛" یک جهش پی در پی، یک انقلاب پی در پی. "آنگاه که یک انقلاب کامل می شود، انقلاب بعدی باید آغاز گردد" - چنین اظهاراتی از سال ۱۹۵۸ در مطبوعات چین تظاهر آغاز نمود و آنقدر تکرار آن افزایش یافت تا اینکه سرانجام انقلاب به عنوان حالت مداوم جامعه تلقی گردید. مائوئیست ها شروع کردند به تصویر کردن "انقلاب مداوم" به عنوان تنها راه حل کلیه ی مسائل اجتماعی، به عنوان وسیله ای که "پیوسته شور و حرارت کادر ها و توده ها را برمیانگیزد"، در حالی که دستگاه تبلیغاتی ستایش از مائو را به عنوان آفریننده ی آموزش درباره ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا آغاز کرد.

نسخه مائوئیستی تئوری "انقلاب مداوم" آنطورکه برای وظایف داخلی یک کشور تجویز شده، اظهار میدارد که مسایل ساختمان یک جامعه ی نوین ممکن است از مدتها پیش حل شده به نظر آید باز هم به کرات با ضرورت حتی بیشتری ظهور خواهد کرد.

اکنون چنین مینماید که چین که بنابر کلیه ی اسناد رسمی "حزب کمونیست چین، دیکتاتوری پرولتاریا در آنجا مستقر گردیده است، باز هم با مبارزه به خاطر قدرت روبرو است. به همین جهت است که تعصب گرایی و دلبستگی و سرسپردگی شخصی به رهبر به جای خصوصیات نمونه وار یک انقلابی نوع لنینی-قابلیت ایجاد پیوند پایدار با توده ها، استعداد سازماندهی، پایداری و قابلیت انعطاف- مورد ستایش قرار میگیرد. اصطلاحات آنارشویست ها، که مفهوم "انقلابی" را به "شورشی" و "یاغی" تنزل میدادند، گردگیری شده و دوباره مورد استفاده قرار میگیرد. جداسازی نوجوانان و اشخاص بالغ- خون و پینهها و تسائوفانها (که عبارت از اشخاصی هستند که از اولی ها کمی بزرگترند) -انجام گردیده است. آنها نه تنها

۱ - "ژیه فان ریباتو"، ۲۳ مه ۱۹۶۵

خود را شورشی مینامند، بلکه در ضمن به وسعت به روشهای خشونت آمیز و تخریبی مورد ستایش آنارشیستها متوسل میشوند.

پنداشت مبارزه به خاطر قدرت پس از تصرف انقلابی قدرت (سیاسی)، با تئوری مارکسیستی-لنینیستی طبقات و مبارزه طبقاتی هیچ وجه اشتراکی ندارد. طبقات بنابر رابطه شان با وسایل تولید از یکدیگر متمایز میشوند. لنین میگوید: "محو طبقات به معنای قرار گرفتن کلیه ی شهروندان است در یک موقعیت برابر نسبت به وسایل تولیدی که به جامعه - به عنوان یک کل - تعلق دارد. به معنای دادن فرصت برابر به کلیه ی شهروندان است برای کار با وسایل تولید متعلق به عموم، بر زمین متعلق به عموم، در کارخانه های متعلق به عموم و غیره و غیره".^۱ این روند در چین نیز جریان داشت، همچنان که در دیگر کشورهایی نیز که به ساختمان سوسیالیسم مبادرت کردند.

مناسبات برابر نسبت به وسایل تولید شالوده ای است که وحدت جامعه بر آن بنا میگردد و نیز تعیین کننده ی راهی است که تناقضات موجود در آن جامعه برطرف میشود. اما این مناسب حال پیروان مائوتسه دون نیست. حدود ده سال پس از آنکه اعلام شد مسئله اینکه "چه کسی، چه کسی را شکست خواهد داد" در چین حل شده است، با تفاخر خردمندانه ای توضیح داده میشود که به منظور از میان برداشتن طبقات استثمارگر لازم است که نه تنها "طبقات را در عرصه ی اقتصادی از میان برد"، بلکه همچنین "طبقات را در عرصه سیاست، ایدئولوژی، جهان بینی، طرز زندگی، و غیره از بین برد". این، متهم ساختن هر کس را، صرف نظر از موقع اجتماعی، به بورژوا و دشمن طبقاتی بودن، به دلایل سیاسی یا ایدئولوژیک، و به خاطر جهان بینی یا طرز زندگی، بسیار آسان میکند. کافی است شخصی مخالفت خود را با یک گفته ی مائو ابراز نماید، و یا حتی در درستی آن تردید به خود راه دهد، تا به او انگ "سرمایه دار" بودن بزنند.

سوسیالیست های انقلابی روسیه، هنگامی که لنین آنها را به عنوان مدافعان منافع خرده بورژوازی افشاء کرد، رنجیده خاطر شدند. آنها نظریات بی نهایت مضحک و چرندی درباره ی طبقات داشتند و لنین آنها را مورد استهزا قرار داده میگفت که آنها "...چنان درباره ی خرده بورژوازی مینویسند که گویی این

۱ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، جلد ۲۰، ص ۱۴۶

اصطلاح به معنای یک مقوله ی اجتماعی نبوده بلکه صرفاً یک تکیه کلام مباحثه ای است^۱. به همین ترتیب، برای نمایندگان انقلابیگری خرده بورژوایی چین نو، مفهوم “بورژوازی” دال بر یک مقوله ی اجتماعی نیست، بلکه صرفاً به صورت اصطلاحی برای دشنام دادن، برچسبی که میتوان به کسانی زد که با آنها موافق نیستند درآمده است. آنها کسانی را که بورژوا مینامند مورد تکفیر قرار میدهند، و حال آنکه بورژواهای واقعی در چین به خود وا گذاشته شده اند و هنوز حق دارند در منافع سرمایه گذاریهای پیشین خود سهیم باشند.^۲

مثلاً، مطبوعات چین به طور جدی ادعا کردند که “لوپینگ”، دبیر کمیته مرکزی و رئیس دانشگاه پکن، در دانشگاه یک “دیکتاتوری بورژوایی” مستقر کرده است، و یا “چویانگ”، معاون اداره ی تبلیغات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، چیزی جز “یک نماینده ی بورژوازی نیست. اما این تازه آغاز کار بود. بعداً از این “فاکتهای” منفرد تعمیم ها به عمل آمد. در سرمقاله ی خون-چی (پرچم سرخ)، شماره ۳، سال ۱۹۶۷، ادعا شد که در سازمان هایی که مدتها تحت کنترل یک مشت اشخاصی قرار داشت که با اندیشه های مائو مخالف بودند “نه یک دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه یک دیکتاتوری بورژوازی اعمال شده است”.

سپس چن پوتا، یکی از عمده ایدئولوگ های “انقلاب فرهنگی”، به خود جرأت داد آنچه را که در کشور داشت اتفاق می افتاد “توضیح” دهد. او در ژانویه ۱۹۶۷ گفت: “مبارزه ما به خاطر قدرت باید به گرفتن قدرت توسط پرولتاریا از بورژوازی، از نمایندگان بورژوازی، از عوامل بورژوازی بیانجامد. یک طبقه توسط طبقه ای دیگر”. چنین مینماید که، علیرغم آنچه که مائو قبلاً ادعا کرده بود، آزادسازی، مسئله ی تصرف قدرت را به طور کامل حل نکرده است، و این مسئله اکنون، در جریان “انقلاب فرهنگی”، که یک “حادثه ی بزرگ و بی سابقه در جهان است، دارد حل میشود.

هنگامی که پرسیده شد که پس صدر مائو در ۱۸ سال گذشته در رأس چه نوع حکومتی قرار داشته، چن پوتا، مرید ایدئولوژیک او، هیچ پاسخی نداد. تصدیق اینکه مائو در رأس یک دولت بورژوایی قرار داشته گرفتاری و اغتشاش ایجاد میکرد؛ اما اگر گفته میشد که پیروزی انقلاب دمکراتیک خلق، طبقه ی کارگر و

۱ - وای.لنین، “مجموعه آثار”، جلد ۶، ص ۱۹۹

۲ - بیش از یک میلیون نفر سرمایه دار در چین وجود دارد. پرداخت سهمی از منافع سرمایه گذاریهای پیشین آنها میبایست تا سال ۱۹۶۲ خاتمه پذیرد؛ بعداً این مدت تا سال ۱۹۶۶ تمدید گردید، و اکنون برای ۱۰ سال دیگر تمدید شده است.

دهقانان را زمامدار دولت کرده، جسور میشد. اقدامات سرکوب کننده ای را که تحت عنوان به اصطلاح انقلاب فرهنگ علیه مردم دارای نظریات مختلف، انجام میگرفت از نظر ایدئولوژیک توجیه کرد؟

اما به این "پرسشهای خسته کننده" باید پاسخ داده میشد. بدیهی است که این پرسش که از سال ۱۹۴۹ به این طرف چه نوع قدرتی در چین استقرار یافته بود، میبایست بارها و بارها مطرح شود. به همین دلیل است که در تابستان سال ۱۹۶۷، خون-چی (پرچم سرخ) توضیح داد که در ۱۷ سال گذشته "در دولت ما موضع مسلط با دیکتاتوری پرولتاریا بوده و نه با دیکتاتوری بورژوازی. در سالهای اخیر نیز چنین بوده است. و درباره ی آن هیچ تردیدی وجود ندارد".

از اینرو، پیروان مائو مجبورند اعتراف کنند که "انقلاب مداوم" مائوئیستی یک طرح کاملاً ذهنیگرایانه است، و به هیچ وجه با خصلت اجتماعی قدرت سازگار نیست، و با هدف از میان برداشتن کسانی که با ماجراجویی مائو مخالف هستند مناسبت دارد.

مبارزه با مخالفان مائو، که به صورت مبارزه "برای محور یک طبقه توسط طبقه دیگر" تصویر میشود، نشان میدهد که دار و دسته ی مائو میکوشد با به کارگیری اصلاحات انقلابی، قدرتش را حفظ کند. اما این زوال تمامی ایدئولوژی (آنها) است.

به کسانی که قادر نیستند سروته ی قضیه را به هم آورند از طرف هونگ و پینگ ها (نوجوانان)، این خبرگان افسونکار روز بیکاری، مساعدت "ایدئولوژیک" داده میشود. گفته میشود گوهر خرد از دهان کودکان و شیرخوارگان بیرون میاید. جاهلانی که به زیر پرچم "انقلاب فرهنگی" خوانده میشوند حامل دانش مارکسیستی نیستند، ادراک آنها به هیچ واسطه ای نیاز ندارد. بیانیه ی شماره ی ۱ (hq) شورشی انقلابی ایالت شانسی، که در ژانویه ی سال ۱۹۶۷ انتشار یافت، میگوید: "صدر مائوتسه دون به ما میاموزد: هزاران اصل مارکسیستی را میتوان در تحلیل نهایی به یکی تقلیل داد: "شورش امری عادلانه است". این باکونین را منعکس میکند که میگفت: "هر شورشی، همیشه سودمند است".

این گفته حتی تروتسکی را تکان میداد، اگرچه روزنامه به اصطلاح انترناسیونال چهارم اخیراً با خشنودی و رضایت خاطر نشان ساخت که "چینی ها نظریه ای را طرح کرده اند که مستقیماً با تئوری انقلاب

مداوم مربوط و وابسته است.“ بنیانگذاران آنارشیسم شورشی ممکن است از اینکه پیروان تازه ای یافتند به خود تبریک بگویند. و از اینرو، انقلابیگری عقیم با “انقلاب مداوم” اش به شورشی بی معنی منجر میشود.

انقلاب “مداوم” مائوئیستی روندی بی پایان است. “ون هوای پائو” در ۲۶ فوریه ی سال ۱۹۶۷ نوشت که “پیروزی های” تسائوفانها را نمیتوان نهایی قلمداد کرد. “دیری نخواهد پائید که واژگون شدگان، آنهائیکه در حزب قدرت دارند و راه سرمایه داری را دنبال میکنند، قادر میشوند در سازمانهای انقلابی ما عواملی پیدا کنند، در حالی که تسائوفانهای انقلابی که اکنون قدرتمند هستند ممکن است فاسد و منحرف شوند.

برای اینکه در مورد بی پایانی نبرد علیه “خط مشی سیاه” شک و تردیدی باقی نماند، مدیر ارگان ارتش “چین فانگ چیونگ پائو” در ۱۸ آوریل سال ۱۹۶۶ توضیح داد که “پس از از میان بردن این خط مشی سیاه، ممکن است خط مشی های سیاه تازه ای پدید آید و آنگاه تجدید نبرد ضروری خواهد شد. این، چند دهه، و حتی شاید چندین قرن به طول انجامد.”

چنین است چشم اندازهای “انقلاب مداوم”. تعجبی ندارد که ماجراجویانی که از آن حمایت میکنند، در پی راهی برای گریز از دشواریهایشان در عرصه ی بین المللی هستند، و از “نقشه های حيله گرانه” ی دشمنان خارجیشان دچار هیستری میشوند، در حالیکه بر مشکلات داخلیشان نیز افزوده میگردد. انتظار میرود انقلاب جهانی ماجراجویان ورشکسته را نجات دهد و اگر هنوز در نگرفته است، باید آنرا به جلو هل داد.

لین پیاو در به اصطلاح نهمین کنگره ی حزب کمونیست چین گفت که پیروزی نهایی در یک کشور سوسیالیستی نه تنها نیازمند کوششهای پرولتاریا و توده وسیع مردم آن کشور است، بلکه به پیروزی انقلاب جهانی و الغاء استثمار انسان از انسان، در سراسر کره ی زمین بستگی دارد. انکار تروتسکیستی امکان پیروزی سوسیالیسم در کشورهای جداگانه، اکنون در چین با همه ی نتایج حاصله از آن، به عنوان خط مشی رسمی اعلام میشود.

کمونیست ها در همه کشورها انتظار پیروزی های آتی را به اوج گیری نهضت انقلابی توده ای خلقشان مربوط میسازند. آنها با هر گونه صدور انقلاب، با جلو انداختن از خارج مخالفت میکنند. آنها کسانی را که فکر میکنند انقلاب ها را میتوان مصنوعاً و به میل و آرزوی شخصی ترتیب داد محکوم میکنند. لنین در سال

۱۹۱۸ گفت: "البته کسانی هستند که گمان می کنند که میتوان در یک کشور خارجی با سفارش و به کمک موافقتنامه انقلاب به راه انداخت. ما طی دوازده سال گذشته دو انقلاب را تجربه کرده ایم. ما میدانیم که انقلابها با سفارش و قرارداد انجام نمیشوند، بلکه هنگامی در میگیرند که دهها میلیون نفر از مردم به این نتیجه برسند که زندگی کردن به شیوه ی کهنه، دیگر بیش از این ممکن نیست." ^۱

لنین نظریاتی را که زمانی تروتسکی و دیگر "عبارت پردازان انقلابی" در مورد نیاز به جلو انداختن انقلاب ها عنوان کردند محکوم کرده و آنها را ماجراجویانه، عمیقاً بیگانه با مارکسیسم و آمیخته با خطر به وجود آوردن آنچه آنچنان وضعیتی میدانست که زحمتکشان، که میبایست از طریق یک جنگ انقلابی، از طریق صدور انقلاب، "توسط سوسیالیسم خوشبخت شوند"، در نتیجه این خط مشی زندانی بورژوازی خودی خواهند شد. اکنون مائو میکوشد از تئوری پوچ و نامربوط "انقلاب مداوم"، با پرش هایش از روی مراحل، انکار کردن امکان پیروزی سوسیالیسم در کشورهای جداگانه و درخواست هایش برای "جنگ های انقلابی"، بهره گیرد.

۱ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۲۷، ص ۴۸۰

گذشتن آینده در گرو جنگ

ریسک کردن با جنگ، که گمان می‌رود کلیه ی وظایف انقلابی را حل می‌کند، از مدتها پیش خصیصه ی نمونه وار انقلابی نماهای خرده بورژوا بوده است. بی اعتمادی نسبت به نیروهای داخلی انقلاب آنها را وا داشته است که به توطئه چینی، تحریک به شورش، و همچنین جستجوی محرک های خارجی برای تسریع جریان تاریخ متشبت شوند.

به دوران "اتحادیه کمونیست ها" برگردیم. مارکس و انگلس مجبور بودند با گروههای انزواطلبی که میپنداشتند همه ی مسایل انقلاب را میتوان با نیروی نظامی حل کرد، مبارزه کنند. اوهامی که چنین ماجراجویانی بدان روی آورده بودند آنها را به این امید سوق میداد که تضاد بین اتریش و پروس در سال ۱۸۵۰ به جنگی خواهد انجامید که پیش درآمد انقلاب تازه ای در آلمان خواهد شد. یک سال بعد، این انزواطلبان (که حدود ۲۰۰ نفر بودند) با وقار تمام اظهار داشتند که یک "ارتش انقلابی اروپایی" باید به وجود آید تا به کمک اسلحه "سرمایه داری رو به زوال را، که دیگر در شرف اضمحلال است"، بر اندازد.

قرن نوزدهم، که طی آن تکامل سرمایه داری نسبتاً آرام و مسالمت آمیز بود، هیچ شرایط ویژه ای را برای گسترش چنین اوهام انقلابی - نظامی فراهم نکرد. اما عصر امپریالیسم، و بویژه نخستین جنگ جهانی، به امیدهای ماجراجویانه ی انقلابیگران خرده بورژوا، مبنی بر اینکه جنگ به آنها کمک خواهد کرد تا انقلاب جهانی را به انجام رسانند، قوت بخشید.

هنگامی که انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر پیروز شد، انقلابیگران خرده بورژوا کوشیدند سیاست جنگ انقلابی را به نخستین دولت سوسیالیستی جهان تحمیل کنند. آنها ادعا می کردند که سیاست همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهای دارای نظامهای اجتماعی مختلف، تسلیم شدن به امپریالیسم است. و مبارزه در راه صلح هدفی است که از پیروزی سوسیالیسم در مقیاس جهانی جلوگیری میکند.

یکی از فصول کتاب “انقلاب مداوم” تروتسکی، “از مارکسیسم تا پاسیفیسم” نام دارد. در آن مارکسیسم به مثابه ی انکار هر گونه امکان مبارزه در راه صلح توصیف میشود. به همین جهت، ادعا میشد که سیاست صلح اتحاد شوروی و همه تلاش های آن در راه خنثی کردن کوشش های امپریالیسم در به راه انداختن یک جنگ تازه، انحراف از مارکسیسم و گذار به مواضع پاسیفیستی است.

“پاسیفیست های وحشت زده”، آنها مبارزه با جنگ را به صورت یک وظیفه جامع درآورده اند – چنین است برخی از عباراتی که تروتسکی به کار میبرد تا مبارزه حزب کمونیست را در راه صلح به صورت رد انقلاب جهانی و امتناع از انجام وظیفه انترناسیونالیستی بنمایاند. هنگامی که اتحاد شوروی کوشید، به منظور رفع خطر رو به افزایش تجاوز فاشیسم، با بریتانیا، فرانسه و دیگر کشورهای سرمایه داری قراردادهای امنیت جمعی منعقد کند، تروتسکیست ها بی درنگ داد و فریاد به راه انداختند که این کوششی است برای بازداشتن پرولتاریا از انجام انقلاب سوسیالیستی.

به نظر تروتسکی تمام مسئله بر سر این است که برای دفع جنگ چه طرق و وسایلی باید به کار گرفته شود. او صریحاً اظهار میدارد که: “تنها از طریق مبارزه انقلابی به خاطر قدرت است که میتوان به مبارزه با جنگ فتوی داد”. به دیگر سخن، قبل از پیروزی انقلاب جهانی صلح را نمیتوان تأمین کرد.

از آنجا که تروتسکیست ها تمام امیدشان را به انقلاب با جنگ پیوند داده بودند، طبعاً از برخوردهای نظامی افسار گریخته جانبداری میکردند. در این خصوص آنها در سالهای بعدی نیز چندان تغییر نکرده اند. بین دو جنگ جهانی، نیروهای بین المللی صلح هنوز به حد کافی قدرتمند نبودند تا سیاست امپریالیست ها را، که به از میان برداشتن اتحاد شوروی به وسیله ی جنگ امید بسته بودند، خنثی کنند. کوشش های اتحاد شوروی در راه صلح، مبارزه فعالانه انترناسیونال کمونیستی و کلیه نیروهای صلح طلب علیه خطر جنگ، نتوانست از بروز جنگ جلوگیری کند. آن کوششها و مبارزات در عقب انداختن تصادم و ایجاد شرایط مناسب تری برای پیروزی بر جنگ افروزان نقش بزرگی ایفا کردند.

این پیروزی، و به دنبال آن، تشکیل نظام جهانی سوسیالیستی، تلاشی کولونیالیسم (استعمار) و پدید شدن دولتهای ملی بسیاری که در حفظ صلح دینفع بودند، همراه با افزایش نفوذ نیروهای دمکراتیک، در وضع بین المللی تغییرات بزرگی ایجاد کرد.

اتحاد کشورهای سوسیالیستی و همه نیروهای ضد امپریالیستی در سیاست بین المللی به صورت عامل تعیین کننده ای درآمد. امپریالیسم از استیلاجویی بر جهان باز داشته شد. اکنون خلقها به حد کافی قدرتمند هستند که با عمل مجدانه و هماهنگ خود از یک جنگ جهانی تازه جلوگیری کنند. سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی در مبارزه به خاطر صلح و بر علیه تجاوز امپریالیستی، نقش بزرگی ایفا میکند. هدف از این سیاست، متحد کردن کلیه ی نیروهای ضد امپریالیستی و هواخواه صلح در مبارزه علیه نیروهای ارتجاع و جنگ است و جزء لازم و مکمل آن خط مشی همزیستی مسالمت آمیز بین دولتهای دارای نظام های اجتماعی متفاوت میباشد. این خط مشی مستقیماً علیه درگیری یک جنگ جهانی جدید توسط امپریالیست ها و علیه تحریکات بین المللی و صدور ضدانقلاب میباشد، و در عین حال آنچنان شرایطی را به وجود میآورد که خلق ها را به مطالبه ی حق مقدس خود به تعیین مستقلانه ی راهی که کشورهایشان از طریق آن باید تکامل یابند، به استقرار همکاری متقابلاً سودمند اقتصادی، علمی و فنی و مبادلات فرهنگی بین کشورها، قادر میسازد.

اگرچه تناسب نیروها در جهان تغییر ریشه ای یافته است، دیوانگان تروتسکیست "انتر ناسیونال چهارم" مهملات آموزگار خود را تکرار میکنند که جز به وسیله تصرف قدرت، هیچ مبارزه ای در راه صلح نمیتواند وجود داشته باشد، و اگر تصرف قدرت غیرممکن است، پس چه بهتر که بگذاریم جنگ درگیرد. ماجراجویان مائوئیست آنچه را که تروتسکی ۳۰ تا ۴۰ سال پیش درباره جنگ و صلح گفته بود و آنچه را که امروزه تروتسکیست های مدرن اظهار میدارند، با چند تغییر کوچک تکرار میکنند.

مائوئیست ها اظهار میدارند که مبارزه در راه صلح و سیاست همزیستی مسالمت آمیز بین دولتهای دارای نظام های اجتماعی مختلف به رد انقلاب جهانی و تقریباً خیانت به منافع توده های زحمتکش منجر میشود. همه ی کسانی که طرفدار این سیاست هستند رویونیست نامیده میشوند، که به خاطر بهزیستی

خودشان به منافع انقلاب جهانی خیانت میکنند. مائوئیست ها معتقدند که همزیستی مسالمت آمیز پاسیفیسم را جانشین انقلاب جهانی پرولتری کرده و اترناسیونالیسم پرولتری را نفی میکند (شش مقاله در ژن مین ژیبائو و خون چی مربوط به "نامه سرگشاده کمیته حزب کمونیست اتحاد شوروی"). این تکرار کلمه به کلمه آن چیزی است که تروتسکی در زمان خود میگفت.

به خاطر رعایت بی طرفی و انصاف اجازه بدهید خاطرنشان کنیم که اینها اظهاراتی هستند که در آثار اولیه ی مائوتسه دون یافت میشود. به نظر او، تنها با نیروی اسلحه میتوان جلوی جنگ ها را گرفت. مائو در سال ۱۹۴۶ نوشت: "تنها یک وسیله برای از بین بردن جنگ ها وجود دارد و آن مبارزه با جنگ به وسیله ی جنگ است..." وی در سال بعد گفت: "جنگ را تنها با جنگ میتوان از میان برد".

طبیعی است که در شرایط جنگ داخلی و جنگ آزادیبخش ملی علیه ژاپن، چین تنها از طریق مبارزه ی مسلحانه میتواندست به پیروزی نایل شود. نگرانی از اینجاست که هر چه که مائوتسه دون در شرایط مشخص و معینی اظهار داشته، بیدرنگ از جانب خود او و پیروانش به منزله ی حقیقت مطلق قابل اجرا برای همه زمان ها و کلیه خلقها تلقی میگردد.

اخیراً مائوتسه دون آموزش تازه ای را انتشار داده است که میگوید: "در مورد مسئله جنگ جهانی تنها دو امکان وجود دارد- یا جنگ به انقلاب منتهی خواهد شد و یا، در غیر این صورت، انقلاب جنگ را متوقف خواهد کرد". از آنجا که مائوئیست ها عقیده دارند که جنگ راه انقلاب است، "آموزش" درباره ی دو امکان، ریاکاری محض میباشد. در واقع این آموزش تنها یک "امکان" را ایجاب میکند و آن حل کلیه ی مسایل از طریق جنگ است.

نه تنها آنچه که افراطیون چینی میگویند، بلکه همچنین آنچه که انجام میدهند، و نه تنها در دوران اخیر، نشان میدهد که آنها جنگ را وسیله ی منحصر به فرد حل کلیه ی مسایل میدانند.

در اوایل دهه ی سی، لی لی سان، مائوتسه دون و دیگر ماجراجویان در چین برای به راه انداختن یک جنگ جهانی شانس زیادی نداشتند. اما آنها تمام کوشش خود را در این راه کردند. تصمیماتی که در ژوئن، ژوئیه و اوت سال ۱۹۳۰، توسط رهبری لی لی سان در حزب کمونیست چین گرفته شد در سازماندهی یک

“قیام در منچوری” اهمیت قابل ملاحظه ای داشت. در طرح ریزی این قیام، لی لی سان انتظار داشت که قیام به برخورد بین ژاپن و اتحاد شوروی منجر شود، زیرا ژاپن در آن هنگام میکوشید منچوری را به عنوان یک سرپل حفظ کند. لی لی سان این حقیقت را پنهان نمی‌کرد که استراتژی یی که طرح کرده به منظور فرو بردن جهان در کام جنگ و همانطور که خود اذعان می‌کرد، “برای کشاندن پرولتاریا ی بین المللی به مبارزه قطعی علیه امپریالیسم” در نظر گرفته شده بود. بعدها لی لی سان تصدیق کرد که او “قربانی کردن اتحاد شوروی” را به منظور ایجاد یک آتش عظیم جهانی ممکن می‌شمرد. بنابراین افراطیون چپ روی فاقد حس مسئولیت در چین میخواستند آینده ی نخستین کشور سوسیالیستی را به خطر اندازند.

تغییراتی که پس از شکست فاشیسم در جهان پدید آمد نظریات افراطیون چین را تعدیل نکرد. اکنون که آنها زمام دولت را در چین در دست دارند، برای اجرای سیاستهای ماجراجویانه ی خود، فرصت و امکانات بسیار بیشتری در اختیار دارند.

در پنجمین مقاله ای که در رابطه با “نامه ی سرگشاده کمیته ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی” نوشته شد، ژن مین ژیبائو و خون چی اظهارات مائو مربوط به سال ۱۹۴۶ را نقل کردند و آن را در مورد کلیه ی دوران های بعدی به همان اندازه صادق دانستند. مائوتسه دون ضمن اینکه از خلقها دعوت میکند که در مبارزه علیه مرتجعین ایالات متحده و پیروانش در کشورهای مختلف متحد شوند، اظهار میدارد که تنها با پیروزی در این مبارزه است که اجتناب از جنگ جهانی امکان پذیر خواهد شد و در غیر اینصورت جنگ جهانی ناگزیر است.

این گفته در خصوص معنای دقیق “پیروزی در این مبارزه” بسیار محتاطانه است، اما از تبلیغات مائوئیستی بروشنی میتوان دریافت که این شکل دیگری از همان فرمول قدیمی مائو: “جنگ را تنها با جنگ میتوان از بین برد”. این اکنون به صورت “مبارزه ی شمشیر با شمشیر”، یا به شکل این مدعا جلوه گر میشود که “همزیستی مسالمت آمیز به منافع امپریالیسم خدمت میکند و از سیاست امپریالیستی تجاوز و جنگ پشتیبانی مینماید” (ششمین مقاله درباره ی “نامه ی سرگشاده ی کمیته ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی”) و از این قبیل.

سرمقاله ی ژن مین ژیبائو در ۲۷ اکتبر ۱۹۵۸ تحت عنوان “رفیق مائوتسه دون، درباره ی امپریالیسم و همه ی ارتجاعیون ببر کاغذی هستند”، “ثبات” جزمی فرمولها را که پیروان مائو پیش میکشند نشان میدهد. این مقاله مجموعه ایست از گفته های مائو در یک دوره ی ۲۰ ساله. هیئت تحریریه در خصوص این مطالب آنقدر شور و حرارت به خرج میدهد که “انگار این یک مقاله ی سیاسی تازه و کامل است. در واقع، تمام تحریفاتی که در این مقاله وجود دارد، گرچه مائو آنها را در یک دوره ی طولانی و در شرایط بسیار متفاوتی ارائه کرده، به نحو برجسته ای همانند هستند.

در سال ۱۹۴۰، “ببر کاغذی” دار و دسته ی چیان کاشیک بود. در سال ۱۹۴۶، “ببر کاغذی” دستخوش تحول شد: “بمب اتمی که ارتجاعیون میکوشند با آن مردم را بترسانند یک ببر کاغذی است. وحشتناک به نظر میرسد ولی در واقع اصلاً وحشتناک نیست”^۱.

در سال ۱۹۷۵ مائوتسه دون اظهار داشت که امپریالیسم ایالات متحده یک ببر کاغذی است، و در سال ۱۹۵۸ گفت که “اگر در مورد ذات امپریالیسم و همه ی مرتجعین تعمق کنیم، باید به آنها از نقطه نظر استراتژیک بدان صورت که در واقع هستند- “ببرهای کاغذ نگاه کنیم”. در دهه ی شصت، “رویزیونیست ها” نیز “ببرهای کاغذی” قلمداد شدند.

این لاف زدن های بیهوده، این روی هم حساب کردن گوناگونترین نیروها-از چیان-کاشیک گرفته تا امپریالیسم ایالات متحده و به اصطلاح رویزیونیست ها به قصد اثبات آن است که آزمایش قدرت تسلیحاتی امپریالیسم امر ناچیزی است و “کشتن ببر کاغذی” به هیچ وجه دشوار نیست. در عین حال، این لاف زدن ها به قصد بدنام کردن کسانی است که واقعاً با امپریالیسم مبارزه میکنند، کسانی که این امر را درک میکنند که برای شکست دادن ارتجاع بین المللی و بازداشتن آن از کشاندن جهان به جنگ، لازم است از خود هوشیاری نشان دهند، همه ی نیروها و خلق ها ی هواخواه صلح را بسیج کنند و برای جلوگیری از عمل تجاوز کارانه ی امپریالیستی آماده باشند.

۱ - پس از آنکه چین بمب هیدروژنی آزمایش کرد، مطبوعات چین دیگر سلاحهای هسته را ببر کاغذی نامیدند و به سوء استفاده از قدرت آن به منظور دامن زدن به آتش یک جنون شوونیستی پرداختند.

مائوئیست ها فریاد بر میاورند که در مبارزه ی طبقاتی تنها وسایل نظامی مؤثر است. آنها همه ی وسایل دیگر مبارزه را رد میکنند و آنها را مظاهر اپورتونیسیم میدانند. اما در جهان هیچ کس پرتاب کردن سخنان تند و پرخاشجویانه به امپریالیست ها یا "اخطار های جدی" بی پایان را اقدامات مؤثری به حساب نمی آورد. این همان بر طبل کوفتنی است که از آغاز همیشه با انقلابیگری خرده بورژوایی همراه بوده است و منظور از آن استتار عدم فعالیت انقلابی است.

همزیستی مسالمت آمیز، که مورد حمله ی نمایندگان انقلابیگری خرده بورژوایی است، در واقع حادثترین شکل مبارزه ی طبقاتی در مقیاس جهانی است. همزیستی مسالمت آمیز مستلزم خویشتن داری، عزم و اراده و انعطاف پذیری نسبتاً زیاد، مانور جسورانه، مهارت و دانستن اینست که کی باید اولتیماتوم داد و کی باید سازش کرد. به همین دلیل است که همزیستی مسالمت آمیز متضمن هوشیاری فوق العاده ی نهضت کمونیستی نسبت به دسایس امپریالیستی و توجه دائمی دولت های سوسیالیستی نسبت به قدرت نظامی و ظرفیت دفاعی شان است.

جوهر سیاست همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهای دارای نظام های اجتماعی مختلف که اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی آنها را تعقیب میکنند، چیست؟ همانطور که در قرار بیست و سومین کنگره ی حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته شده، "حزب کمونیست اتحاد شوروی در سیاست خارجی خود از منافع اساسی مردم شوروی و وظیفه ی انقلابی انترناسیونالیستی برادر و زحمتکشان همه ی کشورها الهام میگیرد" ^۱. اتحاد شوروی تأمین شرایط بین المللی مناسب را برای ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم هدف خود قرار داده است، از نهضت آزادی بخش ملی حمایت میکند، نیروهای متجاوز امپریالیسم را راسخانه به عقب میراند و میکوشد بشریت را از یک جنگ جهانی جدید در امان بدارد.

پکن "توضیح میدهد" که "مبارزه در راه صلح و مبارزه به خاطر سوسیالیسم یک چیز نیستند". اما از این، بهیچوجه این نتیجه به دست نمیاید که هیچ رابطه ای بین این دو نیست. سیاست همزیستی مسالمت آمیز بین دولت های دارای نظامهای اجتماعی مختلف برای تأمین شرایطی طرح ریزی شده که در آن

۱ - "بیست و سومین کنگره ی حزب کمونیست اتحاد شوروی"، مسکو، ۱۹۶۶، ص ۲۸۷

سوسیالیسم بتواند برتری خود را بر سرمایه داری ثابت کند. لنین پیش گویی میکرد که به ناگزیر بین دو شیوه ی تولید، دو فورماسیون، دو اقتصاد - کمونیستی و کاپیتالیستی - در مقیاس بین المللی رقابت ایجاد خواهد شد و نیروی نمونه وار سوسیالیسم در آن رقابت، تأثیر قطعی خواهد داشت.

مبارزه در راه صلح با وظایف مبارزه به خاطر کمونیسم تناقضی نداشته، حل آن وظایف را آسان میکند. مبارزه در راه صلح به حل وظایف طبقاتی پرولتاریا کمک میکند. این یک مبارزه ی دمکراتیک عمومی است که ظرفیت آنرا دارد که نه تنها طبقه ی کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و روشنفکران، بلکه حتی بخشی از بورژوازی را، که خطر یک جنگ حرارتی-هسته ای را درک میکند، متحد کند. هر گونه گسترش جبهه ی مبارزان راه صلح به طور عینی، موضع کسانی را که راه سوسیالیسم را فروزان میکنند، مستحکم میکند. این، رابطه بین مبارزه به خاطر دمکراسی و کار به خاطر پیروزی سوسیالیسم را نشان میدهد، رابطه ای که احزاب کمونیست آنرا بی نهایت مهم میدانند، اما پیروان مائو صریحاً آنرا انکار میکنند.

افراطیون چینی میکوشند یک شق خیالی - یا مبارزه در راه صلح و یا مبارزه به خاطر انقلاب سوسیالیستی - را بر نهضت جهانی کمونیستی تحمیل کنند. آنان تمام کسانی را که فکر میکنند صلح مواضع سوسیالیسم را در سراسر جهان تقویت میکند رویونیست مینامند. و مصرانه ادعا میکنند که هر قدر هم که در یک جنگ خسارات وارده بزرگ باشد اهمیتی ندارد، زیرا پیروزی انقلاب جهانی آنرا به سرعت جبران خواهد کرد.

این استدلال کهنه ایست. در سال ۱۹۳۶، تروتسکی میگفت که اگر "جنگ قریب الوقوع از حد یک جنگ فراتر نرود، اتحاد شوروی به ناچار شکست خواهد خورد". او میپرسد، اما آیا ما باید از آن بترسیم؟ و جواب میدهد که "حتی شکست نظامی شوروی، به شرط پیروزی پرولتاریا در دیگر کشورها، واقعه ای زودگذر خواهد بود."

تاریخ آن پیشگویی های شگفت انگیز را مایه ی خنده و مضحک ساخته است. به برکت اتحاد شوروی است که بشریت از فاشیسم رهایی یافت، سوسیالیسم در دیگر کشورها تثبیت شد و تلاشی نظام

استعماری امپریالیسم آغاز گردید. سیاره ی ما چقدر متفاوت میبود اگر تاریخ مسیری را که تروتسکی برای آن طرح کرده بود میپیمود!

اکنون مائوتسه دون مایل است جمعیت اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و از حمله بخش بزرگی از جمعیت چین را "قربانی" کند. او نظریات ماجراجویانه ی خود را کمی نوسازی کرده است تا با عصر اتم سازگار شود. مائوتسه دون، ضمن صحبت در جلسه نمایندگان احزاب کمونیست در مسکو در سال ۱۹۵۷، گفت: "چه کسی میتواند پیشگویی کند که جنگ آینده ی زندگی چه تعداد از انسان ها را خواهد گرفت! شاید یک سوم از جمعیت ۲۷۰۰ میلیونی سیاره ی ما، یعنی تنها ۹۰۰ میلیون نفر، از بین خواهند رفت. من فکر میکنم این (تعداد) چندان زیاد نباشد اگر بمب های اتمی واقعاً از میان برود."

آنگاه مائو ادامه داده گفت که مایل است ۳۰۰ میلیون چینی را در راه "پیروزی انقلاب جهانی سوسیالیستی" فدا کند. او افزود که نیازی نیست از آن واهمه داشته باشیم، چه اگر نیمی از بشریت نابود شود، نیمی از آن باقی خواهد ماند، امپریالیسم کاملاً نابود خواهد شد و سوسیالیسم در سراسر جهان تثبیت خواهد گردید و در ظرف ۵۰ تا ۱۰۰ سال جمعیت جهان دوباره رشد خواهد کرد، حتی بیش از ۵۰٪. این اظهارات بر شرکت کنندگان در آن جلسه تأثیر بسیار بدی گذاشت.

زمانی ایدئولوگ های بورژوایی چین اظهار میداشتند که چین نباید از دیگر کشورها بترسد، زیرا "چینی های ما بی نهایت زیاد هستند". مثلاً در سال ۱۹۰۳، ایدئولوگ بورژوا "چن تیان بوا" نوشت: "حتی اگر چند میلیون یا چندین ده میلیون چینی به هلاکت رسند، این یک مصیبت نخواهد بود. هنگامی که کشور را نجات دادیم، جمعیت در ظرف چند دهه دوباره زیاد خواهد شد"^۱.

اکنون این عقیده ی بورژوایی کهنه و اساساً ضد انسانی را مردی اختیار کرده است که خود را یک مارکسیست مینامد. در سال ۱۹۵۷، این اظهار آمادگی شگفت انگیز برای قربانی کردن نیمی از بشریت همچون یک استعاره یا افسانه ی چینی، که هیچ گونه اهمیت عملی ندارد، به نظر میرسد، اما تنها دو سال و نیم بعد، رساله ی "زنده باد لنینیسم" با تردستی اظهار داشت که چنان فداکاری هایی چون نابودی ۵۰٪

۱ - ا.م.گریگوریف، "برنامه ضد امپریالیستی انقلابیون بورژوای چین، ۱۹۰۵-۱۸۹۵" (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۶۶، ص ۶۹

بشریت به آسانی جبران پذیر است. "بر روی ویرانه های امپریالیسم نابود شده، خلق ظفرمند، تمدنی را برپا خواهد داشت که از تمدن سرمایه داری هزار بار عالی تر باشد، و آنرا با سرعتی بی حد و حصر بر پا خواهد کرد."

علیرغم همه ی اینها، بسیاری را عقیده بر اینست که اظهارات مائوئیست ها علیه نظریات نهضت بین المللی کمونیستی دایر بر اینکه از جنگ میتوان جلوگیری کرد، مبارزه در راه صلح و مبارزه به خاطر سوسیالیسم به هم پیوسته هستند، و این دقیقاً همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهای دارای نظامهای اجتماعی مختلف است که مساعدترین شرایط را برای تکامل مبارزه ی آزادیبخش ملی فراهم میآورد، اکیداً به عرصه ی اختلافات ایدئولوژیک محدود است و با سیاست عملی هیچ ارتباط مستقیم ندارد.

در حالی که اشخاصی در پکن، که چنین نظریات کهنه ی-انقلابی را ابراز میداشتند، به دلایل سیاسی از تصریح خود سرباز میزدند، تروتسکیست های مدرن، که نسبت به هیچکس تعهدات و قید و بند های ظاهری نداشتند، به ایدئولوژی ناشکیبایی خود وفادار ماندند و با عجله به همتهای چینی خود اندرزی "منطقی" دادند. در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۶۲، "انترناسیونال چهارم" در باصطلاح نامه ی سرگشاده ی خود توصیه کرد که مائو باید "مسئله ی ناگزیری جنگ جهانی و همچنین جنگ بازدارنده را بدانگونه که توسط حزب کمونیست و انترناسیونال چهارم مطرح شده، مورد بحث قرار دهد". تروتسکیست ها از اینکه پیروان مائو نظریات خود را تصریح نکرده بودند ناخشنود بودند و خاطرنشان میساختند که بر خلاف آنها، "ما تروتسکیست ها، پس از آنکه قدمهایی در جهت تدارک، در صورت لزوم، مداخله ی نظامی در دیگر کشورها از قلمرو چین یا کوبا برداشته شد، از توده های مردم دعوت میکنیم قدرت را تصرف کنند."

تروتسکیست ها، مانند مائوئیست ها، کسانی را که به عدم مساعدت به "طبقات ستم دیده و ملت های ستمدیده ی جهان در مبارزه ی انقلابی شان" متهم میکردند، مورد حمله قرار داده، اظهار میداشتند که پشتیبانی از انقلاب ها در کشورهای مستعمره "باید نه انفعالی، بلکه مؤثر، مستقیم، پیکار جویانه و از لحاظ علمی و سیاسی پیگیر باشد". از آنجا که نویسندگان این سند ماجراجویانه بحق تردید داشتند که کسی منظورشان را از عبارت "از لحاظ علمی و سیاسی پیگیر" بفهمد، زحمت روشن کردن معنای آنرا بر خود

هموار ساختند. چنین مینماید که کشورهای سوسیالیستی باید “تمام نیروی خویش، تمام منابع مادی، نظامی و اتمی خود را در گروه حمایت و پیشبرد انقلاب ها در کشورهای مستعمره قرار دهند”.

این ترغیب به جنگ، و از جمله جنگ اتمی، از سوی یک مشت پرووکاتورهای تروتسکیست همچون جیغ و داد دیوانگان به نظر میرسید. اما حوادث بعدی نشان داد که مائو در سیاست خود از پیروی از توصیه ی تروتسکیست ها به دور نیست.

کوششهای مائوئیست ها به منظور ایجاد شکاف در نهضت بین المللی کمونیستی و جامعه ی کشورهای سوسیالیستی و امتناع صریح آنها از اشتراک عمل با نیروهای هواخواه صلح، از جانب امپریالیست های ایالات متحده به عنوان یک دعوت مستقیم به تجاوز لجام گسیخته تلقی گردید.

جنگ بی شرمانه ی ایالات متحده در ویتنام، اعمال او در لائوس و کامبوج خشم عمومی را در سراسر جهان برمی انگیزد. در کنفرانس “کارلویی واری” که در سال ۱۹۶۷ بر پا شد، احزاب کمونیست و کارگری اروپا عزم راسخ خود را به برداشتن گامهای مؤثر در راه انزوا و شکست سیاست های تجاوز کارانه ی امپریالیسم ایالات متحده، خروج کلیه ی نیروهای بیگانه از ویتنام و دادن این امکان به خلق ویتنام، که خود در مورد امور داخلی خویش تصمیم بگیرد، ابراز داشتند. کمونیست ها از همه ی نیروهای مخالف جنگ، صرف نظر از نظریات سیاسی و ایدئولوژیک آنها، خواستند که برای متوقف کردن جنگ آمریکا در ویتنام و در نتیجه ترویج مناسبات مسالمت آمیز بین خلقها و برای جلوگیری از توسعه ی جنگ ویتنام به یک جنگ جهانی جدید، فعالیت مشترک خود را تشدید کنند.

نگرش چین نسبت به جنگ در ویتنام تردیدی باقی نمیگذارد که مائوئیست ها مایلند سرنوشت تمام خلق ها را به خاطر هدفهای استیلاجویانه ی خود فدا کنند. آنها از شرکت در جبهه ی واحد ضد امپریالیستی امتناع میورزند، و اظهار میدارند که “به هیچ وجه با فعالیت مشترک موافقت نخواهند کرد” و “چنین بوده، چنین هست، و همواره چنین خواهد بود”. بالاتر از آن، آنها تعمداً در کار کمک به خلق ویتنام اشکال تراشی میکنند.

بسیاری از مردم اکنون دریافته اند که اگر به خاطر موضع گیری چین نبود، ایالات متحده ی آمریکا هرگز جرأت نمیکرد جنگ در ویتنام را توسعه دهد. بین گسترش جنگ در ویتنام و این حقیقت رابطه ی مستقیمی وجود دارد، که در حالی که گروه مائوتسه دون تا آنجا که به امپریالیسم ایالات متحده مربوط میشود، خود را به تهدید کردن ها محدود میکند، عملاً با اتحاد شوروی ضدیت کرده، آن و دیگر کشورهای سوسیالیستی را از مساعدت به ویتنام مانع میشود و میکوشد به هر طریق ممکن زد و خورد را طولانی کند، به امید آنکه این زد و خورد به یک جنگ جهانی فرا روید.

هر ابتکاری در زمینه ی گفتگو های صلح، صرف نظر از بانی آن، بیدرنگ از جانب تبلیغات چین به عنوان خیانت و نیرنگ تلقی میشود. هرگونه تلاشی برای آوردن صلح به ویتنام، هر گونه کوششی به منظور فرو نشاندن آتش جنگ، بیدرنگ “یک تبانی بین ایالات متحده ی آمریکا و اتحاد شوروی، که هدف از آن یک مونیخ در شرق است”، تلقی میشود.

مائوئیست ها این حقیقت را پنهان نمی کنند که هدف آنها برافروختن یک آتش جهانی است. آنها میگویند که، اگر اتحاد شوروی واقعاً میخواهند به ویتنام کمک کند “باید در مرکز اروپا چیزی را به عهده بگیرد تا نیروهای ایالات متحده را در آن جا درگیر کند و به نیروهای آزادی بخش ملی در ویتنام یاری رساند“. آنچه که آنها واقعاً میخواهند این است که بین اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا تصادمی ایجاد کنند و خود از آن برکنار بمانند، و همان طور که یک ضرب المثل قدیمی چینی می گوید، “از بالای کوه نگاه کنند و ببینند دو ببر چگونه با یکدیگر می جنگند“.

نگرش مائوئیست ها نسبت به تجاوز اسرائیل به کشورهای عربی نیز هر گونه شک و تردیدی را در خصوص اشتیاق ماجراجویان چینی به دیدن این که بحران خاورمیانه به یک جنگ جهانی حرارتی-هسته ای فرا روید، برطرف میکند. اتحاد شوروی، در حالی که به کشورهای عربی در مبارزه شان علیه امپریالیسم کمک همه جانبه میکند، برای استقرار یک آتش بس فوری از هیچ کوششی فروگذار نمی کند. در این میان، مائوئیست ها حملات خود را متوجه نه امپریالیست ها، بلکه اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی کرده اند و آشکارا می کوشند بین دولت های عربی و نظام جهانی سوسیالیستی شکاف ایجاد کنند.

مائوئیست ها که حملات افتراآمیز خود را متوجه اتحاد شوروی کرده اند، حتی زحمت پنهان کردن این آرزوی خویش را بر خود هموار نمیکنند که اتحاد شوروی بیدرنگ در جنگی در اروپا درگیر شود یا، حتی بهتر از آن، زرادخانه ی حرارتی-هسته ای خود را در دفاع از اعراب به کار گیرد.

هرچه که در جهان رخ دهد، نمایندگان مائوئیست ها در همه ی کشورها درباره ی فقدان انقلابیگری اتحاد شوروی سر و صدا به راه می اندازند.

اخیراً روزنامه ی “موندو او بررو” ارگان حزب کمونیست اسپانیا در مقاله ای تحت عنوان “اتحاد شوروی چه کار میکند؟” درباره ی چنین کسانی مطالب طعنه آمیزی انتشار داده است که خلاصه ی آن چنین است :

“اگر یک حکومت فاشیستی در یونان وجود دارد، این دیوانگان فریاد بر میاورند: “پس اتحاد شوروی چه کار میکند؟” اگر آمریکائیان جنگ در ویتنام را توسعه میدهند- این همان سرود قدیمی است (که خوانده میشود) ...

بنابر این منطق ساده لوحانه، به خاطر تمام اشتباهات و شکست های نیروهای انقلابی در هر جای دنیا باید اتحاد شوروی را سرزنش کرد. نتیجه ی آن میشود که اتحاد شوروی باید برای همه ی خلقها انقلاب کند یا به نیابت آنها به جنگ های آزادیبخش دست بزنند... نتیجه آن میشود که هر حزب یا گروهی که خود را در وضع پریشانی گرفتار می بیند حق دارد اتحاد شوروی را برای کمک به فایق آمدن بر دشواریهایش به یک جنگ جهانی حرارتی-هسته ای بکشاند.

“در واقع، سرزنش “اتحاد شوروی چه کار می کند؟” به صورت بهانه ی بسیار مناسبی درآمده، که همه ی اشخاص “ناشکیبا و مدعیان میکوشند توسط آن بی تحرکی، ترسویی یا ناشکیبایی خود را توجیه کنند.”

روزنامه به درستی نتیجه میگیرد که همه ی اینها آبی است که به آسیاب امپریالیست ها میریزد.

مائوئیست ها هر کوششی را در راه متوقف ساختن وخامت بین المللی جنایتی نسبت به انقلاب جهانی قلمداد میکنند. در سال ۱۹۵۹، مائوتسه دون در ملاقات با رهبران احزاب کمونیست آمریکای لاتین

گفت: "هیچ یک از شما نباید از وخامت بین المللی هراس داشته باشد. من یک نفر که طرفدار وخامت بین المللی هستم.^۱ حضار با شنیدن این مطلب از جانب کسی که مدعی است که مارکسیست است، فکر کردند که حتماً باید اشتباهی روی داده باشد. اما سیاست خارجی بعدی مائو کوچکترین شک و تردیدی باقی نگذاشته است که او مایل است جهان را دائماً بر لبه ی پرتگاه جنگ نگه دارد.

در حالیکه سیاست خارجی دار و دسته ی مائو بیش از پیش چین را منزوی کرد و از اعتبار بین المللی آن کاست، و در حالی که سیاست داخلی آنها پیوسته بر انبوه مشکلات افزود، رهبری پکن همواره با صراحت افزون تری به تکیه بر جنگ پرداخت.

انفجار بمب های اتمی چین خبر از هیستری نظامی در کشور میداد. اکنون مائوئیست ها اظهار میدارند که دورنمای سوسیالیسم در چین مستقیماً به پیروزی انقلاب جهانی بستگی دارد. چنین مینماید که تمام مسائل چین، تمام تناقضات درونی آن تنها در صورتی و به هنگامی میتواند حل شود که "پرچم اندیشه های مائوتسه دون در سراسر سیاره ی زمین به اهتزاز درآید".

اکنون مدتی است که تبلیغات جنگی در مطبوعات و رادیوی چین جای مهمی را به خود اختصاص داده است. این تبلیغات به نسبت دشواری های بزرگی که کشور با آنها روبرو میشود، شدت مییابد و اکنون دقیقاً به صورت سرودی برای تجهیزات نظامی و جنگ درآمده است. لین پیائو، وزیر دفاع (سابق-م.) چنین میگفت: "جنگ خلق را چون پولاد کرده به تاریخ تحریک می بخشد. از این نظر، جنگ مکتب بزرگی است." دار و دسته ی مائو پنهان نمی کنند که مقصود آنها اینست که تمام نیروی خود را به کار برند تا جوانان چین را وادار به گذراندن این مکتب کنند، قطع نظر از اینکه این کار چقدر قربانی خواهد گرفت و چه نتایجی به بار خواهد آورد. آنها می گویند: "انقلاب فرهنگی تدارک برای جنگ است." در همین ضمن، خون-ویپینها در روزنامه های خود می نویسند: "از آنجا که نوجوانان ما سرباز هستند خواهند جنگید. ما ذخیره ی نیرومند ارتش آزادیبخش توده ای قهرمان هستیم. ما باید برای جنگ جهانی آماده شویم. انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریایی دوره ی آموزشی پرشکوهی است که توده ی جوان را برای یک جنگ توده ای آماده میکند."

۱ - " مجله ی دنیای مارکسیسم"، ۱۹۶۴، شماره ی ۶

ماجراجویان پکن حوادث آینده را چگونه تصویر میکنند؟ پاسخ به این سوال در مقاله ی لین پیائو “زنده باد پیروزی جنگ توده ای”، که به عنوان بهترین تعبیر اندیشه های مائو اعلام شده، مستتر است. این سند از نیاز به تکرار تجربه ی انقلاب چین در مقیاس جهانی سخن میگوید. لین پیائو مدعی است که محاصره ی شهرها از طریق روستای انقلابی، که “ارزش آن” در چین “به اثبات رسیده” است، “اکنون برای مبارزه ی انقلابی خلق ها و ملل ستمدیده ی جهان اهمیت عمومی و بسیار مبرمی پیدا کرده است.”

بنا بر دستورالعمل قدیمی آنارشیستی، مائوئیست ها خلقها را به آنهاییکه قادر به انجام انقلاب هستند و آنهاییکه قادر به انجام آن نیستند تقسیم کرده اند. آنها تنها “خلق های فقیر” را عمدتاً در کشورهایی که جمعیت آنها را به ویژه دهقانان تشکیل میدهند در دسته ی اول قرار میدهند. آنها میگویند آمریکای شمالی و اروپای غربی “شهرهای جهان” هستند، در حالی که آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین “روستاهای جهان” را تشکیل میدهند.

به جای متحد کردن همه ی نیروهای انقلابی معاصر-نظام جهانی سوسیالیستی، نهضت طبقه ی کارگر در کشورهای سرمایه داری و جنبش آزادی بخش ملی، پیروان مائوتسه دون میکوشند بین این نیروها شکاف ایجاد کنند و آنها را در برابر یکدیگر قرار دهند. آنها نقش انقلابی کشورهای سوسیالیستی اروپا و هژمونی پرولتاریا را انکار میکنند. و نقش رهبری را در مبارزه با امپریالیسم به نهضت های آزادیبخش ملی، که دارای سرشتی دهقانی، خرده بورژوائی و حتی بورژوائی هستند، واگذار میکنند. لین پیائو مینویسد: “از یک جهت میتوان گفت وجه مشخصه ی وضع موجود در انقلاب جهانی، محاصره ی شهرها از طریق روستاها است. روی هم رفته، امر انقلاب جهانی در تحلیل نهایی به مبارزه ی انقلابی خلق های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بستگی دارد...”

مائوئیست ها با اعلان مبارزه در راه محاصره ی “شهرهای جهان”، که کشورهای سوسیالیستی اروپا را نیز شامل میشوند، به وضوح بیان میدارد که لبه ی تیز حملات آنها عمدتاً متوجه کیست.

این نه امپریالیسم، بلکه به اصطلاح رویونیست ها هستند که خطرناکترین دشمن به شمار می آیند. از اینجاست، شعار: "برای در هم شکستن امپریالیسم لازم است قبل از همه به عمر رویونیسم بین المللی پایان داد."

مائوئیست ها مدعی اند که کشورهای سوسیالیستی و تمامی نهضت جهانی کمونیستی همدرستان امپریالیست ها هستند. آنها بر آن شده اند که اکنون میتوان نبرد علیه امپریالیسم را تا حد تهدیدهای پر سر و صدا کاهش داد، در حالی که حملات آتشین خود را بر کشورهای سوسیالیستی متمرکز کرده و به مبارزه ی خود علیه اتحاد شوروی با خشونت بی سابقه ای شدت میبخشند.

تحریکات مسلحانه ی مائوئیست ها در مرز چین و شوروی هدفی جز ایجاد محیط هیستری جنگ در چین، جز برانگیختن مردم چین علیه مردم شوروی ندارد. تصادمات بزرگی که در اثر تحریکات دار و دسته ی مائوتسه دون در جزیره ی "دامانسکی" واقع در رودخانه ی "اسوری" روی داد طوری سازمان داده شده بود که با آغاز به اصطلاح کنگره ی نهم حزب کمونیست چین مصادف شود. لازم بود برای کنگره، که سازمان دهندگان قصد داشتند انجمن جنگ جوانه ای از توسعه طلبان باشد، محیط مناسبی فراهم آید. تحریکات مرزی میبایست شوینیسم را در کشور تا نقطه ی غلیان تشدید کند. اما آنها، در عین حال هدفهای حتی گسترده تری را تعقیب میکردند.

امپریالیست های ایالات متحده و نیروهای تجاوزگر دیگر کشورها، که در بهره برداری از مشی ضد شوروی مائوئیست ها برای تضعیف نیروهای انقلابی و زیان رساندن به خود خلق چین عجله دارند، شادمانی خود را از خط مشی که مائو دنبال میکند، پنهان نمیکنند.

در عصر ما، که مسئله ی جنگ و صلح به صورت داغترین مسئله درآمده است، تکیه دار و دسته ی مائو به جنگ علیه نیروهای سوسیالیستی جهانی تنها میتواند آنها را به ورشکستگی و افلاس کامل بکشاند. خلق چین دیر یا زود چشم انداز دیگری را برای آینده ی خود انتخاب خواهد کرد: مناسبات خود را با دوستان حقیقی خویش، اتحاد شوروی و همه ی کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست بهبود خواهد بخشید، و دوش به دوش آنها در راه صلح و پیروزی سوسیالیسم پیکار خواهد کرد.

نسخه ی مائوئیستی این پنداشت انقلابیگری خرده بورژوایی که گویا میتوان از طریق جنگ جهانی به سوسیالیسم دست یافت به همان سرنوشت شیعی محکوم است که تعبیرهای تروتسکیستی و غیر آن، گرفتارش شدند.

کمونیسم سر باز خانه ای

آرمان های سوسیالیستی، تاریخی طولانی دارد. زمانی بود که جز رویاهای آرزووش، برای آینده ای بهتر، چیزی وجود نداشت. اما آن رویاها در واقعیت پیرامون ریشه داشتند، چه انسان حتی در رویاهای خود نیز نمیتوانست از واقعیت بگریزد. اوتوپیاها سوسیالیستی، سطح آن زمان نیروهای مولده و تجربه ای را که بشریت تا آن زمان اندوخته بود منعکس میکردند.

در میان سایر چیزها، انقلاب بزرگی که توسط کارل مارکس و فریدریک انگلس در ایدئولوژی سوسیالیستی به وجود آمد، اندیشه های سوسیالیستی را از تمام عرفان و دیانت آزاد ساخت و با کشف آن نیروهای اجتماعی که قادر هستند جامعه ی نوین را بنا کنند و با کشف شرایط واقعی اقتصادی که تکامل پیشین برای آن مهیا کرده بود، آن اندیشه ها را بر زمینه ی استواری جای داد. سوسیالیسم، که زمانی یک اوتوپی بود، به علم مبدل شد.

سوسیالیسم علمی برای تثبیت خود میبایست با بسیاری از نظریات تخیلی گوناگون مبارزه کند، از آن جمله بود نظریاتی که تنگ نظری دهقانان را منعکس میکرد، که سوسیالیسم و کمونیسم را تا حد توزیع "عادلانه" ثروت تنزل داده و همه ی وجوه زندگی افراد جامعه را ساده میکردند. آرزوهای مساوات طلبانه ی دهقانان در برچیدن مالکیت فئودالی نقش انقلابی بازی کرد، اما هنگامی که از آنها یک اصل جهان شمول ساخته شد، ارتجاعی گردید. مارکس در آثار اولیه ی خود نوشت که تحلیل خرده بورژوازی کمونیسم مساوات طلب و عوامانه ای که عاری از هویت است چقدر از کمونیسم اصیل به دور است.

مارکس در پشت این کلمات درباره ی مساوات و درباره ی مصرف محدود، رشک و حسدی عمومی را به "هیئت مبدلی که در آن حرص و طمع، تنها به طریق دیگری، خود را دوباره مستقر میکرد و خود را

ارضاء مینمود^۱، مشاهده میکرد. تمایل به یک هم سطح سازی عمومی، عقیده به یک حداقل معین، عقیده به یک اندازه ی محدود و معین، رد انتزاعی تمام دنیای فرهنگ و تمدن - همه ی اینها، به قول مارکس، به هیچ وجه همسان سازی اصیل مالکیت خصوصی ملغی شده نبود. چنین عقایدی از "بازگشت به سادگی غیر طبیعی انسان فقیر و بی نیازی که نه تنها موفق نشده است از مالکیت خصوصی فراتر رود، بلکه حتی هنوز هم به آن نرسیده است"^۲ سرچشمه میگیرد.

کمونیسم مساوات طلب رهایی از یوغ سرمایه داری را تنها در استقرار کمون های کمونیستی میجست. دشمنی کمونیسم مساوات طلب با علم، فرهنگ و روشنفکران، نفرت دهقان و صنعتگران کوچک را نسبت به جامعه ی بورژوازی، نفرت و در عین حال نومییدی کامل آنها را، منعکس می ساخت.

مارکس، ضمن انتقاد از ویلهلم ویتلینگ، یکی از مدافعان کمونیسم انزواطلب ابتدایی، در ماه مارس ۱۸۶۴ گفت که بروز امیدهای واهی سرانجام میتواند به هلاکت و نه به رستگاری رنجبران منجر شود. مارکس میگفت: "مردم بدون یک دکترین مثبت قادر به انجام هیچ کاری نیستند و تاکنون جز به راه انداختن سر و صدا، که موجب طغیان های زیان بخش و فنای امری که آنها در پی اش بوده اند گردیده است، هیچ کاری انجام نداده اند"^۳. مارکس ضمن محکوم کردن نگرش نهیلیستی (نیستی گرایانه) کمونیسم انزواطلب نسبت به دستاوردهای فرهنگی انسان، میگفت: "جهالت دیوی است که بیم آن میرود که باز هم تراژدی های بسیاری را به وجود آورد"^۴.

درستی این پیشگویی بیش از یکبار به اثبات رسیده است.

موعظه ی انقلابی آنارشیست ها با نظریات بدوی درباره ی جامعه ی آینده همراه بود. آنها نظریاتی را بیان میداشتند که مستقیماً با نظریات مارکسیستی در تناقض بود، اما آنها را سفیهانه به "مانیفست حزب کمونیست"، که توسط مارکس و انگلس نوشته شده بود، نسبت میدادند. مارکس نوشت: "آنارشیسم بی

۱ - ک.مارکس، "دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴"، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۹۴-۹۳

۲ - همان جا، ص ۹۴

۳ - نگاه کنید به خاطرات آنکف درباره ی کارل مارکس در مجموعه ی "اتحادیه ی کمونیستها پیش از بین الملل اول" (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۷۲.

۴ - آثار کارل مارکس و فریدریک انگلس، جلد ۱، ص ۱۰۴

شرمانه برنامه ی انزواطلبانه و تئوری های تنگ نظرانه ی خود را جانشین برنامه ی گسترده و آرمان های والای انجمن ما میکند...^۱

بخشی از برنامه ی نچایف^۲ به نام "اصول اساسی نظام اجتماعی آینده"، که مارکس و انگلس آنرا "نمونه درخشانی از کمونیسم سربازخانه ای" نامیدند، نمونه ای از مهملات انزواطلبانه ایست که آنارشیست ها به درون آن سقوط کرده اند.

این سند ارتجاعی، جامعه ای را معرفی میکرد که بر پایه ی این اصل قرار داشت: تولید "تا حد ممکن زیاد و مصرف تا حد ممکن کم"، کار زیاد برای مصرف کم. تمام زندگی انسان- از تولد تا مرگ- دقیقاً تنظیم میشد. خوابگاههای عمومی، ارزیابی ها و خدمات مشترک، تنظیم آموزش، تولید و مصرف، کار یدی اجباری برای همه، کار تا سر حد مرگ، وجود داشت. برای نیل به چنین جامعه ای "آموزش انقلابی" آنارشیست ها خواستار میشد که همه ی انقلابیون باید تمام احساسات محبت آمیز خویشاوندی، عاطفه و حق شناسی را در خود خفه کنند و تنها شور خشک انقلابی را در خود پرورش دهند. انقلابی به هیچ دانشی نیاز نداشت، او "تنها یک علم را میشناسد- علم ویرانسازی"^۳. تهدید و خشونت اسلحه ی او بود.

برای مارکس تعیین اینکه در این یاوه گویان "لودگی و فرومایگی"، کدامیک بیشتر است، دشوار مینمود. انتقاد مارکسیستی ویرانگر و تکامل نیروهایمولده، زیر پای آنها را خالی کرد. نهضت متشکل طبقه ی کارگر "کمونیسم سربازخانه ای" را به دور انداخت. اما "کمونیسم سربازخانه ای" کاملاً از میان نرفت و در شرایط جدید نیز رد پای خود را باقی گذاشت و با تکیه بر دشواریهای مبارزه در راه سوسیالیسم به هستی خود ادامه داده، همواره "انقلابی ترین انقلابیگری" خرده بورژوایی نومید و جان در کف را منعکس میکرد.

۱ - همان جا، جلد ۱۸، ص ۳۳۳

۲ - نچایف - "یک توطئه گر - انقلابی رسی"

۳ - آثار ک.مارکس و ف. انگلس، جلد ۱۸، ص ۴۲۷

بسیاری از خصایص "کمونیسم سربازخانه ای" با کیش خشونت و تهدیدش در تروتسکیسم احیاء گردید. در حالی که لنین تأکید میکرد که " .. خشونت با آرمان های ما بیگانه است " ^۱، تروتسکی خشونت و ارباب را ستایش میکرد و به وسعت بدان توسل میجست.

لنین، ده روز پس از پیروزی انقلاب اکتبر، ضمن سخنانش گفت: "ما به تروریسم انقلابی های فرانسوی که افراد بی سلاح را با گیوتین گردن میزدند توسل نجسته ایم و امیدوارم بدان توسل نجوئیم" ^۲. این بیانگر اعتقاد عمیق اوست به اینکه طبقه ی کارگر پیروزمند نباید به خشونت مسلحانه و ترور توسل جوید، مگر به عنوان یک اقدام متقابل، آنگاه که نمایندگان طبقات بهره کش سرنگون شده که مایل به زمین گذاشتن اسلحه های خود نیستند او را به این کار مجبور کنند.

از سوی دیگر تروتسکی ترور را قانون تمام جنگ ها و تمام انقلاب ها کرد. او در کتابش به نام "تروریسم و کمونیسم" مدعی گشت که "تهدید و ارباب چه در سیاست خارجی و چه در سیاست داخلی وسیله ای نیرومند است". او بین جنگ و انقلاب هیچ وجه تمایزی قائل نبود. از نظر او هر انقلاب یک جنگ بود و "جنگ، مانند انقلاب، بر پایه ی تهدید و ارباب قرار دارد". مانند جنگ، "انقلاب.. چند نفری را میکشد اما هزاران تن را به هراس میاندازد".

روش های رهبری ای که تروتسکی میکوشید در شرایط زمان صلح به حزب تحمیل کند به وضوح ثابت میکند که "سیاست تهدید و ارباب" یک بخش ضروری و ذاتی تروتسکیسم است و هیچ شرایط نظامی خاصی آنرا ایجاب نمیکرد.

در بهار سال ۱۹۲۰ هنگامی که یک فراغت نظامی موقتی دست داد، نهمین کنگره ی حزب تصمیم گرفت که از واحدهای نظامی به عنوان گروههای کار استفاده کند. در شرایط در هم شکستگی سیستم حمل و نقل و تهدید عملیات جنگی مجدد در آینده ای نزدیک، خارج کردن ارتش از حالت بسیج ناروا و به دور از احتیاط بود. از اینرو فرستادن ارتشیان به مناطقی که به نیروی کار عظیمی احتیاج داشتند امری ضروری بود.

۱ - و.ای.لنین، مجموعه ی آثار، جلد ۲۳، ص ۶۹

۲ - همان جا، جلد ۲۶، ص ۲۹۴

این اقدامی موقتی و اضطراری بود و همانطور که لنین به کنگره گزارش داد، شرایط غیرعادی آنرا ایجاب میکرد.

اما تروتسکی نظامی کردن کار را اقدامی اجباری قلمداد میکرد و روش های نظامی را برای ساختمان سوسیالیسم طبیعی میدانست. سخنان او در کنگره نمایانگر تحقیر او نسبت به توده های زحمتکش بود، زیرا او میگفت، "قاعده این است که انسان میکوشد از زیر کار در برود، میتوان گفت که انسان حیوانی نسبتاً تنبل است" و از اینرو باید کار را نظامی کرد تا هر کارگری احساس کند که یک سربازکار است.

هنگامی که کشور وارد دوران ساختمان صلح آمیز سوسیالیسم گردید، کوشش تروتسکیست ها به منظور تنزل دادن رهبری توده ها تا حد روش های صرفاً اداری با وضوح بیشتری نمایان شد. بحث درباره ی اتحادیه های کارگری که تروتسکیست ها در پایان سال ۱۹۲۰ و آغاز ۱۹۲۱ به حزب تحمیل کردند ماهیت ضد دمکراتیک تروتسکیسم را افشاء کرد. تروتسکیست ها میکوشیدند روشهای نظامی را در اتحادیه های کارگری معمول دارند، تمام پرسنل رهبری سازمان های توده ای را از بالا تا پائین با روش های صرفاً اداری "از جای خود بیرون" کنند و خواستار "محکم کردن پیچ و مهره ها" شدند.

تروتسکی، ضمن سخنانش به هنگام بحث پیرامون اتحادیه های کارگری در فرصت های دیگر، غالباً درباره ی نقش توده ها در تاریخ و نیاز به حفظ پیوند با آنها صحبت میکرد، اما حزب کمونیست اتحاد شوروی میدید که تمام سخنان او چیزی نیست جز پوششی بر بی اعتمادی عمیق او نسبت به توده ها، بر کوشش او به منظور به کارگیری روش های فقط اجباری. زیرا در واقع تروتسکیست ها با اقناع، که روش اصلی رهبری حزب بود، مخالف بودند.

ارزیابی لنین از "اختلاف واقعی" با تروتسکی در مورد مسئله ی اتحادیه های کارگری جای هیچ تردیدی باقی نگذاشت که مسئله بر سر "برخورد متفاوت با توده، روش متفاوت جذب آن و حفظ تماس با آن است. تمام نکته در این است" ^۱.

کوشش به منظور برابرسازی که در همه ی نسخه های سوسیالیسم رویایی دهقانی و “کمونیسم سرباز خانه ای” آنارشیست ها آنقدر نمونه وار بود، در تروتسکیسم نیز یافت میشود. کفایت انتقاد شدید لنین را از تز تروتسکی در جریان بحث پیرامون اتحادیه های کارگری به خاطر آوریم. تز تروتسکی از این قرار بود که “خط مشی برابرسازی را باید در عرصه ی مصرف، یعنی شرایط زندگی فردی زحمتکشان، دنبال کرد. در عرصه ی تولید، اصل تقدم تا مدت ها برای ما قطعی باقی خواهد ماند...” لنین میگفت: “این یک سر هم بندی تئوریک واقعی است که سرا پا غلط است. تقدم رجحان و برتری است، اما بدون برتری در مصرف هیچ چیز نیست”^۱.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی انگیزه های اخلاقی را برای کار کردن به وجود آورد که در هیچ یک از فورماسیون های مبتنی بر بهره کشی سابقه نداشت. اما این به معنای آن نیست که انگیزه های مادی ناپدید شده است. لنین میگفت، هنگامی که از مردم میخواهید کار پر زحمتی را انجام دهند باید به آنها نان و لباس و گوشت بدهید. “نادرست است اگر فکر کنیم که توزیع غذا یک امر مربوط به انصاف است. باید به خاطر داشته باشیم که این یک روش، یک ابزار و یک وسیله ی افزایش بازده است”^۲.

این در سومین کنفرانس تغذیه سراسر روسیه در ژوئن ۱۹۲۱ گفته شد، هنگامی که کشور را گرسنگی فرا گرفته بود. بعدها لنین با جامعیت بیشتری درباره ی انگیزه های مادی برای گسترش تولید و درباره ی درآمیختن صحیح انگیزه های مادی و اخلاقی سخن گفت.

اقتصاد دانان تروتسکیستی مانند “پره او براژنسکی” به این مدعا ادامه دادند که درجه بندیهای پولی سیستمی از انگیزه های بورژوایی کار است و “ممکن است برای سیستم جدید سازماندهی کار دست و پا گیر شود...”

هنگامی که دولت شوروی هنوز در مرحله ی گذار از جنگ داخلی به ساختمان صلح آمیز بود، لنین در مقاله ی خود به نام “دوران جدید و اشتباهات قدیمی در هیئت جدید” نوشت که هر چرخشی در تاریخ

۱ - همانجا، جلد ۳۲، ص ۲۸

۲ - همانجا، جلد ۳۲، ص ۴۴۸

تغییراتی را سبب میشود که شکل تردیدها و نوسانهای خرده بورژوازی و سرشت اپورتونیستی به خود می‌گیرد. در سال ۱۹۲۱ جازنان چپ رو خواستار بنیانگذاری فوری کمونیسم بودند و از سیاست کمونیسم جنگی که حزب در خلال جنگ داخلی مجبور به اجرای آن شده بود الگوسازی میکردند. لنین از خطر ناشکیبایی و ناپایداری خرده بورژوازی که به طور عینی به مقاصد امپریالیسم کمک میکند سخن میگفت. شکست چپ روه‌ها، کشور را از شورش هائیکه در صورت پیروزی از یک خط مشی ماجراجویانه، به ناچار روی میداد نجات داد.

در چین ماجراجویان چپ رو توانستند سیستی را برکشور تحمیل کنند که عملاً با اعلان بنیانگذاری فوری کمونیسم معادل بود. همزمان با شعار "جهش بزرگ"، آنها شعار "کمون‌های خلق" را پیش کشیدند. در سال ۱۹۵۸، کمون‌ها با شتاب در روستا برپا شد و بیدرنگ به عنوان "سلول‌های جامعه‌ی کمونیستی" قلمداد گردید. زمین‌ها، مرغان خانگی و رمه‌ی شخصی دهقانان توسط کمون‌ها گرفته شد. همه چیز، از جمله اثاثه‌ی خانه و ظروف آشپزخانه، اجتماعی شد. تنها ۱۰ چیز را میشد بدون تعهد و به دور از قید و بند تهیه کرد: غذا، لباس، ازدواج، تدفین و از این قبیل.

گروه رهبری حزب کمونیست چین که از تبلیغات خود به هیجان آمده بود تصمیماتی اتخاذ کرد که حاکی از آنکه "از قرار معلوم دستاورد کمونیسم را در چین دیگر نمیتوان یک چشم انداز دور دست قلمداد کرد". آنها مقالاتی نوشتند حاکی از این مدعا که از میان ۱۰ شرطی که مارکس برای ساختمان کمونیسم ضروری دانسته، چین هم اکنون به هشت تای آن تحقق بخشیده است، و در حالی که دو شرط دیگر، یعنی در هم آمیختن کشاورزی و صنعت و در هم آمیختن آموزش و تولید مادی، در چین در حال تحقق یافتن است " (خون-چی، شماره ۷، سال ۱۹۵۸). در واقع، آنطور که کسانی که خود شاهد بوده اند خاطر نشان می‌سازند، کمون‌ها به اقامتگاههای نظامی شده‌ای شباهت داشتند که فقر و ریاضت را کمال مطلوب خود ساخته بودند.

میتوان خود را گول زد، میتوان دیگران را برای مدتی فریب داد، اما واقعیت را نمیتوان انکار کرد.

استقرار کمون ها با وسایلی صرفاً مصنوعی و نادیده گرفتن کامل این حقیقت که اصولی که متضمن ساختمان این کمون ها است با سطح نیروهای مولده در روستای چین مطابقت ندارد نتایج اقتصادی فلاکت باری داشت. در عرض ۳ یا ۴ ماه کمون ها به آن اندازه برنج مصرف کردند که سابقاً در یک سال تمام مصرف میشد. دهقانان از کار کردن دست برداشتند و با خطر گرسنگی روبرو شدند. کمون ها میبایست منحل میشد، اما تبلیغات گران چینی حقایق را نادیده گرفته، به سخن پراکنی درباره ی کمون ها ادامه میدهند، اگرچه این کمون ها از مدتها پیش منحل شده و جای خود را به نوعی آرتل های کشاورزی به نام تیم های تولید داده است.

گروه مائوتسه دون که در سیاست اقتصادی خود کاملاً شکست خورده بود تنها در یک مورد موفق شد و آن یک "جهش بزرگ" به قهقرا، از مارکسیسم به ایدئولوژی "کمونیسم سربازخانه ای" بود. مائوئیست ها با وفاداری به منطق نمونه وار انقلابیگری خرده بورژوایی، به جستجوی راهی برای بیرون رفت از مشکلاتشان از طریق نظامی کردن، "محکم کردن پیچ و مهره ها" و مطلق کردن خشونت پرداختند.

تمامی جمعیت فعال کمون های خلق در شهر و روستا، و از جمله زنان، مطابق رده بندی نظامی در دسته ها، گروهان ها، گردان ها، هنگها و لشگرها سازمان داده شدند. پس از آن، مائوئیست ها مبارزه ی وسیعی را تحت شعار "از ارتش آزادی بخش خلق بیاموزید" به راه انداختند. نیازی نیست که بر شعارهای بیشمار و بینهایت پیچیده ای که طی این رشته مبارزات پیش کشیده شد تکیه کنیم، شعارهایی نظیر دعوت به فرا گرفتن سبک "سه هشت" و عمل کردن مطابق قاعده ی "نخستین چهار"، که منظور آنها "سبک پیوستگی"، "سبک امتداد"، "سبک سختگیری" و تمایل به "تحمل بار کار مفرط و افتخار دانستن آن" می باشد و بسیاری دیگر از این گونه شعارها. اینکه تمام این اعداد و کلمات به ظاهر نامفهوم چه معنایی دارند در ژن مین ژیبائو (مردم)، اول فوریه ۱۹۶۴، به نحوی موجز و با وضوح تمام تشریح گردید: باید از ارتش، که "دستورات را راسخانه، به سرعت، به دقت و بدون چون و چرا یا چک و چانه زدن اجرا میکند" و "بدانگونه که دستور داده شده انجام میدهد"، آموخت. همه ی اینها با صراحت کامل بیان گردید.

در همین اواخر یعنی در سال ۱۹۵۶ بود که هشتمین کنگره ی حزب کمونیست چین خاطر نشان ساخت که ارتش آزادی بخش توده ای در سایه ی رهبری حزب به پیروزی رسیده است، ارتش باید از مردم بیاموزد، "تمرکزی که تنها با زور به دست آید تمرکزی کاذب است و نمیتواند در برابر آزمون ایستادگی کند".^۱ بعدها همه ی اینها تکذیب شد و کسی نمیداند بر سر کسانی که اظهارات بی چون و چرا را ابراز داشتند چه آمده است. مائوئیست ها به اظهار این عقیده پرداختند که این ارتش نیست که باید از حزب و مردم بیاموزد، بلکه برعکس، حزب و مردم باید از ارتش بیاموزند، تمرکز بر پایه ی زور اکنون مهمترین قاعده اعلان شده است.

اقداماتی که در چین به منظور سازماندهی کار مطابق روش های نظامی و برقراری انضباط نظامی صورت گرفت ثابت میکند که این صرفاً یک مبارزه ی تبلیغاتی نبوده است. یک سیستم کامل هیئت های سیاسی با اختیارات وسیع در صنعت و کشاورزی به وجود آمده بود: هیئت های سیاسی در وزارتخانه ها و کارخانه های بزرگ، گروههای سیاسی در کارخانه های متوسط و کمیسرهای سیاسی در کارخانه های کوچک. اعضای همه ی این هیئت ها را کسانی تشکیل میدادند که در ارتش تعلیم دیده بودند و بسیاری از ارتشیان به هیئت های سیاسی مؤسسات کشوری انتقال داده شدند.

هدف سازمان دهندگان "انقلاب فرهنگی" تکمیل این روند نظامی بود. خون و پینها و تسائوفانها که دعوت شده اند تا خشم و غضب "توده های انقلابی" را علیه کسانی که با سیاست ماجراجویانه ی مائوتسه دون مخالف هستند به نمایش گذارند، با واحدهای نظامی پشتیبانی میشوند. ارتش هیئت های حاکمه ی قانونی را منحل میکند و به اصطلاح کمیته های انقلابی تشکیل میدهد که در آنها کنترل مواضع کلیدی را در دست دارد.

ارتش اجرای کشت در بهار و تجدید تولید را به عهده دارد. همه کاری انجام میشود تا کشور به یک سربازخانه ی عظیم مبدل شود. این حتی از حد تصور نخستین بنیانگذاران "کمونیسم سرباز خانه ای" فراتر رفته است.

۱ - "مطالب هشتمین کنگره ی سراسری حزب کمونیست چین" (به زبان روسی)، ص ۲۱۳

شعار آنارشیستی "تولید بیشتر و مصرف کمتر" از جانب مائوئیست ها به وسعت به کار گرفته شده است. به خواست های قانونی کارگران برای بهبود شرایط مادیشان برچسب "اکنون میسم"^۱ ضد انقلابی زده میشود. دستگاه تبلیغاتی از مدت ها پیش کوشیده است تا نیاز تاسف آور به تحدید مصرف را با شالوده ای تئوریک پی بندی کند. کسانی که میتوانند نیازمندیهای خود را به حداقل ممکن محدود کنند شهرت زیادی کسب میکنند. به عنوان مثال، آشپزی "که به مدت ۱۳ سال حتی یک روز به مرخصی نرفته و حتی یک جفت جوراب نخریده" به وسعت مورد تحسین و ستایش قرار میگیرد. روزنامه ها توصیه میکنند که "ما انقلابی ها، نباید به فکر لباس باشیم، بلکه باید به این بیندیشیم که چگونه تمام بشریت را آزاد کنیم". اصل انگیزه های مادی برای کار و همچنین اصل "همه چیز برای استفاده ی انسان - همه چیز به خاطر انسان"، که در برنامه ی حزب کمونیست اتحاد شوروی بیان شده، به منزله ی بازگشت به انحطاط بورژوازی رسوا میشود.

اکنون "اکنون میسم" را "تباهی"، "خنجری که مردم را بدون خونریزی میکشد، افیونی که مردم را مسموم میکند، زهری با پوشش شیرینی" قلمداد میکنند. سلب تمام اختیارات فدراسیون اتحادیه های کارگرس سراسر چین به خاطر "اکنون میسم" ادعایی آن، محروم ساختن کارگران و کارمندان از تمام سازمان هایی که میتوانند از منافع مادی و معنوی آنها حمایت کنند، نشان میدهد که بر طبل کوفتن و فریاد کردن درباره ی "زهر با پوشش شیرینی" خنجری است که با آن زخمهایی، نه استعماری، بلکه بسیار واقعی و بسیار دردناک بر سازمان های کارگری وارد میشود.

"انقلاب فرهنگی" با بستن مدارس و مؤسسات آموزش عالی به منظور آزاد کردن نوجوانان از زیر بار تحصیلات همراه بود و تحصیلات جدی را زائد و غیر ضروری قلمداد میکرد.

همانطور که یک جزوه نوجوانان گزارش داده، مائوتسه دون حتی در سال ۱۹۶۴ به گروهی از دانشجویان گفته بود: "دوران تحصیل علوم را میتوان به نصف تقلیل داد. کنفوسیوس تنها شش علم را

۱ - اکنون میسم: یک جریان اپورتونیتی در سوسیال دموکراسی روسیه در آخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰. اکنون میسم ها می کوشیدند وظایف نهضت طبقه ی کارگر را به مبارزه ی اقتصادی (بهبود شرایط کار، بالا بردن دستمزدها و غیره) محدود کنند. آنها معتقد بودند که مبارزه ی سیاسی را بورژوازی لیبرال باید رهبری کند. آنها نقش حزب طبقه ی کارگر و تئوری انقلابی آنرا انکار میکردند. آنها سیر خود به خودی را در نهضت کارگری موعظه میکردند. از آنجا که اکنون میسم نسخه ای از رویونیسم بود به مثابه ی آلت نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا به کار میرفت. اشاعه ی اکنون میسم از پیدایش یک حزب متمرکز پرولتاریایی جلوگیری میکرد. روزنامه ی لینی ایسکرا (اخگر) در افشای نادرستی اکنون میسم سهم بزرگی داشت و اثر لنین "چه باید کرد؟" (۱۹۰۲) آنرا از نظر ایدئولوژیک ریشه کن کرد. - م.

میاموخت: تشریفات (آداب و رسوم)، موسیقی، تیراندازی، ارابه رانی، کتب مقدس و حساب... اگر ما زندگینامه‌ی کسانی را که در علم پیشرفت کردند مطالعه کنیم میبینیم که در میان آنها هیچ رهبر بزرگی وجود نداشته است... در سلسله‌ی مینگ تنها دو امپراتور - "تای تسو" و "چن تسو" - امور مملکت را خوب اداره کردند. یکی از آنها هیروگلیف (خط تصویری-م.) را اصلاً نمیشناخت و دیگری تنها آشنایی بسیار کمی با آن داشت. زیاد خواندن از شما یک امپراتور نمیسازد. این جزوه در ستایش نادانی و جهالت به وسعت در سراسر چین انتشار یافت.

بعداً اعلام شد که مدت تحصیل در مؤسسات آموزش عالی کوتاه خواهد شد و بسیاری از مواد از دوره‌ی تحصیلی حذف خواهد گردید؛ در مدارس که دوباره باز میشد، آموزش با تعلیمات نظامی و خواندن سرود درباره‌ی "سرخ‌ترین خورشیدهای سرخ" آغاز میشد.

همه‌ی اینها بی‌علت نیست - "کمونیسم سربازخانه‌ای" با آموزش واقعی، با دانش اصیل ناسازگار است و تنها بر پایه‌ی نادانی و تاریکی، فریب مردم و ترغیب به تعصب‌گرایی رشد میکند. آرمان‌سازی ساده لوحانه از انسانی که از تمام خواست‌ها و احساسات طبیعی اش محروم مانده، پوشش طبیعی ساختمان مصنوعی "کمونیسم سربازخانه‌ای" را تشکیل میدهد. شعار مارکس "من انسان هستم و هیچ چیز انسانی با من بیگانه نیست" در چین بدترین نوع فتنه و آشوب به حساب میآید.

در هنر شوروی اغلب با یک جنگجوی دلیر، با یک قهرمان جنگ میهنی مواجه میشویم، اما او هرگز همسر و فرزندان را فراموش نمیکند. منتقدان ادبی مائوئیست او را خائنی به حساب میاورند که تنها نگران خانواده‌ی خویش است. یک فرمانده نباید از مرگ سربازانش تأسف بخورد چرا که آنها در راه هدفی بزرگ جان میسپارند.

مائوئیست‌ها به اندوه، رنج و داغدیدگی مردم شوروی، که از روی تجربه‌ی شخصی خودشان تمامی دهشت‌های اشغال فاشیسم را میدانستند و از تسلیم شدن به آن امتناع ورزیده، هر ساعت و هر دقیقه روز را با آن به جنگ میپرداختند، برچسب "عواطف بورژوایی مردم خرد" را میزنند. بنابر طرح "کمونیسم سربازخانه‌ای"، سوگواری بر مرگ یک عزیز و در عین حال شادمانی به خاطر پیروزی بر فاشیسم، آمادگی برای فدا

کرده خویش و در همان حال عشق ورزی به همسر و فرزندان، بی باک بودن در نبرد اما ابراز شادی آشکار در آن هنگام که آرامش دوباره حکفرما میشود، کار به خاطر یک آرمان والای اجتماعی و در عین حال آرزوی داشتن چیزهای خوب بیشتر در زندگی، جنایت است.

اکنون روزنامه های چین درخواست های تهورآوری چاپ میکنند مبنی بر: "از وان تسه بیاموزید"، "از لی فنگ بیاموزید" و غیره و غیره. هدف از همه اینها آنست که از مردم ابزار کوری در دست مائو ساخته شود. وان تسه میگوید: "میخواهم دندانان ای^۱ همگانی باشم"، در حالی که "قهرمان" دیگری که به وسعت تبلیغ شده، یعنی "چیان خون چی" که او نیز میخواهد دندانان ای کوچک باشد، میافزاید: "...مهم نیست مرا کجا کار گذارند- در یک تفنگ، در یک ماشین کشاورزی، در یک کامیون، یا در یک دستگاه خراطی- من خوشبخت هستم و در هر جا که باشم دندانان ای کوچک خواهم بود". لی فنگ سرباز یکی دیگر از مدعیان نقش یک دندانان ای کوچک ابدی باید چنین گفته باشد: "یک دندانان را باید همیشه پاک کرد تا زنگ نزند. این در اندیشه های مردم نیز صادق است. اندیشه های مردم را نیز باید پیوسته مورد بازرسی قرار داد تا از فرو ریختگی آنها جلوگیری شود".

دخالت بی شرمانه در امور شخصی مردم، کنترل دائمی همه ی افراد، به صورت یک قاعده درآمد است. حتی در سال ۱۹۵۷ ژن مین بائو (۲ ژانویه) پاسخ به یک نامه اعتراض آمیز را چاپ کرد. نامه علیه یک حکم بود که یک کمونیست تنها پس از آن که تقاضایش از طرف ۳ شاهد حزبی مورد رسیدگی قرار گرفت میتواند ازدواج کند و سازمانهای حزبی ملزوم هستند "به کسانی که با هم ازدواج میکنند، کمک کنند، تا به منظور اجتناب از سوء تفاهمات و نتایج تأسف آور ممکنه با نظریات سیاسی یکدیگر آشنا شوند". روزنامه توضیح میدهد که سازمان های حزبی باید به کسانی که با هم ازدواج میکنند "نه تنها در مورد نظریات سیاسی همسر آینده بلکه همچنین در مورد مسایل دیگر" آگاهی دهد و به اعضای خود کمک کند "تا از شخصیت و طرز فکر همسر آینده شان اطلاع بیشتری کسب کنند". روزنامه با اظهاری ریاکارانه به پاسخ خود پایان میدهد: "اینرا نمیتوان تجاوز به آزادی یک عضو حزب در امر ازدواج تلقی نمود".

۱ - بخش کوچک و کم اهمیتی از یک دستگاه یا یک ماشین- م.

“دستورات” بالا به اموری چون عشق یا احساسات حتی اشاره ای هم نمیکنند. بعدها، مائوئیست ها حتی از این هم فراتر رفتند. “عشق” جای خود را به “غریزه ی کشش به سوی جنس مخالف” داد و به آن “غریزه” نیز برچسب یکی از زیانبارترین مظاهر فرد گرایی بورژوایی زده شد.

جلوگیری از احساسات طبیعی انسانی، تبدیل تنگ نظری به یک آرمان، و بالاتر از همه دیکتاتوری صدر مائو که حتی از کوچکترین انحراف از الگوی “کمونیسمی” که او ساخته و پرداخته است بی رحمانه جلوگیری میکند-چنین است استبدادی که در چین برقرار است.

مائوئیست ها درباره ی حاکمیت طبقه ی کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا سر و صدای زیادی به راه میاندازد. اما این مفاهیم در چین محتوی اصلی خود را از دست داده است. صدها هزار نفر از مردم برای “تجدید آموزش” به روستاها فرستاده میشوند، اما به جامعه ی کارگری فرستاده نمیشود. از اختلاف سطح زندگی کارگران و دهقانان برای تحریک دهقانان بر ضد کارگران و متهم کردن کارگران به “کوشش برای احیای بورژوازی” بهره برداری میشود. برخی از شاهدان عینی که کشور را خوب میشناسند خاطر نشان میکنند که “در چین با طبقه ی کارگر اغلب به همانگونه رفتار میشود که در اتحاد شوروی با بورژوایی رفتار میشد.” “تجربه” به وسعت تبلیغ شده معادن “دا-تسین”، که “یک اقدام مهم سوسیالیستی به سبک چینی” نامیده میشود، اساساً کوششی است به منظور آنکه کارگران را کاملاً متکی به خود سازند. روزنامه ها کارگران را به خاطر ساختن کلبه های گلی برای خودشان و به خاطر ساختن کلبه های حصیری مورد تمجید قرار میدهند. در حالی که کارگران به کار تولید مشغولند، اعضای خانواده های آنها سرگرم کشاورزی هستند. و همه ی اینها به خاطر یک آرمان تحمیل میشود.

این هدف را که کارگران را در عین حال به دهقانان نیز تبدیل کنند به طریق دیگری نیز انجام میشود. کارخانه ها کارگران را طبق قرارداد برای یک فصل یا به مدت سه تا هفت سال در دهکده ها اجیر میکنند. به این کارگران کمتر از کارگران دائمی مزد پرداخت میشود و بخشی از دستمزد های آنان به تنخواه گردان اجتماعی جامعه ی دهکده واریز میشود. یک سیستم دیگر پرداخت مزد کارگران بر حسب واحدهای روزکار در دهکده است. این کارگران مجاز نیستند خانواده ی خود را به همراه بیاورند و مجبورند پس از آنکه مدت

استخدامشان سرآمد به دهکده باز گردند. مطبوعات چین ضمن اعلان این روش بر "ناسازگاری سیستم کارگران دائمی با اندیشه های مائوتسه دون" تأکید میکنند.

تجربه ی چین نشان میدهد که خرده بورژوازی میتواند متفق طبقه ی کارگر باشد، اما میتواند بر ضد او نیز کار کند و با به کار گرفتن کلمه ی "پرولتاریایی"، که در جهان معاصر مترادف انقلابی است، آرمانهای بدوی و تنگ نظرانه ی خود را در مد نظر قرار دهد.

تنگ نظری خرده بورژوایی تنها در امور داخلی چین متظاهر نیست، بلکه به صورت یک سیاست کشوری درآمده و سیاست خارجی را نیز در بر میگیرد. رهبران چین میخواهند نه تنها تمام اعضاء جامعه ی خویش، بلکه همه ی کشورهای سوسیالیستی را نیز یکنواخت و متساوی سازند. به نظر آنها، اتحاد شوروی باید ساختمان کمونیسم را متوقف ساخته، همه ی منابع خود را در راه بالا بردن کشورهای عقب مانده تا سطح خود به کار گیرد.

اگر اتحاد شوروی و دیگر کشورها ی سوسیالیستی از نظر اقتصادی پیشرفته، ساختمان شالوده ی مادی و فنی سوسیالیسم را واقعاً متوقف میکردند، در نتیجه آن خلقهای کشورهای در حال توسعه را از مساعدت لازم محروم میساختند.

تلاش برای برابری در چین، کشور پهناوری که عمده ی ساکنان آنرا دهقانان کوچک تشکیل میدهند، همیشه نیرومند بوده است. از همان ابتدا، کمونیست ها مجبور بودند با نظریات بی مورد درباره ی سوسیالیسم که تظاهر تنگ نظری دهقانان بود مبارزه کنند. حتی به هنگام ششمین کنگره ی حزب کمونیست چین، در سال ۱۹۲۸، گزارش کمیته ی اجرایی کمیترین خاطرنشان ساخت که بسیاری اشخاص در چین به سوسیالیسم به مثابه ی تقسیم عمومی و برابر ثروت مینگرند: "همه ی املاک بزرگ را تقسیم کنید- اینست سوسیالیسم، اما در واقع این سوسیالیسم نیست، بلکه تقسیم عمومی ثروت است..."^۱

در حال حاضر تلاش خرده بورژوا-دهقانی به منظور "فرا چنگ آوردن بیشتر تا حد ممکن" سیاست گروه مائوتسه دون را القا میکند، که از به حساب آوردن منافع نظام جهانی سوسیالیستی به طور کلی امتناع

۱ - "گزارش تند نویسی شده ی ششمین کنگره ی حزب کمونیست چین"، (به زبان روسی) کتاب اول، مسکو، ۱۹۳۰، ص ۱۷

میورزد و مایل است به خاطر برابرسازی، نهضت انقلابی جهانی را، که خود آنقدر سنگ آنرا به سینه میزند، از شالوده‌ی عمده‌ی مادی خود-قدرت نظامی و اقتصادی اردوگاه سوسیالیستی-محروم سازد.

اندیشه‌های سوسیالیستی از رویا تا علم راه دشوار و پیچیده‌ای را طی کرده‌اند. اکنون مائوتسه دون می‌خواهد در مسیر آن راه به عقب بازگردد، می‌خواهد از علم سوسیالیسم یک اوتوپی ارتجاعی بسازد. اما در جریان تاریخ حرکت به عقب میسر نیست. ممکن است بتوان موقتاً جلوی یک حرکت پیشرونده را گرفت، اما آنچه که در زندگی ریشه دارد هر مانعی را از پیش پا بر خواهد داشت. هر چه برای فشار آوردن بر فنر تاریخ بیشتر تلاش شود، آن با جهشی نیرومند تر واکنش نشان خواهد داد و هر گونه مقاومتی را در هم خواهد شکست.

بت پرستی

آنارشئیست ها با هر شکل قدرت دولتی راسخانه ضدیت میکردند و خودسرانه بر ضد هرگونه اقتداری موعظه مینمودند. از سوی دیگر، نارودنیک ها، گرچه از آنارشئیست ها چیزهای زیادی را به عاریت گرفته بودند، مردان مقتدر و صاحب اختیار، "فهرمانانی" را که به آزاد کردن "توده" قادر بودند، میستودند. تروتسکیست ها ناشکیبایی خود را نسبت به هر گونه کیش شخصیت ابراز میداشتند. در چین کیش مائو به صورت یک تعصب گرای دیوانه وار درآمده است. در اینجا یک تناقض آشکار وجود دارد. اما مقایسه ی روش هایی که توسط نمایندگان نسخ گوناگون انقلابیگری خرده بورژوایی به کار رفته نشان میدهد که آنها در پیوند با کیش شخصیت، خصایص مشترک بسیاری دارند.

درک علل آن دشوار نیست. در میان تولید کنندگان کوچک، لومپن پرولتاریا، روشنفکران فاقد اصالت، یعنی همه ی آن قشرهای اجتماعی که شالوده ی اجتماعی انقلابیگری خرده بورژوایی را تشکیل میدهند، متناوباً فوران طغیان دیوانه وار یا تسلیم به این امید که یک مرد "نیرومند" و "عادل" ظهور خواهد کرد و همه چیز را بدانگونه که باید ترتیب خواهد داد، بروز میکند.

حکومت مطلقه ی روسیه نه تنها شورشهای دهقانی را در خون غرقه میساخت بلکه از ایمان ساده لوحانه ی دهقانان به مهربانی تزار برای مدتی طولانی بهره برداری میکرد. بناپارتیسم میخ خود را بر غرایز محافظه کارانه ی دهقانان خرده مالک کوبید. هیتلر نیز از ناامیدی خرده بورژوازی که به واسطه ی بحران، خانه خراب شده بود و حتی از برخی از عقب مانده ترین کارگران به منظور تقویت قدرت انحصارات سود جست.

در تاریخ نهضت های اجتماعی، رهبران بسیاری بوده اند که قدرشان بر عقب ماندگی و تنگ نظری خرده بورژوازی متکی بوده است.

مارکسیسم همیشه مجبور بوده است بر ضد نفوذ اوهام و اخلاق بیگانه با پرولتاریا به درون نهضت طبقه ی کارگر، و از جمله بر ضد نفوذ آن اوهامی که زمینه ی مساعدی را برای بروز کیش شخصیت فراهم میاورند، مبارزه کند.

مبارزه ی مارکسیست ها با ذهنی گرای، که بخش و جزئی از همه ی نسخ انقلابیگری خرده بورژوازی است، در عین حال مبارزه ای بود علیه پنداشت مبالغه آمیز در مورد امکانات رهبران نهضت آزادیبخش. ذهنی گرای در رهبران خصلت هایی چون ایمان به خطا ناپذیری خویش و ناشکیبایی در مخالفان را پرورش میدهد. از اینجا معلوم میشود که چرا اشخاصی که دارای موقعیت های متفاوتی بوده و در اعصار متفاوتی زندگی میکردند، اشخاصی که از فردیت بی بهره نبوده، بلکه تحت استیلای ذهنی گرای بودند، چنان خصایص و ویژگی هایی پیدا کردند که آنها را تا حدودی به یکدیگر شبیه میساخت.

در میان نمایندگان سوسیالیسم پیش از مارکس، اشخاص بسیاری مدعی نقش پیامبری بودند. بیماری خودبزرگ بینی، خصیصه ی بسیاری از رهبران سوسیالیسم خرده بورژوازی بود، صرف نظر از اینکه آنها پیروان زیادی داشتند یا نه. این بیماری در رهبران کاذب به صورت یک خصلت تقریباً ثابت درآمد.

نامه ای که "شاپر"، یکی از اعضای مسئول "اتحادیه ی دادگران"، در ژوئن ۱۸۴۶ به مارکس نوشت نوعی توصیف تعمیم یافته ی چنان اشخاصی است که نهضت طبقه ی کارگر از آغاز موجودیت خود تا به امروز مجبور به مبارزه با آنها بوده است. شاپر درباره ی ویتلینگ، ایدئولوگ کمونیسم "مساوات طلب"، که نظریاتش در آن هنگام که پرولتاریای آلمان داشت شکل میگرفت، در میان کارگران و صنعتگران متداول بود، نوشت: "ویلهم ویتلینگ تنها با کسانی میتواند بسازد که از دستورات او کورکورانه پیروی میکنند و جز کتابهایی که ویتلینگ نوشته هیچ کتابی را جالب نمیدانند. او فکر میکند که همه چیزهایی که توسط دیگران

نوشته شده مهملات محض است. به همین جهت نه خود چیزی نمی آموزد و نه میخواهد که پیروانش نیز چیزی بیاموزند آنها باید به انجیل او قانع باشند...^۱

بیماری خودبزرگ بینی ویتلینگ، که در همه جا مردم را رقیب و دشمن پنهانی خود و در حال حسادت و توطئه نسبت به خود میدید، بر منشور "اتحادیه دادگران" مهر خود را باقی گذاشته بود. مارکس نیز همین را در نظر داشت آنگاه که نوشت: "هنگامی که انگلس و من در آغاز کار به "انجمن کمونیست ها" که مخفی بود میپیوستیم این شرط را عنوان کردیم که هر چیزی که به پرورش ایمان موهوم به اقتدار کمک میکند باید از اساسنامه حذف شود"^۲.

مارکس و انگلس موفق شدند هر چیزی را که موجب پذیرش اعضای جدید به صورت یک آئین نیمه عرفانی درآید و مقرر میداشت که آنها باید سوگند یاد کنند و آنها را در صورت افشاء هر یک از اسرار انجمن به انتقام قطعی تهدید میکرد، از اساس نامه "اتحادیه دادگران" حذف کنند. هر چیزی که حقوق اعضای عادی را محدود میکرد، هر چیزی که راه مظاهر خودرأیی و استبداد را از جانب رهبران باز میگذاشت، از اساسنامه حذف گردید.

اساسنامه ی جدید بر پایه ی اصول سانترالیسم (مرکزیت) و دمکراتیسم استوار گردید و بویژه مسئولیت اشخاص انتخاب شده را مقرر دانست.

مادامیکه "انجمن بین المللی کارگران" وجود داشت، مارکس، به قول خودش، "از روی بیزاری نسبت به هر گونه کیش شخصیت"، هرگز اجازه ی انتشار درخواست های متعددی را که خدمات او را برمیشمرد نداد، هرگز به آنها پاسخ نداد و به سرزنش ملایم آنها اکتفا کرد.

چقدر این با تفاخر باکونین، با کوششهای او به منظور به خود بستن نقش پاپ لغزش ناپذیر نهضت انقلابی تفاوت دارد! او در حالی که هر گونه اقتداری را نفی میکرد، خودش خواستار اطاعت مطلق بود و نسبت به هر کس که اوامر او را اجرا نمیکرد بی رحمانه رفتار مینمود. مارکس و انگلس، ضمن تحلیل

۱ - ی.پ. کندل، "مارکس و انگلس - مؤسسان اتحادیه ی کمونیست ها"، (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۵۳، ص ۱۲۶

۲ - ک. مارکس و ف. انگلس، "منتخب مکاتبات"، مسکو، ۱۹۶۵، ص ۳۱۰

ایدئولوژی و عمل آنارشیسم در "اتحادیه ی سوسیال دمکراسی و انجمن بین المللی کارگران"، نشان دادند که هدف رجزخوانی های دمکراتیک باکونین، ابدی کردن دیکتاتوری خود او در "اتحادیه" است.

لنین نیز مجبور بود با "رهبرگرای" آنارشیسم مبارزه کند. او ایدئولوژی آنارشیسم را که در گفتار هر گونه اقتدار را نفی میکرد ولی در عمل به استقرار یک الیگارشسی کوچک رهبران میانجامید افشاء کرد. اصل "بحث آزاد" بین اعضاء سازمان که آنارشیست ها آنرا در مقابل "تبعیت دمکراتیک اقلیت از اکثریت" قرار دادند چیزی نبود جز تقاضای آزادی عمل نامحدود برای "رهبران"، که به همه ی انواع تمهیدات و توطئه ها در میان خودشان دست میزنند. ادعای آنارشیستی "آزادی مطلق" ناگزیر به کیش شخصیت منجر میشد، چرا که این خود "شخصیت" بود که حدود و وظایفش و ماهیت اعمال و کردارش را تعیین میکرد.^۱

هنگامی که تروتسکی با اصول سازمانی بلشویسم، چه پیش از انقلاب و چه، با دامنه ی بیشتر پس از انقلاب، به مبارزه برخاست، فردگرایی آنارشیستی خرده بورژوایی او با تمام زشتی و کراهت خود نمایان شد. تروتسکیست ها نیز مانند آنارشیست ها جوهر ضد دمکراتیک نظریاتشان را با جملاتی در ستایش دمکراسی استتار میکردند. آنها همه کاری میکردند تا خود را به صورت مبارزان علیه کیش شخصیت معرفی کنند. همه ی نیروهای ارتجاعی در جهان، فعالانه این افسانه را انتشار میدهند. اما حتی یک ذره از حقیقت در آن نیست. حزب کمونیست اتحاد شوروی، که به اصول مارکسیسم-لنینیسم وفادار است، کیش شخصیت را با سرشت دمکراتیک جامعه ی سوسیالیستی کاملاً ناسازگار میدانند. همانطور که در رساله ی کمیته ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به مناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر خاطر نشان گردیده، "بیستمین کنگره ی حزب، در ادامه ی راه خود به سوی تکامل آتی دمکراسی سوسیالیستی، کیش شخصیت استالین را رأسخانه محکوم کرد. این کیش شخصیت در ستایش و تکریم نقش یک نفر، چیزی که با روح مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است، در انحراف از اصل لنینیستی رهبری جمعی و در انتقامجویی های بی جهت و غیر مجاز و دیگر تخلفات از قوانین سوسیالیستی که به جامعه ی ما زیان رسانید متظاهر گردید. این کج روی ها، با تمام عظمت و اهمیتشان، سرشت جامعه ی سوسیالیستی را تغییر ندادند و ستون های

۱ - نگاه کنید به: اد. کوزنچف، "مبارزه ی مارکسیسم-لنینیسم با ایدئولوژی آنارشیستی و عصر جدید" (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۰۴

سوسیالیسم را لرزان نکردند. حزب و مردم به کمونیسم ایمانی محکم و بی تزلزل داشتند، آنها با شور و حرارت در راه آرمان های لنینیستی کار کردند و بر مشکلات، برگشت های موقتی و اشتباهات غلبه کردند.^۱

پس از کنگره ی بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی، به اصطلاح "انترناسیونال چهارم" کوشید چنین وانمود کند که محکوم کردن اشتباهات استالین گواه آن است که نظریات تروتسکی درست و منطقی بوده است. روزنامه های ارتجاعی سراسر دنیا فوراً به مبارزه ی تبلیغاتی برای جا زدن تروتسکیست ها به عنوان مخالفان کیش شخصیت ملحق شدند. شاید پیش از آن مطبوعات بورژوایی هرگز تا به این حد عکسهای تروتسکی، نقل قولهایی از آثار و جزئیات شرح حالش را چاپ نکرده بودند. اما به زودی این جار و جنجال ها فرو نشست، گرچه که گاه کوشش هایی برای احیاء آن به عمل میاید. کاملاً آشکار بود که مبارزه ی تروتسکیست ها نه با کیش استالین، بدانگونه که خود میکوشیدند وانمود کنند، بلکه با حزب بود که سوسیالیسم را در کشور بنا مینهاد و خط مشی ماجراجویانه و تسلیم طلبانه ی تروتسکی را که امکان ساختمان سوسیالیسم را در اتحاد شوروی انکار میکرد، رد کرده بود.

تبلیغات پر سر و صدایی که از جانب دشمنان کمونیسم پیرامون شخصیت تروتسکی انجام میگرفت یکبار دیگر ثابت کرد که حزب کمونیست اتحاد شوروی در مبارزه با تروتسکیسم محق بوده، زیرا بدون ریشه کن کردن آن ساختمان سوسیالیسم قرین موفقیت نمی گشت.

نیازی به اثبات ندارد که تروتسکیسم با کیش شخصیت مخالف نبود. برعکس، استفاده از روش های اداری، تحلیل بردن دمکراسی، تصمیم گیری فردی به جای تصمیم گیری جمعی، عمل خودسرانه، یعنی تمام روشهای نمونه وار کیش شخصیت بیش از هر کس دیگر خصلت ویژه ی تروتسکی بود. لنین در "نامه به کنگره" اش (دسامبر ۱۹۲۲) تروتسکی را چنین توصیف می کند: "...او بیش از حد معمول از خودش مطمئن بوده است و بیش از حد به جنبه ی صرفاً اداری کار، تمایل نشان داده است."^۲

۱ - "پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر"، ص ۲۴

۲ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۳۶، ص ۵۹۵

اداره ی امور بکمک امر و نهی صرف، در هر کاری که تروتسکی انجام میداد، متظاهر بود. ممکن است پرسیده شود که پس چرا پس از مرگ لنین درخواست دمکراسی بیشتر را در مبارزه ضدحزبی اش پیش کشید؟ پاسخ به این سؤال آسان است: اگر چه اکنون تروتسکیست ها سخت تلاش میکنند تروتسکی را به عنوان یک مبارز علیه تسلط ماشین حزبی، علیه "بوروکراسی استالینیستی"، و غیره جا بزنند، تروتسکی سیاستمداری باتجربه تر و زیرک تر از آن بود که نداند بر چه اسبی سوار شود. منظور از درخواستهای عوام فریبانه و ظاهر پسندانه ی او از جوانان، انتشار و استقرار یک تصور آنارشویستی از دمکراسی و قرار دادن دمکراسی در برابر رهبری بود^۱.

حملات تروتسکی به ماشین حزبی نه علیه هر گونه ماشین حزبی به طور کلی (همه ی فعالتهای عملی او در این باره هیچ شکی باقی نمیگذارد) بلکه علیه آن ماشین حزبی خاصی متوجه بود که از مشی لنینیستی دفاع میکرد. او می خواست ماشین تروتسکیستی خود را برپا دارد. هنگامی که او سیستم درون حزب را مورد انتقاد قرار میداد، هدف او گسترش دمکراسی اصیل نبود. او در آن هنگام، همچنان که غالباً در گذشته، بدان گونه عمل میکرد که لنین، ضمن توصیف او و سایر نفاق افکنان مثل او، آنرا چنین توصیف میکرد: آنها "... خواست اکثریت کارگران دارای آگاهی طبقاتی را به رسمیت میشناسند، نه در حال حاضر، بلکه در آینده، فقط در آینده و آن هم در صورتی که کارگران با آنها موافق باشند..."^۲. نه، عبارت پردازی های دمکراتیکی که تروتسکیست ها برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود به کار برده و میبرند نمیتواند کسی را فریب دهد. شکی نیست که روش های تروتسکیستی از بسیاری جهات به روش های کیش شخصیت شباهت دارد. تروتسکی میکوشید خود را به پایه ی عظمت و شکوه برساند، از هر فرصتی چه به موقع و چه بی موقع برای ستایش و تمجید شخص خویش سود میجست و هر کس را که با او موافق نبود مورد اهانت قرار میداد.

۱ - او می کوشید خود را به عنوان تنها مدافع نسل جوان جلوه دهد و شعارهای عوام پسندی از قبیل: پیش کشیدن جوانان، سپردن کار به جوانان را به میان میآورد و می کوشد نسل جوان را علیه کادرهای با سابقه ی حزب، علیه رهبری حزب بر نگیزد(همان کاری که مائوئیست ها در جریان به اصطلاح انقلاب فرهنگی خود به مقیاس بی سابقه ای بدان دست زدند)-م.

۲ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۲۰، ص ۴۸۸

تروتسکی در "زندگی من" خویش می کوشد نشان دهد که حزب کمونیست اتحاد شوروی با دور انداختن او چه زیان بزرگی را متحمل شده است و اگر او را بر رهبری برمیگزید چقدر سود میبرد. اما هر خواننده بی غرضی بی درنگ متوجه میشود که کتاب مملو از گزافه گوئیهای مردی است که به خطاناپذیری خویش سخت معتقد است. او ادعا می کند که در اوان کودکی، مدت ها پیش از آنکه با ادبیات مارکسیستی آشنا شود، یک مارکسیست بوده و "متواضعانه" تصدیق میکند که هنگامی که بعدها مطالعه ی ادبیات مارکسیستی را آغاز کرد "آنچه را که در زندان به نظرم رسیده بود که باید حدسیات خودم باشد در آثار مارکس، انگلس، یلخانف و مهرینگ" یافت. بعدها با خواندن مکاتبات مارکس و انگلس، "من نه تنها بستگی تئوریک بلکه قرابت فیزیکی خود را با بنیانگذاران مارکسیسم کشف کردم".

از اینرو تروتسکی مدافع وفادار نه تنها استفاده از روش های اداری و خشونت، بلکه خودستایی و خود پرستی، که نمونه وار کیش شخصیت است، نیز بود.

امروز ما شاهد مظاهر زنده ی کیش شخصیت در چین هستیم که هر آنچه از اینگونه را که تاریخ شناخته است در پرده ی فراموشی میافکند. در چین، کشور دهقانی که در آن کیش امپراتور، کیش "پدر پادشاهی آسمانی" قرنها در آن حکمفرما بوده، شرایط برای بت پرستی مساعد بود. نفوذ جو خرده بورژوازی ستایش "قهرمانان" را میشد از مدتها پیش در "حزب چینی" مشاهده کرد. حتی در سال ۱۹۳۹، لیوشائوچی در یک رشته سخنرانی که در "انستیتوی مارکسیسم-لنینیسم" در "ینان" ایراد کرد گفت که در حزب کمونیست چین اشخاص بسیاری بودند که از مارکسیسم-لنینیسم هیچ چیز نمیدانستند اما تنها با اصلاحات مارکسیستی-لنینیستی بازی میکردند و خود را یک "مارکس چینی" یا یک "لنین چینی" می پنداشتند. "به علاوه، آنها در طلب اینکه اعضاء حزب ما باید به آنها مانند مارکس و لنین احترام گذاشته، از آنها به عنوان "رهبران" پشتیبانی کنند و وفاداری و علاقه به آنها را در خود پرورش دهند، هیچ گونه تردیدی به خود راه نمیدادند. آنها حتی میتوانستند خود را به "رهبران" ملقب سازند بدون آنکه منتظر شوند که چنین لقبی به آنها داده شود؛ آنها راهشان را به سوی مقامات مسئول میگشودند و حزب را چنان اداره میکردند که گویی خانواده ای

پدرشاهی است، میکوشیدند حزب ما را سرزنش و نصیحت کنند، هر چیزی را در آن محکوم میکردند و بدانگونه که خود مناسب میدیدند زیر نفوذ خویش قرار میدادند."

مؤلف این سخنرانی ها اسامی را ذکر نکرده و گفته بود که همه ی اینها در گذشته اتفاق افتاده است. با وجود این او می پرسید: "آیا میتوانیم بدون هیچ شک و تردیدی قاطعانه بگوئیم که چنین عناصری بار دیگر در حزب ما ظهور نخواهند کرد" و پاسخ میدهد: "نه، ما نمیتوانیم آنرا قاطعانه بگوئیم".^۱

کیش مائوتسه دون ابعاد واقعاً عظیم و مهیبی به خود گرفته است. تمام دستاوردهای حزب کمونیست و خلق چین، تمام ره آوردهای انقلاب و کامیابی های سازندگی به مائو نسبت داده میشود. مطبوعات تحت نظارت و کنترل مائو، نام کسانی را که حزب را پایه گذاری کردند هرگز ذکر نمی کنند، تمامی تاریخ حزب به چنان وجهی تفسیر می شود که تنها ستایشگر مائو باشد. تمام تصمیمات حزب چیزی جز تعبیر مشخص اندیشه ی مائو، که بیانگر "خرد متعالی خلق چین" میباشد، نیست. انبوه تبلیغگران در ابداع استعاره ها برای تکریم و ستایش نام او با یکدیگر رقابت میکنند. در سرایش حمد و ثنای او نوعی رقابت بیمارگونه و هیستریک به چشم میخورد. نخست مائو را با خورشید مقایسه کردند، سپس گفته شد که "دو خورشید سرخ در جهان وجود دارد-یکی در آسمان و دیگری در میان خلق". پس از آن حتی این هم کافی نبود چرا که "خورشید طلوع و غروب میکند، در حالی که آثار صدر مائو همیشه پرتو افشانی مینماید."

از مدتها پیش هرچه را که مائو نوشته رسماً به عنوان "کلید طلایی" جهانشمولی توصیف کرده اند که به حل همه ی وسایل، از بزرگ و کوچک و از جمله کوچک ترین مسایلی که در زندگی خصوصی بروز میکنند، کمک مینماید. گناه همه ی اشتباهات سیاست اقتصادی را که دیگر نمی شد آنها را در پرده نگهداشت صرفاً به گردن کسانی انداختند که "رهنمودهای درخشان" مائو را با یکجانبگی درک کرده و آنها را به غلط تفسیر نموده بودند. به همین جهت است که مطبوعات دائماً تکرار می کنند که همه ی آنچه که برای تضمین

۱ - در سال ۱۹۶۲ چاپ دوم و تجدید نظر شده ی سخنرانی های لیوشائوچی تحت عنوان "درباره ی خود سازی کمونیست ها" در پکن انتشار یافت. مدت کوتاهی پس از آن، به این کتاب برچسب "شالوده ی تئوریک رویونیسم ضد انقلابی" زده شد.

موفقیت لازم است همیشه و در هر چیزی عبارت است از "خواندن کتاب های صدر مائو، اطاعت از صدر مائو، پیروی از رهنمودهای صدر مائو، مبارز خوبی برای صدر مائو بودن".

لزومی ندارد کوشش شود رمز مهارت یک جراح را که یک عمل را با موفقیت انجام داده، یا ورزشکاری را که رکورد تازه ای به جا گذاشته کشف کرد-مطبوعات همیشه همان پاسخ کلیشه وار را تکرار میکنند: آنها آثار مائو را مطالعه کرده اند، آنها شاگردان وفادار صدر مائو بوده اند. حتی برای موفقیت در فروش خربزه در بازار باید از احکام مائو پیروی کرد.

سال هاست که در کشور مبارزه ای برای واداشتن مردم به مطالعه ی آثار مائو جریان دارد. تبلیغگران توضیح میدهند که تیم های تولید که سابقاً چیزهای نامناسب و غیر لازم تولید میکردند، اکنون که آثار صدر مائو را خوانده اند، خوب کار میکنند؛ آنها توصیه میکنند که تمام خانواده ها این آثار را مطالعه کنند، که تازه واردانی که بیش از شش روز در یک هتل اقامت میکنند به حوزه های مطالعه کشانده شوند؛ آنها کسانی را که اظهار میدارند وقت آزادشان به خودشان تعلق ندارد، کسانی را که "وقت آزادشان را انقلابی میکنند"، یعنی نوشته های مائو را مطالعه میکنند، کسانی را که معتقدند که "گرچه میتوان بدون خواب و خوراک زیست، اما نمیتوان بدون خواندن آثار صدر مائو به زندگی ادامه داد" تحسین و ستایش میکنند.

سال دوازده ماه، روزنامه ها توصیه میکنند که چگونه باید در خلال روز یک لحظه وقت آزاد برای مطالعه ی آثار مائو یافت. مثلاً به زنان دهقان توصیه میشود که در "روزهای بارانی، هنگام استراحت، قبل و بعد از جلسات، هنگامی که به کودکان شیر میدهند، یا او را میخوابانند، پیش از آماده کردن غذا، و البته، در خلال مواقع مطالعه که توسط هسته ی حزبی تعیین شده" چگونه از وقت خود استفاده کنند.

پابلو نرودا، شاعر و روزنامه نگار شهر شیلی و یکی از دوستان بزرگ انقلاب چین، با اندوه نوشت: "در هر خیابانی، بر فراز هر دری تصویر مائو را ببینید. مائو به صورت "بودا"ی زنده درآمده که توسط کشیشان درباری از مردم جدا شده است و مارکسیسم و تاریخ مدرن را به میل خود تفسیر میکند. دهقانان در برابر تصویر رهبر تعظیم میکنند و زانو بر زمین میسایند. آیا این کمونیسم است؟ این بیشتر یک پرستش

مذهبی مضحک، غیرقابل قبول و عرفانی است. کیش شخصیت در چین دارد به نتایج غم انگیزی منجر میشود^۱.

او این را چند سال پیش از به اصطلاح انقلاب فرهنگی نوشته بود. اکنون پرستش مذهبی مائو مقیاس واقعاً عظیمی به خود گرفته است. "زود باشید بیایید و با من دست بدهید، دست های من چند لحظه پیش دست های مائو را لمس کرده اند!" - اینها، بنابر روزنامه های چینی، کلمات کسی است که دست دادن با مائو با عظمت را ارزشمند یافته است. هر کس باید متن آثار مائو را از حفظ بداند تا وفاداری او نسبت به صدر مائو اثبات گردد.

زمانی، به هنگام فرمانروایی امپراتوران، کسانی که خواستار مقامی در دستگاه دولتی بودند، میبایست گفته های کنفوسیوس را که در کتاب خاصی جمع آوری شده بود از حفظ باز گو کنند. اکنون حافظه ی خدمتگذاران کشور را با توانایی آنها به نقل قول کردن از مائو آزمایش میکنند.

به تمام اهالی کشور، و از جمله بیسوادان، دستور داده میشود که آثار مائو را مطالعه کنند. این مهم نیست که آنها این آثار را میفهمند یا نه، مهم تنها آنست که این آثار را از بر کنند. در اروپای قرون وسطی، دهقانان به زبان لاتین نماز میخوانند و خالصانه به دعا میپرداختند بی آن که حتی یک کلمه از آنچه که میگفتند بفهمند. در چین نو، اندیشه های مائو نیز، به همین طریق، به صورت دعا درآمده است. کتاب سرخ کوچکی که حاوی نقل قولهای صدر مائو است و هر چینی مؤظف به داشتن آن است بیشتر به یک طلسم، یک وسیله ی ارتباط با "پروردگار" شبیه است تا مجموعه ای از "تراوشات عقل".

در سال ۱۹۲۲، لنین نظریه پردازان چپ را مورد انتقاد قرار داد چرا که "آنها، اغلب اوقات، به جای سنجش هوشیارانه ی موقعیتی که برای عمل انقلابی مستقیم و فوری چندان مناسب نیست، شدیداً به تکان دادن پرچم های سرخ کوچک روی میاورند"^۱. در اینجا لنین به صور مجازی سخن میگفت. در چین امروز نیز، سیاست های هوشیارانه دقیقاً جای خود را به تکان دادن پرچم سرخ سپرده، منتها جای پرچمها را کتاب های سرخ کوچکی گرفته که حاوی نقل قولهایی از نوشته های مائو است.

۱ - وای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۳۳، ص ۲۰۸

تمام این یاوه سرائیها نمایشگر اهانت و تحقیر عمیقی است که مائوئیست ها نسبت به مردم روا میدارند و نشانه ایست از بهره برداری بیشرمانه ی آنها از فقر، جهل و موهوم پرستی. حتی در سال ۱۹۵۸ مائوتسه دون نوشت: "علاوه بر خصایص دیگر، یکی از خصایص ویژه ی ۶۰۰ میلیون چینی فقر آنهاست و این حقیقت که همچون لوحی سفید هستند. در نظر اول این ممکن است امر بدی به نظر آید؛ اما در عمل، این خوب است. فقر باعث میشود که آنها در راه دگرگونیها بکوشند، آنها را به عمل و امیدارد، آنها را مجبور میکند که انقلاب کنند. یک لوح سفید خالی است، اما میتوان بر آن تازه ترین و زیباترین کلمات را نوشت، میتوان بر آن تازه ترین و زیباترین نقوش را ترسیم کرد".^۱ مائو نقاشی میکند و آن چیزی را ترسیم میکند که میخواهد این خلق بزرگ را به آن صورت درآورد.

تأکید مصرانه ی گروه مائو بر وفاداری به "راه توده ها" نمیتواند فقدان ایمان آنها را به توده ها پنهان سازد. رهبری حزب کمونیست اسپانیا در یکی از قرارهایش به درستی خاطر نشان کرد: "کسانی که حقیقت را به توده ها نمی گویند، حتی اگر چه در گفتار نزد آنان چاپلوسی کنند و تا آسمان از آنها تمجید و ستایش نمایند، باز هم از آنجا که حقیقت را نمی گویند معلوم است که به توده ها ایمان ندارند".

در واقع هم، از آن جا که سیاست مائو با مقاومت و مخالفت روزافزونی روبرو شده، به طور فزاینده ای آشکار گردیده است که او تنها به دیکتاتوری شخصی با اتکا به ارتش اعتقاد دارد و اجازه نخواهد داد چیزی او را از نیل به مقاصدش باز دارد. او شعار صریحاً اراده گرایانه ی "سیاست نیروی فرمان دهنده و مسلط است" را پیش کشیده است تا اعمال خود را در عرصه ی اقتصادی، بی اعتنایی اش را نسبت به قوانین عینی به هنگام دادن هر دستوری به زیردستانش توجیه کند.

مائو که خواستار اطاعت مطلق است، تمام موازین دمکراتیک، حتی مقدماتی ترین آنها را زیر پا میگذارد. از مدتها پیش کنگره های حزبی جای خود را به جلسات عمومی کمیته ی مرکزی داده است. مطابق مصوبات حزب کمونیست چین، این جلسات باید لااقل دوباره در سال تشکیل شود، اما بین جلسات دهم و یازدهم چهارسال فاصله افتاد و به اصطلاح یازدهمین جلسه ی عمومی کمیته ی مرکزی در اوت سال ۱۹۶۶،

که "انقلاب فرهنگی" را اعلام کرد، در واقع یک جلسه ی عمومی نبود چرا که تنها پیروان مائو، که در کمیته ی مرکزی اقلیت را تشکیل میدادند، بدان راه یافتند. کمیته ی مرکزی حزب کمونیست چین به یک مفهوم صرفاً صوری تبدیل شده است. جای کمیته ی مرکزی را "گروه مسایل انقلاب فرهنگی" گرفته است. سازمان های محلی حزب منحل شده است. مائو حزب را، که نمی خواهد آلت دست او باشد، به دور انداخته و دسته های او باش جوان را که از بالا سازمان یافته اند جانشین آن کرده است.

در آوریل سال ۱۹۶۹، یعنی ۱۳ سال پس از هشتمین کنگره ی حزب کمونیست چین، مائو تصمیم گرفت تمام کسانی را که در به اصطلاح انقلاب فرهنگی خویش به پشتیبانی و حمایت آنها اتکا کرده بود گرد هم آورد. این گرد همایی نهمین کنگره ی حزب کمونیست چین نامیده شد. این عنوان بار دیگر ثابت می کند که چگونه مائوئیستها خودسرانه اصطلاحات را به کار می گیرند. در حالی که مائو از اصلاحات مارکسیستی استفاده میکند، آنها را تعمداً به کار میگیرد تا چنین وانمود کند که سیاست های او به نحوی با مارکسیسم-لنینیسم مربوط است. اما، در واقع برای آنکه گرد همایی آوریل در پکن نهمین کنگره ی حزب نامیده شود به هیچ وجه زمینه ای وجود ندارد.

حزب کمونیست چین که راهی طولانی و پر افتخار پشت سر گذاشته است، اکنون از هر گونه امکانی برای تشکیل کنگره هایش محروم است. در واقع دیگر موجودیت حزب از میان رفته است. این از ترکیب و ماهیت "کنگره ی نهم" معلوم گردید. نمایندگان آن نه انتخابی بلکه انتصابی بودند. بیشتر آنها نظامی بودند، که ستون فقرات رژیم را تشکیل داده اند.

گرچه در مصوبات کنگره از سانترالیسم دمکراتیک سخن گفته می شود، اما در آنها هیچ مدتی برای تشکیل کنگره ها و جلسات عمومی کمیته ی مرکزی تعیین نشده و به حقوق اعضاء حزب کوچکترین اشاره ای هم نگردیده است. اکنون اعمال ضد دمکراتیک نه بر اساس مصوبات حزب، بدانگونه که مائوتسه دون تا به حال بدان مبادرت میورزید، بلکه بر مبنای زمینه های کاملاً "قانونی" ادامه خواهد یافت. این مصوبات، که با روح کیش شخصیت اشباع شده، یک ماده بی سابقه را هم شامل میشود- لین پیائو جانشین مائو اعلام

میشود. مائو با تعیین جانشین خود در زمان حیاتش، اصل جانشینی موروثی سلسله های سلطنتی را اختیار کرده است.

جانشین او در "کنگره ی نهم" چنین اظهار داشت: "هر کس، هر وقت و تحت هر شرایطی، جرأت کرده با صدر مائوتسه دون، یا با اندیشه های مائوئیستی مخالفت کند، از طرف تمامی حزب محکوم خواهد شد و از جانب تمامی کشور مجازات خواهد گردید^۱."

کیش پرستش شخصیت به منافع مردم زیان می رساند و از مبارزه علیه امپریالیسم و به خاطر سوسیالیسم جلوگیری می کند. دود کیش پرستش نه تنها به چشم کسانی که بت را می پرستیدند، بلکه به چشم خود بت نیز خواهد رفت. مائو، که می کوشید به جاودانگی دست یابد، آنقدر هیزم به آتش انتقادی تاریخ می ریزد که افسانه هایی که او ساخته و پرداخته، دیر یا زود در کام آن به خاکستر تبدیل خواهد شد.

۱ - نزدیک به دو سال بعد خود لین پیاو به خاطر مخالفت با مائو و اندیشه های او و در جریان توطئه ای که جزئیات آن روشن نیست به طرز مشکوکی کشته شد و رهبران مائوئیست پکن پس از چندی سکوت او را به عنوان "خائن بزرگ"، "عامل بورژوازی و امپریالیسم" و غیره محکوم نمودند- م.

عدم سختگیری نسبت به وسیله

روانشناسی اجتماعی تا کنون توضیح نداده است که چرا مردان سرسخت ترین دشمنان نظریات و سازمان هایی میشوند که به آنها خیانت کرده اند، بسیار سرسخت تر از کسانی که همیشه در طرف دیگر جبهه می جنگیدند. مشکل میتوان گفت که آیا این امر نتیجه ی اشتیاق به جبران گناهانشان است یا ناشی از جاه طلبی بیمار گونه ی رهبرانی که به رسمیت شناخته نشده اند و یا انگیزه های دیگری دارد. به هر حال علت آن هر چه باشد، از دورترین خاطرات تاریخ تا زمان ما کسانی که به امری خیانت کرده اند که زمانی به خاطرش پیکار میکردند، همیشه به صورت بدترین دشمنان آن درآمده اند.

تاریخ نهضت طبقه ی کارگر بسیاری از این نمونه ها را به یاد دارد و نشان میدهد که هنگامی که انقلابیگری خرده بورژوازی متحمل شکست میگردد و مواضع خود را در طبقه ی کارگر از دست میدهد لبه ی تیز حملاتش را نه بر ضد نظام بهره کشی (او تنها فحش بارش می کند) بلکه علیه سازمانهای کارگری متوجه میسازد.

آنارشیست ها که در صفوف انترناسیونال بوده و تمام امیدشان را به کسب موضع رهبری در آن و تحمیل نظریاتشان از دست داده بودند، علیه انترناسیونال دست به خرابکاری زدند. نامه ی شورای مرکزی به تمام اعضاء "انجمن بین المللی کارگران"، که پیش نویس آن در اوت ۱۸۷۲ توسط فردریک انگلس تدوین شد میگوید: "در تاریخ مبارزات طبقه ی کارگر این نخستین مورد از یک توطئه در درون خود طبقه ی کارگر میباشد که هدف آن نه از میان بردن نظام بهره کشی موجود، بلکه نابودی "انجمن" ی است که به مبارزه ی

سرسختانه علیه آن نظام دست زده است. این توطئه، توطئه ایست که خود نهضت پرولتری را هدف قرار داده است^۱.

مبارزه برای حثی کردن توطئه، رابطه بین ایدئولوژی یک جریان سیاسی و روشهایی که به کار میبرد را به ثبوت رساند. این امر بعدها توسط تمامی تاریخ نهضت طبقه ی کارگر به اثبات رسید.

اگر با دقت بیشتری به تاریخ مبارزه میان آنارشیسیم و مارکسیسم نظر افکنیم مگای را که این ایدئولوژی ها را از یکدیگر جدا میکند و برخورد متفاوت آنها را نسبت به مبارزه درون حزب خواهیم دید. در یک سو، مشی اصولی و در عین حال انعطاف پذیر مارکسیست ها، انضباط و رعایت تصمیمات مشترک؛ در سوی دیگر، بی اعتنایی تکبرآمیز آنارشیسیت ها نسبت به نظریات دیگران و نسبت به سازمان و عدم رعایت اصول اولیه ی اخلاق از طرف آنها در رفتار نسبت به اشخاص دارای نظریات دیگر. آنارشیسیت ها در مورد وسایل رسیدن به هدفهایشان سختگیر نبودند: دروغ، تهمت، تهدید، خیانت و غیره، همه بخشی از زرادخانه ی آنها بود. انجمن مخفی توطئه گری که در درون انترناسیونال تشکیل شد "ضربات خود را نه بر ضد دولتهای موجود بلکه علیه انقلابی هایی که احکام و رهبری آنها قبول نداشتند"^۲، متوجه کرد.

این توصیف برای روش هائیکه امروزه از طرف تروتسکیست ها به کار میرود و خشونتی که از جانب مائوئیست ها اعمال میگردد مناسب است. علت آنست که، اگرچه زمان و شرایط ممکن است تغییر کند، اما روش هائیکه از طرف انقلابیگری خرده بورژوایی به کار میرود اساساً تغییر نمی کند و میتوان همه ی آن روشها را در این فرمول ساده و عاری از هر گونه اصول اخلاقی خلاصه کرد: در جنگ همه چیز مجاز است.

انقلابیگری خرده بورژوایی چه روش هایی را علیه مارکسیسم به کار میبرد و به طور کلی این مبارزه در هر مرحله چگونه انجام میشود؟

این مبارزه معمولاً با تشکیل فراکسیون هایی آغاز میشود که از پذیرش تصمیمات عمومی سر باز میزنند و هر گونه تعهدی را نسبت به رفقای همزمشان انکار میکنند و خواست اکثریت را تنها در صورتی

۱ - ک.مارکس و ف. "آثار"، جلد ۱۸، ص ۱۲۰

۲ - ک.مارکس و ف. انگلس، "آثار"، جلد ۱۸، ص ۳۳۳

به رسمیت مطشناسد که اکثریت با آنها موافق باشد. آنارشیست ها برای فعالیت فراکسیونی این نظریه را "تکمیل کرد".

پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تروتسکیستها میکوشیدند با پیش کشیدن شعار مافوق فراکسیونالیسم، فعالیت فراکسیونی خویش را پنهان سازند و فعالیت نفاق افکنانه ی خود را با گفتگو درباره ی وحدت میپوشانیدند. به همین سبب است که لنین آنها را خطرناک تر از همه فراکسیونالیست ها میدانست و تروتسکی برای همیشه به یهودا^۱ ملقب گردید. پس از پیروزی انقلاب، تروتسکیستها رفته رفته با وضوح بیشتری نشان دادند که فراکسیونی هستند که هدفش آنست که جای حزب لنینیستی را بگیرد.

وجه مشخص تروتسکیسم در خلال آن دوران تلاش به منظور انجام فعالیت های فراکسیونی نه تنها در داخل کشور، بلکه همچنین در مقیاس بین المللی بود. تروتسکیستها مأموران مخفی خود را به احزاب کمونیست آلمان، فرانسه و دیگر کشورها میفرستادند تا در درون نهضت طبقه ی کارگر اتحادیه ای از همه ی گروه های ایوزیسیون، قطع نظر از هدفهایشان، به وجود آورند، که اپورتونیست ها را، از هر قماشی که باشند، پذیرا شود.

مائوئیست ها از این روش های فعالیت فراکسیونی تقلید کرده و آنها را در مقیاس بین المللی به کار میبرند. و به هیچ وجه تصادفی نبود که آنها، در جلسه ی نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری در مسکو به سال ۱۹۶۰ علیه محکومیت نمایندگان فعالیت های فراکسیونی اعتراض کردند. اما، علیرغم آنها، قطعنامه حاوی تصمیمی بود مبنی بر غیرمجاز بودن هر عملی که برای وحدت نهضت جهانی کمونیستی زیانمند باشد. اما رهبری حزب کمونیست چین بدان اعتقادی نداشت.

هر جا که ممکن بود نمایندگان پکن اعضاء احزاب برادر را شستشوی مغزی دادند و فراکسیونها را سرهم بندی کردند، به منظور آنکه کار عادی رهبری برگزیده از طرف کنگره های حزب را مختل سازند. لورنس شارکی، که در آن موقع دبیر کل کمیته ی مرکزی حزب کمونیست استرالیا بود، خطاب به جلسه ی عمومی کمیته ی مرکزی در پایان سال ۱۹۶۳ گفت که چگونه او و دیگر مسئولان حزب را در

۱ - یکی از دوازده خواری عیسی مسیح که او را تسلیم دشمنانش نمود تا مصلوبش سازند - م.

خلال دیدارشان از چین "وسوسه کرده" بودند و چگونه مائوئیستها "کوشیدند سیاستی را به ما تحمیل کنند که تنها میتوانست ما را از طبقه ی کارگر و از توده ها جدا سازد و ما را تا حد یک فرقه ی ضعیف و ناتوان تنزل دهد..."

"سپس به ما...مقداری "ادبیات" پیشکش کردند- کتابی که توسط یک گارد سفید برای وزارت کشور ایالات متحده نوشته شده بود و یک کتاب تروتسکی. ما این "هدایا" را قبول نکردیم."

پکن، از آنجا که دید کوششهایش به منظور کشاندن رهبری حزب کمونیست استرالیا به جانب خود با ناکامی روبرو شده، بیدرنگ توجه خود را به هیل مرتد معطوف داشت، کسی که از حزب اخراج شده بود و کسی که گروه مائو اکنون همواره او را صدر حزب کمونیست مینامد، در حالی که رهبران واقعی آنرا "رهبری پیشین" لقب داده است.

با کمک و مساعدت چین، گروهی از فراکسیونالیستها در حزب کمونیست بلژیک فعال شدند. هنگامی که آنها را از حزب اخراج کردند، پکن بیدرنگ این گروه را حزب کمونیست جدید بلژیک معرفی کرد. همین وضع در مورد فراکسیون در حزب کمونیست سیلان و تعدادی احزاب دیگر پیش آمد.

سیمای سیاسی کسانی که مائوئیست ها نام آنها را در جانب خود نوشته اند به هیچ وجه برای آنها شایان اهمیت نیست. آنها با همه ی انواع مرتدان، افراطیهای "ماورای چپ"، ماجراجویان سیاسی، با کسانی که احزاب کمونیست آنها را از صفوف خود طرد کرده اند، تماس میگیرند. در مکزیکو، مائوئیست ها به ویژه در پی حمایت دسته بندیهای تروتسکیستی برآمدند. در کلمبیا، آنها به حمایت از ماجراجوئیکه ۱۴ سال پیش از آن از حزب کمونیست اخراج شده بود برخاستند. در شیلی، یک تروتسکیست را انتخاب کردند که با پلیس رابطه داشت و در سالهای دهه ی ۳۰ از حزب اخراج شده بود. در سیلان بنابر گزارش هفتمین کنگره ی حزب کمونیست سیلان (آوریل ۱۹۶۴)، به رشوه دادن مستقیم متوسل شدند: آنها پنج هزار روپیه به یکی از حامیانشان دادند تا بدهی خود را بپردازند، ۱۰۰۰ روپیه برای تعمیر اتومبیل دیگر از حامیانشان پرداختند و غیره.

تهمت، رشوه و باج سیل روشهایی است که گروه مائوتسه دون به وسعت از آنها استفاده میکند. رهبری حزب کمونیست چین، در نامه مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۶۳ که ماده برنامه اش را مطرح میکرد، تهدید کرد که اگر احزاب کمونیست با آنها مخالفت کنند، اشخاص جدیدی جای رهبری این احزاب را خواهد گرفت، که "ممکن است از اعضاء حزب مربوطه باشند یا نباشند". تروتسکیستها در سال ۱۹۲۶ به طریق مشابهی عمل کردند، هنگامی که به حزب کمونیست آلمان اخطار کردند که اگر از کمیته ی مرکزی حزب کمونیست (بلشویم) اتحاد شوروی حمایت کنند، آنها حزب را تجزیه کرده و حزب دیگری به نام "حزب چپ آلمان" پایه گذاری خواهند کرد.

روش عمومی تروتسکیستها در مبارزه شان علیه احزاب کمونیست این بود که توده های حزبی را در مقابل رهبری حزب قرار میدادند و آتش حملات خود را متوجه کسانی مینمودند که از خط مشی حزب دفاع میکردند. رهبران چین این روش را در مبارزه شان علیه حزب کمونیست شوروی و سایر احزاب کمونیست به کار گرفته اند؛ آنها نیز میکوشند کمیته ی مرکزی احزاب را در مقابل خود احزاب قرار دهند و از رهبران حزب بدگویی کرده، به آنها تهمتهای ناروا بزنند.

تروتسکیستها، که از این فعالیتهای خرابکارانه آشکارا و با شور و حرارت پشتیبانی میکنند، در "انترناسیونال چهارم" از مائوئیستها دعوت کردند که "با تمام وسائلی که در اختیار دارند: پول، افراد و تکنیک" به این اختلافات دامن زده شکافها را عمیق تر کنند. در ۸ فوریه ی ۱۹۶۳، "انترناسیونال چهارم" ضمن برشمردن موفقیت فعالیت خرابکارانه نفاق افکنان چینی، از تأسیس یک انترناسیونال جدید کمونیستی جانبداری کرد "که نیاز به آن به واسطه ی حوادث اخیر به اثبات رسیده است، بدانگونه که هرگز قبلاً چنین نبوده و انترناسیونال چهارم از بدو تأسیس خود در راه ایجاد آن مبارزه کرده است".

اما، سیاست ایجاد "احزاب" موافق پکن در ضدیت با احزاب کمونیست وفادار به تصمیمات جلسات ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ در اغلب کشورها با شکست مواجه گردید. اگر چه پکن به خوشامدگویی و بدرقه سران گروه هائی که در برخی از کشورها به وجود آمده (کمونیستها ی شیلی آنها را به درستی "احزاب جیره خوار" لقب داده اند) با شکوه و جلال و آب و تاب ادامه میدهد، تمام دنیا، و از جمله حتی خود مائوئیستها، دریافته اند

که کوشش هایشان در راه ایجاد یک اتحادیه از مرتدان با مرام و خط مشی خاص خود که مرکزش در پکن باشد به نحو رقت انگیزی با شکست روبرو شده است.

زمانی به هنگامی که کوشش همسان تروتسکیستها در این مورد با شکست مواجه شد، آنها تاکتیک دورویی و تزویر را در پیش گرفتند که "انترناسیونال چهارم" آنرا "آنتریسم" نامید (از واژه ی فرانسوی *entrer* به معنای وارد شدن). "آنتریسم" یعنی جا کردن خود به درون حزب و سازمانهای توده ای از طریق پذیرش هدفها، تاکتیکها و انضباط آنها در گفتار. هدف این بود که سازمانها را از درون متلاشی کنند و بدون نشان دادن سیمای واقعی خویش پیروانی برای خود دست و پا کنند. در کشورها ی پیشرفته ی سرمایه داری تروتسکیست ها، همان طور که "اخبار جهان"، روزنامه ی حزب کمونیست بریتانیای کبیر (شماره ی ۴۲، ۱۹۵۸) خاطر نشان کرد، به وضوح دریافته اند که "گهگاه که شرایط به سرعت حاد میشود، برخی از کارگران تحت تأثیر خواستهای ماورای انقلابی، شعارهایی که سوسیالیسم سهل الوصول را، از طریق راهی میانبر و عملی سریع و یگانه، وعده میدهند، قرار میگیرند". در کشورهای مستعمره و وابسته تروتسکیستها، غالباً در زیر پوشش رادیکالیسم چپ، که به وضوح خصایص آنارشیزم سندیکالیستی را در خود داشت، عمل میکردند.

البته، تروتسکیستها "آنتریسم"، یا به قول خودشان، "نفوذ مخصوص" خود را اعلان نمی کنند. سرشت این تاکتیکهای ریاکارانه پنهانکاری را طلب میکند. اما تجربه ی نهضت طبقه ی کارگر در مبارزه با آنارشیزم، تروتسکیسم و دیگر مظاهر انقلابیگری خرده بورژوایی نشان میدهد که، هنگامی که دشمنان مارکسیسم در حملات مستقیم خود دچار شکست میشوند، برای جلب پیروان به روشهای پنهانی متوسل میشوند و شبکه ای مخفی از مأموران خود را به وجود می آورند و این هوشیاری شدید کمونیستها را الزامی میسازد.

هنگامی که تروتسکیستها هنوز در صفوف حزب بودند، همواره میکوشیدند بحثهای مربوط به اختلافات حزبی را به خارج حزب بکشانند.

مائوتسه دون نیز تاکتیکهای مشابهی را اختیار میکند. پیش از آنکه بحث پیرامون اختلافات در جنبش کمونیستی درگیر شده باشد، پکن در آوریل سال ۱۹۶۰ کتابی تحت عنوان "زنده باد لنینیسم" به همه ی زبانهای اصلی منتشر کرد. این کتاب علیه خط مشی متوجه بود که مشترکاً توسط احزاب کمونیست در سال ۱۹۵۷ طرح گردیده بود. یک ماه بعد، رهبران چین شروع کردند به اعمال نفوذ بر روی اعضاء شورای فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری، که اجلاسیه ای در پکن برپا داشته بود. از آن پس، نمایندگان چین در تمام گردهمایی های سازمانهای بین المللی توده ای غیر حزبی: اجلاسیه های "شورای جهانی صلح"، "کنفرانس های سازمان همکاری آسیا و آفریقا"، "اجلاسیه های جهانی جوانان"، "کنگره ی جهانی زنان" و غیره، سخنرانیهای نفاق افکنانه ای ایراد داشته اند. مائوئیستها از هر وسیله ای برای انتشار نظریه های خود از طریق روزنامه و پخش دائمی آنها از رادیو استفاده میکنند.

تروتسکیستها همواره در مباحثات خود لحنی به کار میبردند که از هر امکانی برای حل اختلافات جلو میگرفت. آنها در راه مباحثه یا اقناع نمی کوشیدند، آنها میخواستند ویران کنند، آنها از طریق به کار بردن التیماتوم و تهدید عمل میکردند. در سال ۱۹۰۴، لنین گفت "این کوششهایی که در جهت ویران کردن به جای اقناع کردن به عمل میاورند نشان میدهد که آنها فاقد اصول منطقی و استوار بوده، به نظریات خویش ایمان ندارند".^۱

مائوئیستها در روشهای ویرانسازی خود از هر آنچه که تا کنون شناخته شده پا را فراتر گذاشتند. آنها چنان رفتار میکنند که گویی عالیترین مرجع داوری و صاحب عقل کل هستند. آنها عمل سنتی تبادل نظر را که در حزب پذیرفته شده بود به رسمیت نشناختند، بلکه "حقایق بی چون و چرا" را اعلان داشتند و حتی شنیدن استدلالهای دیگران را دون شأن خود دانستند. آنها همه ی بحث و گفتگوها را به مشاجره و فحاشی کشاندند و شریانه ترین تهمت ها را به کار بردند و از اینرو از همان ابتدا از هر گونه امکان توافق جلوگیری کردند. سخنانشان هرگز به قصد فایق آمدن بر اختلافات نبود، بلکه تشدید اختلافات تا حد ممکن، هدف آنها را تشکیل میداد.

۱ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۷، ص ۳۶۴

نمایندگان انقلابیگری خرده بورژوازی نه تنها با تشبث به هر وسیله ای، خوب یا بد، بلکه همچنین به واسطه ی اتحادشان با دشمنان زحمتکشان، خود را در چشم مردم شریف بی اعتبار ساختند.

در اواسط دهه ی ۲۰، تروتسکیستها، فعالیت زیرزمینی را در اتحاد شوروی آغاز کرده و برای ایجاد یک چاپخانه ی غیرقانونی از همه گونه ارتباطات پلید سود جستند. به هنگامی که امپریالیستها اتحاد شوروی را به حمله تهدید میکردند، تروتسکیستها شعار دفاع مشروط را پیش کشیدند، یعنی آنها عملاً از اتحاد شوروی امتناع میورزیدند، مگر آنکه اتحاد شوروی سیاست خود را تغییر دهد.

اینها صرفاً حرف نبود، همچنانکه از رفتار آنها در سایر کشورها میتوان دریافت. در بحرانی ترین دوره ی جنگ داخلی در اسپانیا، POUM (پارتید و اوبرود و یونیفیکاسیون مارکسیستا) ی تروتسکیستی علیه حکومت جمهوری در بارسلون شورشی به راه انداخت و انگیزه ی این عمل خیانت آمیز خود را با اظهار اینکه جنگ تنها برای دموکراسی بوده و نه برای سوسیالیسم، توجیه نمود. تروتسکیستها همه کاری کردند تا روحیه ی شکست طلبی را اشاعه دهند و مردم را در منطقه ی جمهوری دلسرد و متوحش سازند. فعالتهای مخرب تروتسکیستها و آنارشیهستها مورد بهره برداری عمال فرانکفو قرار گرفت.

گروه مائوتسه دون در فعالیت نفاق افکنانه ی خود از ارتجاعیترین رژیمها پشتیبانی میکنند. در اسپانیا، جایی که کمونیستها مجبور شده اند به فعالیت زیرزمینی پردازند و تحت پیگرد ظالمانه قرار دارند، مقامات رسمی با سهولت کامل نشریات پکن را منتشر میکنند. علاوه بر آن، آنها با کمک پکن حتی نسخه های جعلی "موندو اوبرو" کمونیستی را چاپ میکنند. بولتن "موندو اوبرو رولوسیوناریو"، که به عنوان ارگان به اصطلاح حزب کمونیست جدید اسپانیا پدید شد، با کمک و مساعدت اداره ی ویژه ای در وزارت اطلاعات فرانکفو انتشار مییابد. این بولتن رهبران حزب کمونیست را "رویزیونیستها"، "کاپیتالیستها" و "رفورمیستهای سوسیال-دمکرات" مینامد. کوششهای اصلی نویسندگان این بولتن متوجه ایجاد شکاف در جنبش ضدفاشیستی است که به طور موفقیت آمیزی در اسپانیا گسترش مییابد. روزنامه های دمکراتیک به درستی بر این عقیده اند که شرایطی که توسط مقامات اسپانیایی برای انتشار این بولتن فراهم آمده خود گواه بر آن است که بین دیکتاتوری فاشیستی و مبلغان پکن در اسپانیا اتحاد و ارتباط وجود دارد.

صدها مؤسسه در پایتخت های کشورهای آمریکایی نامه ها، جزوه ها و هرگونه اخباری را که نظریات مائوتسه دون را تبلیغ میکنند به آدرسهای اشخاص میفرستند. آژانسهای خبری فعالانه اسناد مائوئیستها و گروههای انشعابی موافق پکن را منتشر میکنند. مطبوعات بورژوایی در بسیاری از کشورها که هرگز هیچ مطلبی را در مورد هر یک از احزاب کمونیست چاپ نمیکنند، بخش زیادی از صفحات خود را به اعمال طرفداران مائو اختصاص میدهند.

مبارزه ای که مارکسیسم مجبور بود در مراحل اولیه ی خود با انقلابیگری خرده بورژوایی به عمل آورد در شرایط نوین مقیاس بسیار گسترده تری به خود گرفته است. در حالی که اعضاء انترناسیونال اول در تقریباً همه ی کشورها تحت پیگرد و بازداشت قرار میگرفتند، اعضاء "انجمن" توطئه گر از مصونیت و آزادی برخوردار بودند.

همانطور که مارکس میگفت، نظریات افراطی آنارشئیستها تنها میتوانست "آن بورژواهایی را که مشاعر درستی ندارند" به وحشت اندازد، حال آنکه سیاستمداران هوشیار بورژوایی فقط به خوبی درک میکردند که از عبارت پردازیهای انقلابی نمای آنارشئیستها چگونه میتوان بهره برداری کرد. سرویسهای امنیتی بسیاری از دولتها "ماورای انقلابی ها" را تشویق و ترغیب میکردند. در این مورد گزارش مأمور ویژه ی پلیس سوئیس در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۸۷۱ درباره ی فعالیت روزنامه ی آنارشئیستی "رولوسیون سوسیال" ("انقلاب اجتماعی") شایان ذکر است. به نظر او این روزنامه "... بهتر و کاملتر از حکیمانانه ترین نوشته ها، پایه های انترناسیونال را سست و لرزان میکند. .. نامطبوع میبود (او نظر میداد)- اگر این روزنامه... از ادامه ی حیات باز می ایستاد". او پیشنهاد میکرد که باید وجوه لازم را در اختیار آن گذاشت "تا حیات این روزنامه طولانی گردد"، تا بتواند "به فعالیت مخرب و مختل کننده ی خود در صفوف انترناسیونالیست های سوئیس ادامه دهد"^۱.

۱ - ن.ی. کولینسکی، و.آ. تواردوفسکایا: "باکونین در نهضت آزادیبخش روسی و بین المللی" (به زبان روسی)، مجله ی "وپروسی ایستوری"، ۱۹۶۴، شماره ی ۱۰، ص ۸۲

در دهه های ۲۰ و ۳۰، هنگامی که ارتجاع امپریالیستی هنوز به پیروزی تروتسکیسم امیدوار بود، با گشاده دستی به نشریات تروتسکیستی کمک مالی می‌رساند. در یک تعداد از کشورها، مقامات حاکمه مطالب تروتسکیستی را در میان زندانیان سیاسی دربند پخش کرده و آنها را اشاعه میدادند. در حالی که کمونیستها تحت فشارهای ظالمانه قرار داشتند، به تروتسکیستها آزادی عمل کامل داده میشد، تعجبی ندارد که ارتجاع امپریالیستی به هر طریق تروتسکیستها را تشویق و ترغیب میکرد، چه تروتسکیستها در طعنه، تهمت و حملاتشان به نخستین کشور سوسیالیستی همه نسخ آنتی کمونیسم را پشت سر گذاشتند.

امروزه ارتجاع امپریالیستی میکوشد تا از دشمنی کینه توزانه ی مائوئیستها نسبت به نهضت جهانی کمونیستی، کشورهای سوسیالیستی، به ویژه نسبت به اتحاد شوروی، بهره برداری کند.

پس از تروتسکیستها هیچ کس مانند مائوئیستها چنین آشکارا به دشمنی با اتحاد شوروی برنخاسته یا دستاوردهای مردم شوروی را با چنین کینه و نفرتی به باد افترا و تهمت نگرفته است. حتی سیاستمداران ضد کمونیست و فرستنده های رادیویی کشورهای سرمایه داری در مقایسه با سیل حملات پرخاشجویانه ی ضد شوروی گروه مائوتسه ممکن است بیشتر هواخواه شوروی به نظر آیند.

پکن مبالغ هنگفتی را صرف تبلیغات ضد شوروی میکند و با گشاده دستی به هر خائن یا ماجراجویی که با اتحاد شوروی، کشورهای سوسیالیستی و نهضت کمونیستی به مبارزه برخیزد و خود را در پشت عبارات ماورای انقلابی پنهان سازد، کمک مالی میکند.

گروه مائو، به جای پیکار با امپریالیسم، لبه ی تیز حملات خود را متوجه اتحاد شوروی، کشورهای سوسیالیستی و نهضت بین المللی ساخته است. به همین سبب است که امپریالیستها چنین مشتاقانه از گروه مائو حمایت میکنند و در نقشه های دوررس خود روی آنها حساب میکنند. اما انقلابیگری خرده بورژوایی، که دشمنان طبقاتی در گذشته بیهوده به آن امید بسته بودند، این بار نیز آنها را مأیوس خواهد کرد.

پیش از انقلاب، هنگامی که لنین با تروتسکیسم مبارزه میکرد، روشهای مورد استفاده ی طرفداران تروتسکی را چنین توصیف میکرد: "این دشنامی است که از جانب گروههای کوچک ناتوانی به گوش میرسد که از ناتوانی خود به خشم آمده اند"^۱.

طبعاً ما نمیتوانیم امکانات این گروههای کوچک را با امکانات مائوئیستها مقایسه کنیم. مائوئیستها که در رأس یک کشور بزرگ قرار گرفته اند امکان آنرا دارند که ویرانی و فلاکتی را در مقیاسی بیسابقه به بار آورند. اما باز این هم حقیقت دارد که دشنام نشانه ای از ضعف شخص است، سلاح آدم ناتوانی است که از ناتوانی خود به خشم آمده است. دشنام وسیله ایست که مائوئیستها میکوشند توسط آن در پیروان خود تعصب گرایی را برانگیزند، پوششی است بر پوچی و بی اساسی ادعای مائو مبنی بر رهبری انقلاب جهانی.

روشهاییکه توسط انواع گوناگون انقلابیگری خرده بورژوایی به کار میرفت در بی اعتبار ساختن اندیشه هائی که آنها می خواستند به مردم بقبولانند نقش کمی نداشتند. روشهای ناروایی که آنها بدان متوسل شدند چشمهای کسانی را که حتی تا همین اواخر دچار توهمات بودند و به پیامبران جدید باور داشتند، باز کرد. وسایلی که آنارشیستها برای پیکار با مارکسیسم بدان متشبث شدند باعث شد که بسیاری از پیروان خویش را از دست بدهند. هنگامی که تروتسکیست ها سرانجام به عنوان آدمهای دورو و پرووکاتور رسوا شدند، خود را در یک خلاء اجتماعی یافتند. مائوئیستها نیز با ضد شوروی گری دیوانه وار خود و زیاده روی هایشان همدردی زیادی را به دست نخواهند آورد. هنگامی که مردم پیشرو در سراسر جهان هیستریهای پکن را با خویشتن داری و وقاری که حزب کمونیست اتحاد شوروی، مردم شوروی و تمامی نهضت کمونیستی از خود نشان میدهند، مقایسه میکنند، احساس احترامی عمیق نسبت به کسانی که در برابر همه ی تحریکات مقاومت کرده و به نحوی پیگیر و استوار از خلوص اعتقاداتشان دفاع میکنند، آنها را فرامیگیرد.

۱ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۲۰، ص ۳۲۱

ناسیونالیسم جنگ طلب

انقلابیگری خرده بورژوازی در برابر انترناسیونالیسم پرولتری، متقابلاً یا ناسیونالیسم تنگ نظرانه یا جهان وطنی را پیشنهاد میکند. مارکس و انگلس، در اوایل حیات سیاسی خویش، تنگ نظریهای ناسیونالیستی صنعتگران آلمانی را، که به فرهنگ آلمانی به منزله ی تاج و هدف غایی تاریخ جهان و به “ملت آلمان همچون یک ملت نمونه” مینگریستند، مورد انتقاد قرار دادند. در ایتالیا، آنارشیست ها ابراز عقیده میکردند که مردم ایتالیا “انقلابی ترین” مردمان هستند و از آنها میخواستند که به دیگر خلقها نشان دهند که چگونه باید به آزادی دست یافت. آنارشیستهای روسیه از روحیه ی انقلابی خاص و مأموریت تاریخی اسلاوها سخن میگفتند. همه ی اینها نسخ گوناگون ناسیونالیسم تنگ نظرانه ای بود که به آتش غرور ملی دامن میزد.

ایدئولوژی تروتسکیستی اساساً جهان وطنی است. این ایدئولوژی اهمیت نهضت‌های ملی را انکار میکند و بر این اعتقاد است که “علاقه ملی” مفهومی تماماً بورژوازی است. هنگامی که تروتسکی از “میهن پرستی” و “ملت” سخن میگفت، تنها بدین خاطر بود که آنها را به سخره بگیرد. در سال ۱۹۲۳، تروتسکی اظهار عقیده کرد که “مسائل ملی” خلقهای عقب مانده دیگر نمی تواند مستقلاً اهمیتی داشته باشد. تروتسکیست ها، موافق این “پیشگویی” نامعقول، شعار انقلاب پرولتری در هر کشور، حتی در عقب مانده ترین مستعمرات، را پیش کشیدند، در حالی که بین بورژوازی امپریالیستی و بورژوازی ملی هیچ تمایزی قائل نبودند.

برای تروتسکیستها مفهوم سرزمین مادری و سرنوشت آن صرفاً عنصری بود از آن مقابله ی بزرگ تاریخی که سرنوشت بشریت به نتیجه ی آن وابسته است. “از آنجا که آنها معتقدند که هر مسئله ای تنها در یک مقیاس بین المللی میتواند حل شود، نیهیلیسم ملی آنها این نظریاتشان را توجیه میکند که جنگ برای

“خوشبخت کردن” زحمتکشان کشورهای خارجی ضروری است. بنابراین، انکار “مسئله ی ملی” از جانب تروتسکیستها در نظر آنها به صورت حق مداخله در سرنوشت خلقهای دیگر، یعنی؛ به وضوح به شکل شووینیسیم عظمت طلبانه درمیآید.

در مورد مائوئیسم، هم در ایدئولوژی و هم در عمل، به شووینیسیم تعصب آمیز در لباس عبارت پردازیهای انترناسیونالیستی تبدیل شده است.

تکامل تاریخی خاص چین ریشه ها و جان سختی ناسیونالیسم را در آن کشور توضیح میدهد. چین، سرزمینی با فرهنگ باستانی، مدتهای طولانی از تماس با خلقهای با فرهنگ همسان یا بالاتر به دور بود. هزاران سال انزوا، زندگی متمرکز در خود، موجب بروز سوء ظن نسبت به هر آنچه خارجی است گردید و به انتشار تعصبات نژادی و عقاید ارتجاعی درباره ی مأموریت تاریخی ویژه ی نژاد زرد و برتری فرهنگی “پادشاهی آسمانی” نسبت به بقیه ی جهان، کمک کرد.

مارکس مینویسد: “قوانین “مانچو” که در اوایل سده ی هفدهم در چین تحکیم یافت به چنان وضعیتی در امور منجر شد که در آن “تنفر نسبت به خارجیان و اخراج آنها از امپراتوری، که زمانی صرفاً نتیجه ی موفقیت جغرافیایی و نژادی چین بود، به صورت یک نظام سیاسی درآمد...”^۱ هنگامیکه هجوم سرمایه ی خارجی به چین که در قرن نوزدهم در زیر پوشش مردان جنگی آغاز شد،... انزوای بربرمنشانه و سحرآمیز از جهان متمدن را در هم شکست...”^۲ و ستم ملی به کشور تحمیل گردید، احساسات ناسیونالیستی به نقطه ی جوشش رسید و هر خارجی به صورت یک “شیطان خارجی گنده دماغ درآمد. همه ی اینها نمیتوانست مهر خود را بر ایدئولوژی خرده بورژوایی، و از جمله آن بخشهایی که اعضاء آنها به حزب کمونیست وارد شدند، باقی نگذارد.

هنگامی که حزب کمونیست چین به وجود آمد، اعضاء آن مبارزه با نظریات ناسیونالیستی را وظیفه ی مقدم خود میدانستند. لی تاچائو، یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست چین، در آن هنگام نوشت: “دهقانان

۱ - ک.مارکس و ف.انگلس، “درباره ی استعمار” مسکو، ۱۹۶۸، ص ۲۵

۲ - همانجا، ص ۲۰-۹۱.

نمیدانند امپریالیسم یعنی چه، اما آنها خارجیان را که تجسم آن هستند، میشناسند. وظیفه ی ما اینست که ماهیت امپریالیسم را، که چین را مورد تجاوز و ستم قرار میدهد و دهقانان چینی را استثمار میکند، توضیح دهیم تا خشم آنها را بدان متوجه نمائیم. این ما را قادر خواهد ساخت که به تدریج بر تنگ نظریهای ناسیونالیستی دهقانان فائق آئیم و در فهم این مطلب به آنها کمک خواهد کرد که کارگران و دهقانان انقلابی جهان دوستان آنها هستند.^۱

هنگامی که حزب کمونیست مجبور شد فعالیت خود را به روستا منتقل کند، گرایش های ناسیونالیستی در میان خود کمونیستها نیز، که بازتاب احساسات دهقانان پیرامونشان بود، تقویت کردید. مردم میدیدند که خارجیان از ارتجاعیون چینی حمایت میکنند. چیانکایشک مقادیر زیادی اسلحه، تجهیزات، مربی و مستشار نظامی از خارجه دریافت میکرد.

پیروزی انقلاب آزادیبخش ملی خلق در چین موج عظیمی از آگاهی ملی و غرور ملی را به همراه آورد که، اگر یک راهنمای صحیح انترناسیونالیستی وجود میداشت، میتوانست به صورت یک سرچشمه ی شور و اشتیاق نسبت به ساختن جامعه ای نوین در چین درآید و به تجدید روابط بین مردم چین و سایر خلقها کمک کند. میتوانست در غلبه بر "خودپرستی ملی و تنگ نظری و تعصب ملی"^۲، که در کشورهای با تاریخ طولانی ستم ملی بسیار ریشه دار است، نقش عظیمی بازی کند.

نمیتوان گفت که در میان رهبری حزب کمونیست چین در آن زمان اشخاصی وجود نداشتند که خطر انحطاط ناسیونالیستی را درک کنند. مقاله ی "یکبار دیگر درباره ی تجربه ی تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا"، که بر اساس بحث درباره ی این مساله در جلسه ی طولانی دفتر سیاسی کمیته ی مرکزی حزب کمونیست نوشته شده، میگوید: "ما چینی ها باید به ویژه به یاد داشته باشیم که در طول سلسله های هان، تان، مین و چین کشور ما نیز یک امپراتوری بزرگ بود، اگرچه قریب یکصد سال، از نیمه ی دوم قرن نوزدهم، کشور ما مورد تجاوز قرار گرفت و به صورت یک نیمه مستعمره درآمد، و (نیز باید به یاد داشته باشیم) که، در حالیکه

۱ - لی تا چائو، "منتخب مقالات و سخنرانیها" (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۶۵، ص ۲۸۷.

۲ - و.ا.ی. لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۳۱، ص ۱۵۰.

کشور ما در حال حاضر هنوز از لحاظ اقتصادی و فرهنگی عقب مانده است، هنگامی که شرایط دگرگون میشود، گرایش به شووینیسیم عظمت طلبانه بی شک به صورت خطری جدی درخواهد آمد، مگر آنکه برای جلوگیری از آن همه ی اقدامات به عمل آید. در ضمن لازم به تذکر است که هم اکنون این خطر در میان برخی از پرسنل رهبری ما خود را متظاهر میسازد." این مقاله در ۲۹ دسامبر ۱۹۵۶ انتشار یافت.

اما صدای آن کسانی که نسبت به خطرات شووینیسیم عظمت طلبانه هشدار میدادند فرونشاند شد. گروه مائوتسه دون که در رهبری حزب تفوق پیدا کرده بود، به پاک کردن ذهن مردم از هر آنچه که میتوانست احساسات انترناسیونالیستی و دوستی نسبت به سایر خلقها را در آنها پرورش دهد، پرداخت و به جای آن شووینیسیم را ترویج داد.

این را میشد از نگرش آنها نسبت به اقلیتهای کشور و خلقهای سایر کشورها دریافت.

چین کشوری کثیر الملت است. علاوه بر چینی ها، جمعیت کشور شامل بیش از پنجاه ملت دیگر میشود، که جمعاً به حدود ۴۳ میلیون نفر بالغ میشوند. اگرچه ملیتهای غیر چینی به صورت یک توده ی متراکم زندگی میکنند، از حق خودمختاری محروم هستند. بر خلاف اتحاد شوروی، که در آنجا مسئله ی ملیتها بر اساس اصل لنینیستی برابری کامل ملتها، شناسایی حق آنها به خودمختاری تا حد و از جمله جدایی و تشکیل دولتهای مستقل، حل گردید، گروه مائو سیاست از هم پاشیدن ملتتهای کوچک را تعقیب میکند.

در ظاهر به این خلقها استقلال داخلی داده شده بود، اما در عمل این تنها در مورد واحدهای اداری کوچک مصداق داشت. بزرگترین آنها ناحیه ی خودمختار است. پنج ناحیه ی خودمختار از اینگونه در چین وجود دارد، اما آنها را با ایجاد مناطق خودمختار و واحدهای اداری کوچکتر به طور مصنوعی تقسیم کرده اند. مثلاً "ناحیه ی خودمختار تبت" با نه منطقه ی خودمختار دیگر که ساکنان آنها هم تبتی هستند، هم مرز است. خلق "چو" نیز به صورت یک توده ی متراکم زندگی میکند، اما در یک واحد خودمختار یگانه به هم نپیوسته است.

این تقسیم بندی تعمدی و از روی نقشه است و هدفهای عظمت طلبانه را که به منظور ابدی کردن نابرابری خلقها و جذب و یکی کردن اجباری آنها طرح ریزی شده، تعقیب میکند. در سال ۱۹۶۰، زین ژیان

خون چي نوشت که لازم است همه ی ملیت ها را بر اساس هسته ی یک ملیت ترکیب و یکی کرد. “هنگامی که از چین سخن گفته میشود، چینی ها باید به صورت این هسته درآیند.” زین ژیان ژیبائو ابراز عقیده کرد که “کسانی که بر ضد چین یکی شدن هستند، بر ضد سوسیالیسم و کمونیسم، بر ضد ماتریالیسم تاریخی هستند.”

آنچه را که آنها سوسیالیسم، کمونیسم و ماتریالیسم تاریخی مینامند چیزی جز ناسیونالیسم بی شرمانه نیست. ناحیه هایی که غیرچینی ها در آن ساکن هستند از چینی ها پر شده، فرهنگ خلقهای دیگر چینی میشود، به مغولها گفته میشود که “زبان و خط مغولی مقدر نیست که باقی بماند.” تمایل به فراگیری زبان ویژه ی خویش به عنوان “روزیونیسم” و کوشش به منظور سرباز زدن از مطالعه ی اندیشه های مائوتسه دون محکوم میگردد. انقلابی مشهور مغولی “اولانفو”، دبیر اول کمیته ی ناحیه ای حزب کمونیست چین و صدر کمیته ی ملی ناحیه ی خودمختار مغولستان داخلی، به خاطر حمایت از فراگیری زبان مغولی و مخالفت با شووینیسم چین بزرگ از طرف “هونگ ویپینگها” (نوجوانان) مورد تحقیر و اهانت قرار گرفت.

مفهوم شووینیسم “چین بزرگ” یا “هان بزرگ”، که زمانی حزب کمونیست چین علیه خطر آن هشدار میداد، اکنون دیگر هرگز ذکر نمیشود. تمام خشم بر ضد به اصطلاح ناسیونالیسم محلی متوجه گردیده است. به بهانه ی مبارزه با آن، کادرهای ملی و روشنفکران محلی تحت پیگرد قرار گرفته و اخراج شده اند و همه ی پستهای حساس در دست چینی ها متمرکز گردیده است.

اگر ما عبارات “مارکسیستی” و “انقلابی” را که مائوئیست ها با آن به حقه بازی و شیادی مشغولند، کنار بزنیم، به آسانی میتوان دریافت که آنها در کشور اساساً سیاست ناسیونالیستی چین کهن را تعقیب میکنند و شووینیستهای عظیمت طلب تمام عیار هستند.

سیاست پکن نسبت به نزدیکترین همسایگانش نیز شووینیستی و سرشار از بی احترامی نسبت به مقام خلقهای دیگر است. اقدامات بر ضد مغولستان، طرز برخورد تکبرآمیز و تحکمی مائوئیست ها نسبت به مردم برمه، تهدیدهای دائمی بر ضد نپال، هندوستان، کنیا، اینها هستند برخی از مظاهر متعدد دشمنی مائوئیستها نسبت به کشورهای دیگر. مائوئیستها هر جا که بتوانند به پرووکاسیون (تحریکات) متوسل میشوند،

دانشجویان چینی یا جمعیت محلی چین را به سربازی فرامیخوانند. رهبری چین حتی در اسناد دیپلماتیک به توهین، ارباب و تهدید توسل میجوید. تعجبی ندارد که شعار "سرنگون باد امپریالیسم چین" در میتینگهای اعتراضی توده ای که در نپال برپا شد ابراز شده است.

مائوئیستها نسبت به نهضت بین المللی کمونیستی نیز سیاستی شوونیستی را دنبال میکنند.

مؤلفان چینی تاریخ حزب کمونیست چین میکوشند تمام فعالیت حزب را جدا از نهضت بین المللی کمونیستی و کارگری، که در پیروزی انقلاب چین سهم بسیار زیادی داشته، نشان دهند. کتاب "میاو چو هوان" تحت عنوان "تاریخ مختصر حزب کمونیست چین" همانند آثار دیگر تنها هنگامی از کمیترین یاد میکنند که سخن از دوران پیش از رسیدن مائوتسه دون به قدرت است. پس از آن که مائو رهبر شد دیگر هیچ اشاره ای به کمیترین نمیشود. از نقش کمیترین در مبارزه علیه اپورتونیسیم راست و ماجراجویی چپ روانه در چین، از استراتژی و تاکتیک صحیح کمیترین در انقلاب چین هیچ چیز گفته نمیشود، از کنگره ی هفتم کمیترین نیز که نقطه ی عطفی در تاریخ حزب بود، چرا که به اعلام جبهه ی متحد ملی ضد ژاپنی منجر شد، سخنی به میان نیاید.

مائوتسه دون در اثر خود به نام "نظری به برخی از مسائل تاریخ حزب ما" به نهضت بین المللی کمونیستی حتی اشاره ای هم نمیکند، در حالی که تمام رهنمودهای سیاسی کمیترین را که در جریان انقلاب چین حقانیت آنها به اثبات رسید و در تضمین پیروزی آن چنان نقش مهمی بازی کرد، به خود نسبت میدهد.^۱

۱ - در تبلیغات مائوئیستی معمولاً مائوتسه دون را به عنوان تدوین کننده و اجراکننده ی سیاست صحیح جبهه ی واحد نیروهای ضد امپریالیستی معرفی میکنند و چنین مینمایند که گویا به ابتکار وی این سیاست در چین اجرا شده است. این ادعا کمترین رابطه ای با واقعیت ندارد. خط مشی جبهه ی واحد نیروهای ضد امپریالیستی از همه ی نیروهای ملی و میهن پرست در کشورهای مستعمره و وابسته در کمیترین، ابتدا در کنگره ی سوم سال ۱۹۲۱ (که زیر نظر مستقیم لنین بود) تدوین شد و سپس در هفتمین کنگره در سال ۱۹۳۵ در مسکو تکمیل شد و کمیترین برای اجرای آن کوشش بسیار بکار برد. مائو که در سال ۱۹۳۵ زمام حزب کمونیست چین را در شرایط ویژه ای به دست گرفته بود، مدتها مخالف این شعار بود و در برابر اجرای آن مقاومت میکرد. ولی بالاخره به اصرار کمیترین و کمونیستهای انترناسیونالیست چین به آن تن در داد و برای تشکیل جبهه ی واحد کوششهایی به کار برد. اما مائو هرگز این شعار را به درستی درک نکرد. وی که زمانی از موضع چپ مخالف چنین جبهه ای بود، بعدها در موضع راست قرار گرفت تا جائیکه هنوز هم با بورژوازی چین بیش از حد مدارا میکند و به کارخانه داران سابق سهمی از سود کارخانه ها را میپردازد. (نقل از "صفحاتی از تاریخ نهضت جهانی کمونیستی و کارگری" از انتشارات حزب توده ی ایران) - م.

مائو، در حالی که در مورد نقش کمیت‌ترن سکوت اختیار کرد، در آن هنگام نتوانست از ذکر اهمیت یاری اتحاد شوروی به انقلاب چین، و اثری که با قلع و قمع فاشیسم در جنگ جهانی دوم بر آن گذاشت، خودداری ورزد. مائوتسه دون در ژوئن سال ۱۹۴۹ نوشت: «بیائید در نظر آوریم که چه اتفاق می‌افتاد اگر اتحاد شوروی وجود نداشت، اگر اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم فاشیسم را قلع و قمع نمی‌کرد، اگر امپریالیسم ژاپن شکست نمی‌خورد، اگر کشورهای دمکراسی نوین ظهور نمی‌کردند، اگر خلق‌های تحت ستم شرق به مبارزه برنمی‌خاستند، اگر مبارزه‌ی توده‌های مردم در ایالات متحده‌ی آمریکا، بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن و دیگر کشورها وجود نمی‌داشت. اگر همه‌ی این عوامل با هم جمع نشده بودند قوای ارتجاع جهانی که ما را تهدید می‌کنند، به نحو قیاس‌ناپذیری بزرگتر از آنچه که اکنون هستند می‌بودند. آن وقت آیا تحت چنان شرایطی ما می‌توانستیم پیروز شویم؟ طبعاً، خیر. و حتی اگر پیروز هم می‌شدیم، نمی‌توانستیم پیروزی خود را تحکیم کنیم.»

اما مدت کوتاهی گذشت و هر آنچه که یاد آور همبستگی انترناسیونالیستی با خلق چین بود، به دور انداخته شد.

موزه‌ی ارتش آزادیبخش خلق در سال ۱۹۵۹ به مناسبت دهمین سالگرد جمهوری خلق چین گشایش یافت. این موزه‌ی ساختمانی بزرگ و جدید است. بسیاری از اشیاء به نمایش گذاشته شده مبارزه به خاطر آزادی کشور را با جزئیات مفصل نشان می‌دهند و به «نبوغ نظامی» صدر مائو توجه خاصی مبذول می‌دارند.

اما نه تنها اشیاء به نمایش درآمده در موزه، بلکه آن چیزهایی نیز که غیبتشان عیان است توجه بیننده را جلب می‌کند. بیننده درباره‌ی مبارزات گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر بین المللی تحت شعار «دستها از چین کوتاه!»، درباره‌ی همبستگی‌ی که مردم زحمتکش جهان با خلق چین نشان دادند، از یاری و مساعدتی که به خلق چین کردند، چیزی نمی‌یابد. همه چیز در موزه برای فرونشاندن احساسات انترناسیونالیستی پیش بینی شده است.

نقش مردم شوروی در آزادسازی چین هرگز خاطر نشان نمی‌شود. چند سال پیش، چن پوتا، ضمن صحبت از مراحل نخستین جنگ ضد ژاپنی خاطر نشان ساخت که «سلاح‌ها، بنزین، کامیونها در یک جریان

پیوسته از شمال غربی وارد میشد. مردم شوروی در دفاع از چین خون خود را بر سرزمینهای وسیع افشاندند. "اما به زودی هرگونه یادآوری نقش اتحاد شوروی ممنوع گردید. جوانان چین از خلبان شوروی ای گوینکو، کسی که هفت هواپیمای ژاپنی را به زیر انداخت، از اقدامات قهرمانانه ی اسکادران گ. کولیشنکو، کسی که میگفت: "من رنجهای خلق چین را چنان احساس میکنم که گویی این رنجهای مردم کشور خود من است." هیچ چیز نمی دانند. خلبانان اسکادران او صدها هواپیمای دشمن را نابود کردند. چینی ها آنان را "برهای هوایی" ^۱ مینامیدند.

اکنون هیچکس به یاد نمی آورد آنچه را که مائوتسه دون در اوت سال ۱۹۴۵ نوشت درباره ی کمک پر ارزش ارتش شوروی به چین و درباره ی مقادیر عظیم تجهیزات نظامی که پس از شکست ژاپن توسط فرماندهی شوروی در اختیار ارتش انقلابی خلق قرار گرفت و شرایط را برای پیروزی انقلاب چین فراهم آورد. ^۲

تازه این سکوت در مورد همبستگی انترناسیونالیستی که اتحاد شوروی از خود نشان داد و نقش آن در پیروزی انقلاب چین تنها آغاز کار بود. کمک اقتصادی عظیم اتحاد شوروی به چین از هر جهت مورد تردید و بی اعتباری قرار گرفت. به دستور مائو برای کارشناسان شوروی که در بسیاری از محلهای ساختمانی و در بازسازی طرحهای صنعتی به کار مشغول بودند، شرایط تحمل ناپذیری ایجاد گردید. آشکارا به آنها بی توجهی میکردند و موانع گوناگونی به وجود میاورند تا سپس مائوئیستها به یک رشته اقدامات تحریک آمیز و کثیف متوسل شدند و اتحاد شوروی را به امتناع از همکاری اقتصادی با چین متهم کردند. کمی پس از آن همه ی علامتهای تجاری از روی بسته های تجهیزات و ماشین آلاتی که از اتحاد شوروی وارد شده بود، پاک گردید، چرا که هیچ چیز نباید نقشی را که مردم شوروی در اعتلای اقتصادی چین ایفا کردند، به یاد آورد. چند سال بعد، مائوئیستها به چنان تحریکات شرم آوری بر ضد شوروی متوسل شدند که هر آنچه که فاشیستها کرده بودند، در مقابل آن رنگ باخت.

۱ - نگاه کنید به..ب.آ. بورودین، "کمک شوروی به خلق چین در جنگ ضد ژاپنی، ۱۹۴۱-۱۹۳۷" (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۶۵، ص ۶۶-۱۶۵.

۲ - نگاه کنید به. آم. روینسکی، "رسالت آزادیبخش اتحاد شوروی در خاور دور" (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۶۶، ص ۵۶۶، ۵۷۲.

مائوئیستها انترناسیونالیسم را به مثابه ی حمایت بی قید و شرط از نظریاتشان، حق دریافت کمک از خلقهای دیگر و حق مداخله ی بی حساب و نسنجیده را در امور داخلی آنها درک میکنند.

احزاب کمونیست بسیاری از کشورها از نتایج عملی دعوی مائوئیستها مبنی بر داشتن حق صحبت از طرف خلقهای دیگر و تحمیل نظریات خویش به آنها تجربه دست اولی کسب کرده اند. تبلیغات پیرامون “خصلت جهانشمول” تجربه ی انقلاب چین آشکارا شوونیستی و ناشی از اهداف عظمت طلبانه است.

همه کس از عواقبی که کار بست “تجربه ی چین” برای کمونیستهای برخی از کشورهای آسیا به بار آورده با خبر است. احزاب کمونیستی که، علیرغم فقدان یک جنبش گسترده ی دهقانی، بدون حمایت توده ای دست به قیام زدند، خود را در انزوای از مردم یافتند. آنها به جنگلها رانده شدند و مشی انزواجویانه شان آنها را از اعمال هرگونه تأثیر واقعی بر زندگی ملت بازداشت. این حقیقت که حزب کمونیست اندونزی از خط مشی بی که دقیقاً توسط پکن تعیین شده بود، پیروی کرد، عواقب غم انگیزی برای آن به بار آورده است. بزرگترین حزب کمونیست آسیا به سختی در هم شکست و صدها هزار کمونیست بی رحمانه نابود گردیدند.

لنین همیشه علیه پیوند زدن مکانیکی تجربه ی روسیه به شرایط مختلف هشدار میداد. لنین بر کاربست خلاقه ی فقط اصول بنیادی تجربه ی انقلاب اکبر اصرار داشت. از سوی دیگر، مائوتسه دون و گروهش مدعی هستند که راهی که کشورشان پیمود برای تمام دنیا، به ویژه برای کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ضروری و اجباری است.

“استراتژها”ی انقلاب انقلاب جهانی پکن، در توصیه های خود در مورد دنبال کردن راه چین، تمام حس تعادل را از دست داده اند و مطالبی چاپ میکنند که همچون تقلیدی مضحک به نظر میرسد. مطبوعات چین گزارش میدهند که یک دوست ایتالیایی (که طبعاً نامش فاش نشده) گفته است که: “سابقاً من فکر میکردم که شرایط ایتالیا یا شرایط چین متفاوت است و در آنجا نیازی به دست زدن به یک مبارزه ی مسلحانه ی طولانی نیست. اکنون، پس از ملاقاتها و مطالعات بسیار، دریافته ام که ایتالیا باید راه مبارزه ی

مسلحانه ی طولانی را در پیش گیرد. برای آنکه بتوان در اروپای غربی انقلاب را به انجام رساند، لازم است آثار مائوتسه دون را به طور سیستماتیک مورد مطالعه قرار داد.”

به نظر میاید که همه چیز به نحو شگفت انگیزی ساده است. تمام آنچه که باید کرد این است که از تجربه ی چین تقلید نمود و پیروزی انقلاب تضمین میشود. مائوئیستها کسانی را که از پیروی از رهنمودهایشان امتناع میکنند، مورد تهدید و تحت فشار قرار میدهند. روشهایی که پیروان مائو حتی در سال ۱۹۶۷ به کار بردند، نشان میدهد که این روشها همان روشهای درجه سومی هستند که نزد خون و پیننها بسیار متداول است.

در سال ۱۹۶۶، نماینده ای از حزب کمونیست چین با رهبری حزب کمونیست ژاپن گفتگوهایی برپا داشت. کمونیستهای ژاپن با درخواست مائو در مورد جا دادن حزب کمونیست اتحاد شوروی در ردیف امپریالیستهای ایالات متحده و ایجاد یک جبهه ی متحد ضد آمریکایی، ضد شوروی موافقت نکردند. مدتی بعد خون و پیننها در سرتاسر پکن پوسترهایی به دیوار چسبانند که حاوی حملات زننده نسبت به حزب کمونیست ژاپن بود.

در ۲۴ ژانویه ی سال ۱۹۶۷، روزنامه ی کمونیستی ژاپن “آگاهاتا” حملات کسانی را که “اصول جنبش بین المللی دموکراتیک و کمونیستی را، که بر پایه ی استقلال، برابری و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر قرار دارد، پایمال میکنند”، محکوم ساخت. روزنامه از پذیرش “رعایت بی قید و شرط و کورکورانه ی تئوریهای رفیق مائوتسه دون” به عنوان معیار تبعیت از مارکسیسم-لنینیسم یا رویونیسم امتناع کرد.

سپس خون و پیننهای پکن شروع به تهدید کردند که نوبت توکیو نیز فرا خواهد رسید و آنها “سوسکهای” رویونیست ژاپنی را “خرد” خواهند کرد. به زودی دانشجویان چینی در ژاپن، به تحریک رادیو پکن،-ساختمان انجمن دولتی چین و ژاپن را هم شکستند. ضمن رد ادعای مائوئیستها مبنی بر اینکه تنها کسانی انقلابی هستند که اندیشه های مائوتسه دون را به مثابه ی اوج مارکسیسم-لنینیسم معاصر به رسمیت بشناسند، یکبار دیگر “آگاهاتا” تأکید کرد که “به راستی این تحمیل نظریات رهبر یک حزب معین به

حزب یک کشور دیگر مظهر آشکار شوونیسم عظمت طلبانه... " است. پس از آن ژن مین ژیبائو حزب کمونیست ژاپن را "ضد انقلابی"، "حزب آدمکشان فاشیست" و غیره نامید.

تبلیغات ناسیونالیستی و کوششهای آشکارا استیلاجویانه ی مائوئیستها در نهضت آزادی بخش بین المللی حتی کسانی را که سابقاً مایل بودند به صداقت درخواست های پکن اعتماد کنند، رویگردان کرد. مائوئیستها، در حالیکه ناسیونالیسم را در گفتار به کلی انکار میکنند، میکوشند شوونیسم خود را بر یک شالوده ی ایدئولوژیک استوار سازند.

تاریخ و فلسفه ی مارکسیسم و لنینیسم همیشه بر ضد تصورات بورژوایی مرکزیت اروپا (اروپ-سانترالیسم) راسخانه پیکار کرده است. اما نظریاتی که مارکسیست ها بر اساس قوانین کلی روند تاریخی جهان دارا هستند، احترامی که آنها برای سهم هر خلقی در میراث فرهنگ جهانی قایل هستند، به وضوح با عقاید مائوئیستها تفاوت دارد. روش ناسیونالیستی مرکزیت اروپا با تمایل مائوئیستها کاملاً مطابقت دارد، جز آنکه آنها "سانتریسم" اروپائی را با "سانتریسم" آسیایی یا، بهتر بگوئیم، چینی-جانشین کرده اند. نظریات نژادپرستانه در مورد تاریخ جهان به طور فزاینده ای در چین متداول میشود. مثلاً، سرآغاز عصر جدید چین توضیح داده میشود. "موضع رهبری کننده ی مردم نژاد زرد در آسیا به تصرف مردم نژاد سفید، که از اروپا آمده بودند، درآمد." به ادعای مائوئیستها، این علت بروز مصائب بیشمار بر بشریت بود.

اکنون چند سالی است که هر چیز چینی با قدرت تمام به نمایش درآمده و اندیشه ی نقش رهبری کننده ی نژاد زرد در تمدن جهان در چین جا باز کرده است. مطبوعات چینی به سختی میکوشند ثابت کنند که هنگامی که "مردم به اصطلاح با فرهنگ کنونی هنوز در جنگل ها به شکار حیوانات وحشی مشغول بودند، چین از یک فرهنگ والا برخوردار بوده"، همه چیز در چین "کلاسیک" بوده، حتی نظام برده داری آن از آنچه که بعدها در یونان و روم معمول شد جلوتر به وجود آمده. آمریکا را چینی ها ۱۴۰۰ سال پیش از کلمبوس "کشف کردند." این پر بها دادن به هر آنچه که چینی است با تحقیر هر آنچه که خارجی است، با تلاش برای مجزا کردن چین از هر آنچه که خارجی است، با برپاداشتن یک "دیوار بزرگ چین" تازه و یا

دعاوی ارضی نسبت به کشورهای همسایه همراه است. مرکزیت چین هان بزرگ به صورت تفسیر رسمی تاریخ جهان در میاید.

همه ی حقایقی که در طرح جدید نمی گنجد، با نیازمندیهای ایدئولوژی شووینیستی و نژادپرستی تطبیق نمی کند، به دور انداخته میشود و حقایق تازه ای به سرعت اختراع میگردد. درست همین اواخر بود که تاریخ نویسان چین استیلای مغولها را خونین و ویرانگر و موجب لطمات شدید بر تکامل اجتماعی چین توصیف میکردند. چنگیزخان را "متجاوزی که در تاریخ بشریت فقط چندتایی نظیر او وجود داشته" مینامیدند. اکنون چنگیزخان به صورت نوعی فرهنگ گستر (kulturtrager) درآمده است. چنین وانمود میشود که "اسب های جنگی او دیوارهای آهنی چهل دولت بزرگ و کوچک را که در آنها مردم زندانی بودند، در هم شکست..." نابودی چهل دولت طبعاً با خونریزی و ویرانسازی همراه بوده است، اما همه ی آن ویرانی ها چیست اگر در نظر آوریم که خلقهای مغلوب "با فرهنگ عالیتری آشنا شدند که میتوانستند از آن بیاموزند."^۱

نفوذ امپریالیسم در شرق با اشاعه ی نژادپرستی سفید همراه بود. کیپلینگ، نغمه سرای توسعه طلبی غرب، آنرا چنین بیان کرد: "زیرا شرق شرق است، و غرب غرب. و این دو هرگز به هم نخواهند رسید." ایدئولوژی انترناسیونالیستی طبقه ی کارگر، ایدئولوژی نژادپرستانه ی فتوحات امپریالیستی را افشاء کرده است. ترقی خواهان در همه ی کشورها با تمام مظاهر نژادپرستی، آپارتید و قتل عام نژادی مخالف هستند.

مائو، شعارهای نژادپرستانه ی امپریالیسم را در خدمت هدفها و جاه طلبی های عظمت طلبانه ی خود در میاورد. او نیز اظهار میدارد که شرق و غرب هرگز به هم نخواهند رسید و زمان آن فرا رسیده است که "باد شرق بر باد غرب پیروز شود."

۱ - و.و. ویانکین، س.ل. تیخونیسکی، "درباره ی برخی مسائل علم تاریخ در جمهوری خلق چین"، (به روسی)، مجله ی "وپروسی ایستوری"، ۱۹۶۳، شماره ۱۰، ص ۱۲-۱۳.

پیروان مائوتسه دون میکوشند انزوا طلبی آسیایی-آفریقائی را به هر طریق ترویج کنند و تخم بد گمانی و عدم اعتماد را نسبت به هر آنچه که غربی است بیفشانند، قطع نظر از اینکه آیا به نیروهای ارتجاع یا نهضت طبقه ی کارگر، دولتهای امپریالیستی یا کشورهای سوسیالیستی وابسته باشد. مائو، ضمن گفتگو با یک هیئت نمایندگی سازمان عربی فلسطین در آوریل سال ۱۹۶۵، نظریات ناسیونالیستی و نژاد پرستانه ی خود را واضح تر از گذشته بیان کرد. مطبوعات بیروت سخنان مائو را چنین نقل کردند: “ آسیا بزرگترین قاره است. غرب میخواهد به ایفای نقش استثمارگر در آسیا ادامه دهد. غرب به ما علاقه ای ندارد و ما باید این حقیقت را درک کنیم. مبارزه ی اعراب علیه غرب مبارزه ای است برضد اسرائیل. بنابر این شما عرب ها باید همه ی نمایندگان غرب، اروپا و آمریکا را نیز بایکوت کنید. “

همانطور که ملاحظه میکنید مائو به کشورهای امپریالیستی حمله نمیکند، اسرائیل را به عنوان آلت دست امپریالیست های ایالت متحده و بریتانیا افشا نمی سازد، نه، او میکوشد اعراب را بر ضد غرب به طور کلی، و از جمله کشورهای سوسیالیستی حامیان واقعی استقلال ملی اعراب نیز برانگیزد.

بدانگونه که پیروان مائو، مبارزه بر ضد غرب را به طور کلی، جانشین مبارزه با امپریالیسم میکند، میتوان از سیاست آنها نسبت به کشورهای در حال توسعه، از لاس زدن آنها با نیروهای ارتجاعی در ژاپن و دیگر کشورهای آسیایی نیز دریافت. هیچگونه عبارت پردازی انترناسیونالیستی نمیتواند این خط مشی ناسیونالیستی را پنهان سازد.

به طور فزاینده ای آشکار میگردد که برای مائوئیستها انقلاب جهانی، که اینقدر از آن صحبت میکنند، چیزی جز واقعیت بخشیدن به آرزوهای عظمت طلبانه ی پکن نیست.

«انقلاب فرهنگی» - بحران مائوئیسم

پراتیک، آزمون بی غرض و بی رحم صحت نظریات است. تاریخ نمونه های متعددی از شدید ترین اختلافات را در درون یک حزب یا بین احزاب مختلف ارائه میکند که رفع آنها نه فقط از طریق مبارزه ی اصولی اندیشه ها به تنهایی، بلکه همچنین به توسط خود زندگی و پراتیک سیاسی میسر است. لنین میگوید، قوانین علمی تکامل اجتماعی "به سادگی نظریات نادرست را به کنار مینهد و آنها را بی معنی و عاری از هر گونه فایده میسازد".^۱

اتفاق افتاده است که آنچه که تا همین اواخر هنوز نیرومند و اطمینان بخش به نظر میآمده ذایل گردیده و وجهه ی خود را از دست داده است، در حالیکه آنچه که تحت حملات و تهمت های ظالمانه قرار داشته صحت خود را به اثبات رسانده است. لنین میگوید: "مبارزه ی طبقاتی به راستی هم که در عمل میآموزد که هر پنداشت نادرست در موضع گیری هر حزب بی درنگ آن حزب را به جایی میاندازد که شایسته ی اوست."^۲

موضع گیری های نادرست آنارشیست ها این شیوه را، که زمانی نیرومند و خطرناک بود، در اغلب کشورها به صورت یک موجود خنثی و عاری از هویت درآورده است. انترناسیونال آنارشیستی - "انجمن بین المللی کارگران" - هنوز وجود دارد، اما کیست که از فعالیت این سازمان مصنوعاً باقی مانده، که نه قدرت واقعی و نه نفوذی دارد، خبری داشته باشد؟

یا به اصطلاح انترناسیونال چهارم را در نظر بگیرید، که تأسیسش با آنهمه جار و جنجال همراه بود. تروتسکیستها اظهار میداشتند که "بحرانی را که بشریت تجربه کرد، در اصل باید با بحران رهبری انقلابی

۱ - و.ای.لنین، "مجموعه ی آثار"، جلد ۹، ص ۱۴۶.

۲ - همانجا، جلد ۲۸، ص ۲۸.

توضیح داد. و اینکه انترناسیونال آنها این رهبری را به عهده خواهد گرفت. چندین دهه گذشت اکنون تروتسکیستها باید با “به کار گرفتن آزمونهای آزمایشگاهی”، همانطور که خود آنها اصلاح کرده اند، خود را تسلی دهند. کشمکش ها و اختلاف های دائمی به هم پیوستگی ها و تلاشی جدید، خصوصیات این جنبش گروههای کوچک روشنفکران، و دسته بندیهای کوچکتر و افراد جداگانه را تشکیل میدهد. برخی از آنها به خاطر “تروتسکیسم ارتدوکس” مبارزه میکنند، دیگران معتقدند که تروتسکیسم عمر خود را کرده است و باید در آن تجدیدنظر کرد. هستند گروههایی که “انترناسیونال چهارم” را به رویونیسم متهم کرده، تهدید میکنند که انترناسیونال جدیدی برپا خواهند کرد، و نیز گروههای دیگری که مصرانه خواستار آنند که “به سنت نفاق افکنی و پراتیک سکتاریسم تشکیلاتی، که چنین اثر ویرانگری در تکامل ما داشته است، پایان داده شود.”

تمام این جار و جنجال ها و اتهامات متقابل که نمونه وار این سازمان است و به انواع مرتدان و ماجراجویان سیاسی پناه میدهد، گواه بر آن است که تاریخ تروتسکیستها را به جایی انداخته که شایسته ی آنهاست و اینکه تکامل بر موضع گیری های نادرست خط بطلان کشیده است.

اگرچه مائوئیستها برای تبلیغ خود، برای تجلیل از “رسالت” خود و برای تهدید و ترساندن همه ی کسانی که با آنها مخالفت میکنند، از صرف پول و تلاش مضایقه نمی کنند، آنها نیز دیگر دارند عمل قوانین عینی بیرحم را احساس میکنند.

برای درک اینکه زندگی از کسانی که از به حساب آوردن قوانین آن امتناع میورزند چه انتقام بیرحمانه ای میگیرد، چین فرصتهای زیادی داشته است.

نتایج اسف بار کوشش به منظور ایجاد یک جهش در استخراج و ذوب فلزات با برپا داشتن کوره های صنعتگری کوچک در تقریباً هر دهکده و بخش، بر همه آشکار است. در اول اکتبر سال ۱۹۵۸، ژن مین ژیبائو گزارش داد که نزدیک به صد میلیون نفر دست اندر کار ذوب فولاد و لخته آهن هستند، در انقلاب فنی پیروزی بزرگی به دست آمده است و “اکنون حجاب تولید دشوار و پیچ در پیچ فولاد پاره پاره گردیده است.” اما قوانین حاکم بر تکامل تولید مدرن عمر همه ی این لاف زدن ها را درباره ی اینکه “چینی ها قادرند آنچه را که مافوق توان اروپایی هاست انجام دهند”، و جار و جنجالی را که پیرامون “جهش” در

استخراج و ذوب فلزات به راه انداخته بودند، کوتاه کرد. دو سال پس از این کوشش ذهنی گرایانه، در سال ۱۹۶۰، راهنمایان چینی مراقب بودند که دیدارکنندگان را از کوره های صنعتگری متروک و دیگر یاد آورهای غم انگیز آن اراده گرایی مضحک دور نگه دارند.

کارخانه ای با قدرت ۳۰/۰۰۰ کار در سال با مساعدت شوروی در “چان چون” برپا شد. در آغاز “جهش بزرگ”، اعلام شد که متخصصان شوروی “نظریات کهنه” دارند و اینکه بازدهی سالانه را میتوان به ۳۰۰/۰۰۰ در سال رساند. این یک تصمیم کاملاً “اراده گرایانه” بود که با هیچ محاسبه ای همراه نبود. این اتهام که متخصصان شوروی که در چین کار میکنند، محافظه کار و “محدود” هستند و قادر نیستند با تکنولوژی برخوردی انقلابی داشته باشند، پا به پای نقض قوانین فنی پیش میرفت. نتیجه این شد که مقداری از لوازم علمی خراب شد و بسیاری از کارخانه ها مجبور شدند کار را متوقف کنند. هرگونه نقض قوانین فیزیک، تکنولوژی، یا زیست شناسی بیدرنگ احساس میشود. ماشینها از کار میفتند، محصولات افت میکند، پول و زحمات به هدر میروند. تخلف از قوانین عینی تکامل اجتماعی به نتایج نسبتاً گوناگونی منجر میشود. تخلف از آنها ممکن است بیدرنگ متظاهر نشود، بلکه تنها مدتی بعد، و نه مستقیماً، بلکه از طریق کنشهای مردم، خلق و خوی آنها، خواستهای طبقات و قشرهای اجتماعی خود را نمایان سازد.

اعلان “جهش بزرگ” و “کمونهای خلق” لاجرم دیر یا زود مقاومت و مخالفت مردم را باعث میشد. گروه حاکم و خود مائو بالنسبه زود احساس کردند که نمیتوانند قوانین تکامل اجتماعی را نقض کنند، بدون آنکه عواقب ناگزیر آنرا متحمل شوند. این واقع بینی در قطعنامه ی ششمین جلسه ی عمومی کمیته ی مرکزی حزب کمونیست چین، که در ۲۸ نوامبر تا ۱۰ دسامبر سال ۱۹۵۸ برپا شد، منعکس گردید.

این قطعنامه با یک یادآوری رقت انگیز شروع میشود: “در سال ۱۹۵۸، در افق گسترده ی آسیای شرقی، به مانند خورشید در حال طلوع، سازمان اجتماعی نوینی سر بر افراشت- کمونهای بزرگ خلق در روستاهای کشور ما.” اگرچه در ماه اوت هنوز گفته میشود که چین در آستانه ی کمونیسم است، قطعنامه ی دسامبر اظهار میداشت که این نادرست خواهد بود که در مورد امکان جهش به کمونیسم، از طریق دور زدن

مرحله ی سوسیالیسم، تسلیم خیال محض شویم.“ برجسته ترین چیز این بود که جلسه ی عمومی، تصمیم مائو را مبنی بر مطرح نشدن نامزدی او به مقام صدر جمهوری توده ای چین تصویب کرد. انگیزه ی این عمل با نیاز به دادن وقت بیشتر به او برای پرداختن به کار تئوریک، برای متمرکز کردن حواس خود به مسائل مربوط به خط مشی سیاسی توضیح داده شده، اما بسیاری از ناظران فکر میکردند که این مانوری است از جانب مائو تا خود را از مسئولیت شکستهای اجتناب ناپذیر “جهش بزرگ” و “کمونهای خلق” کنار بکشد.

برای چندین سال مائو کوشید در سایه باقی بماند، اما هنگامی که وضع اقتصادی کمی بهبود یافت او کوشید خط مشی قدیمی را دوباره دنبال کند، در حالیکه یک سیاست خارجی ماجراجویانه را هم به آن افزود. اما درسهای غم انگیز گذشته بر باد نرفته بود. توده ها از تجربه ی سیاسی خویش آموخته بودند و بخش وسیعی از اهالی به ویژه روشنفکران و کارگران حزبی، به طور روز افزونی از سیاست های خطرناک مائوتسه دون ناراضی میشدند.

اکنون ادامه ی این سیاست بدون از میان برداشتن تمام کسانی که بر ضد آن اعتراض میکردند، بدون سرکوب و نابودی معنوی و حتی جسمانی تمام کسانی که از سر فرود آوردن در برابر “خرد” و “تبوغ” مائو امتناع میکردند و مایل نبودند کورکورانه به هر کجا که او مایل است به دنبالش بروند، ناممکن میشد.

اما نخست لازم بود که به جمع آوری نیرو پرداخت. مائو به جلب حمایت ارتش از طریق وزیر دفاع لین پیائو پرداخت. دسته های متعدد جوانان و نوجوانان (خون و پینهها و تسائوفانها) را در مؤسسات آموزشی گوناگون سازمان داد تا به دفاع از اندیشه های مائو بپردازد.

در سال ۱۹۲۳، هنگامیکه تروتسکی مبارزه ی خود را علیه حزب کمونیست اتحاد شوروی آغاز کرد، او نیز کوشید تا جوانان را از طریق مؤسسات آموزشی به سوی خود بکشانند، زیرا تصور میکرد که آنها به واسطه ی حرارت و حساسیت جوانی خویش مایل خواهند بود احساسات خود را به “عمل مستقیم” انتقال دهند. تروتسکی، همانطور که خود اظهار کرده بود گمان میکرد که جوانان با شدت خاصی نسبت به بوروکراتیسم واکنش نشان خواهند داد و کوشید مبارزه ی خود را علیه حزب به صورت مبارزه علیه

بوروکراسی در ماشین حزبی جلوه گر سازد، اگرچه او خودش در پستهایی که به عهده داشت به خاطر نوار قرمز همه ی رکورها را شکسته بود.

مائوتسه دون میکوشد در جایی پیروز شود که تروتسکیستها شکست خورده اند.

این طبقه ی کارگر و دهقانان نیستند که از قدرت او حمایت میکنند، بلکه جوانان در مؤسسات آموزشی و نوجوانانی که نه تنها فاقد تجربیات سیاسی، بلکه عموماً نادان هستند. از کوشش جوانان در راه "انتقال احساساتشان به عمل مستقیم" به منظور آزار روشنفکران، در هم شکستن مؤسسات و ارتکاب بی حرمتی های مختلف، بهره برداری گردید. مائوئیستها نیز مقام طلبی را در میان پیروان جوان خویش ترویج میکردند و مقامهای کسانی را که آنها را به "بر انداختن" شان کمک میکردند به آنها وعده میدادند. این مقام جویی آنچنان دامنه ای پیدا کرد که به زودی مائوئیستها مجبور شدند جوانان را به خاطر مقام طلبی و فراموش کردن آرمانها مورد سرزنش قرار دهند. بعدها آنها حتی مجبور شدند آن شرکت کنندگان در "انقلاب فرهنگی" را که "خودخواهانه فقط به خود میاندیشند" و با "آنارشسیسم" پیکار نمیکنند مورد تهدید قرار دهند. روزنامه ی "ون هوای پائو" چاپ شانگهای حتی در ۲۱ ژوئیه ی ۱۹۶۷ نوشت: "ما به هیچ وجه قبول نداریم که کسی برای به قدرت رسیدن خود پیکار کند."

نارضایتی نسبت به سیاست مائوتسه دون پدیده ی تازه ای نیست. وان ون یوان، یکی از اعضای "گروه انقلاب فرهنگی زیر نظر کمیته ی مرکزی حزب کمونیست چین"، در مقاله ای که در ۳ ژانویه ی ۱۹۶۷ منتشر گردید گفت که مائوتسه دون در ژوئیه ی ۱۹۶۴ خواستار شده بود که نارضایتی از خط مشی او بایستی فرونشاندن شود. نامه ی مائو حاوی این اخطار که "اگر ما از جدی گرفتن بازآموزی امتناع کنیم" عواقب وخیمی ممکن است در انتظارمان باشد، به عنوان یک سند رسمی برای تمام سازمانهای حزبی فرستاده شد و به عنوان "انگیزه ی انقلاب فرهنگی در سراسر کشور" به کار رفت.

مائو برای جمع آوری نیروی کافی برای تهاجم خود- برای "انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریایی" - بیش از دو سال وقت لازم داشت. قرار یازدهمین اجلاس عمومی کمیته ی مرکزی حزب کمونیست (اوت ۱۹۶۶) خاطر نشان میکرد که آن (یعنی "انقلاب فرهنگی" م.) باید حمله ی سخت و شدیدی باشد بر

ایدئولوژی بورژوایی و فئودالی، بر اخلاق و آداب کهنه. همچنین اعلام گردید که "پیشگامان شجاع نهضت گروه وسیعی از پسران، دختران و جوانان تاکنون ناشناخته خواهند بود." به این گروه اخطار شده بود که "در مباحثات باید از کلام استفاده شود نه از زور."

اما "پیشگامان شجاع" به خوبی دریافتند که این اخطار ریاکاری محض است. آنها دانشمندان، نویسندگان، کارکنان حزبی و کمونیستهای قدیمی را مورد تحقیر و توهین قرار دادند. کتابهای کلاسیکهای قدیمی چین را به باد ناسزا گرفتند، آثار هنری را که در خلال قرنهای پدید آمده بود در هم شکستند، حتی اپرای سنتی چینی، با صدها مکتب و سبک را که آنقدر مورد علاقه ی مردم بود موقوف کردند. همه ی اینها به بهانه ی مبارزه با ایدئولوژی، اخلاق و آداب بورژوایی و فئودالی صورت گرفت.

ممکن است سؤال شود که چرا مائوئیستها، این ناسیونالیستهای جنگ طلب و شووینیست، ناگهان به ارزشهای معنوی که مایه ی افتخار مردم چین بود حمله ور شدند.

پاسخ به این سوال را باید در تکوین "انقلاب فرهنگی" جستجو کرد.

در اوایل بهار ۱۹۶۶، بر "دسته ی سیاه" تن تو، یکی از دبیران کمیته ی حزبی پکن، سردبیر سابق ژن مین ژیبائو (مردم)، ضربتی نواخته شد.

او را متهم کردند که از سال ۱۹۶۱ مقالاتی تحت عنوان "درد دل‌های شبانه در پای کوه یان شان" منتشر کرده است. اینها تمثیلهایی بود که به سبک چینی و بر اساس حوادث تاریخ باستانی و قصه و افسانه های پریان، نوشته شده بود.

چنین است یکی از آنها: "ارزش یک تخم مرغ. در عصر سلسله ی مین، در زمان حکومت ون لی، نویسنده ای زندگی میکرد به نام چیان این هی. در مجموعه قصه های او به نام "قصه های سوتائو"، حکایت زیر ذکر شده است:

روزگاری بود که یک مرد شهرستانی زندگی میکرد. یکبار او یک تخم مرغ پیدا کرد و با خوشحالی دوید و رفت پیش زنش و فریاد زد: "ما ثروتمند شده ایم" زنش پرسید: "ثروت ما کجاست؟" او تخم مرغ را به زنش نشان داد و گفت: "اینجاست." اما هنوز باید تا ده سال رشد کند. سپس نقشه های خود را برای زنش

بازگو کرد. "من این تخم مرغ را به همسایه مان میدهم و از او خواهش میکنم که آنرا زیر مرغ کرچ بگذارد و وقتی که جوجه ها از تخم درآمدند من یک مرغ سوا میکنم."

مرد شهرستانی سپس شروع کرد به حساب کردن که این مرغ چه چیزهایی برای او خواهد آورد، چطور او در ظرف دو سال سیصد مرغ و سپس پنج ماده گاو خواهد داشت، چطور پولی را که به دست آورده نزول خواهد داد و موقعی که واقعاً ثروتمند شد برای خودش یک زن صیغه خواهد کرد. زنش عصبانی شد و تخم مرغ را شکست.

پنج سال بعد، تن تو تحت پیگرد قرار گرفت بدین خاطر که این حکایت به مثابه ی یک "ادعای تهمت آمیز حاکی از اینکه جهش بزرگ ما با مانع برخورد کرده است" قلمداد گردید.

در مورد مقاله ی تن تو راجع به راهبی که دلخواهانه عمل میکرد و محبوبیت خود را از دست داده بود گفته شد که اشاره میکند به اینکه "ما مرتکب عمل و خشونت دلخواهانه میشویم و محبوبیت خود را از دست داده ایم." در دیگر قصه ها نیز آنها اتهاماتی نسبت به مائو ملبس به زبان ازوپیی (Aesopian)، اتهاماتی در مورد "خود بینی مفرط و بی حرمتی نسبت به توده ها، حملاتی علیه خط مشی عمومی حزب و غیره و غیره یافتند.

بنابراین جندان تعجبی ندارد که اپرای چینی با تمثیل های سنتی اش، با ژنرال های خوب و بدش، امپراتورها و حکام مستبد و قهرمانان شریف و محبوبش تحریم گردد. تخیل بیمارگونه ی مائوئیستها در هر شخصیتی، در هر موقعیتی، یک مفهوم ضمنی پنهان را احساس میکرد. استفاده از بهانه ی مبارزه با اخلاق و آداب کهنه به منظور از میان بردن آنچه که ممکن بود منشاء دردسر شود، عاقلانه نبود؟ "به راستی که بدبخت آن کسی که وجدانش پاک نیست."^۱

اما مائوئیستها در مبارزه شان به خاطر "بازسازی معنوی"، با میراث فرهنگی چین برخورد متفاوتی دارند. مثلاً بنابر قوانین و آداب قدیمی، فرزندان حق نداشتند علیه پدرشان شهادت دهند و به آنها آموخته میشد که به بزرگترانشان احترام بگذارند. هنگامیکه نوجوانان را وادار میکردند به اشخاص پیر توهین کنند، به

۱ - نقل از "بوریس گودونف" اثر الکساددر پوشکین

آنها تف بیاندازند، معلمان خود را کتک بزنند، این آداب کهن به صورت یک مانع درمیآمد و به عنوان آداب فتودالی رد میشد. اما در عین حال، حکم کنفوسیوسی اطاعت بی چون و چرا از "حکیم" با آرزوهای مائوئیستها کاملاً جور درمیآید.

زمانی آکادمیسین و. م. الکسیف از اعتبار و مقبولیت همه ی انواع کتیبه ها در چین دچار شگفتی شده بود او نوشت: "سبکی برای کتیبه ها، که توده ها از برگزیده ی فتودالی به عاریت گرفتند و از قرار معلوم همراه با پیدایش خط تصویری (هیروگلیف) پدید شد، سرسختانه پایداری میکند. چین کشور کتیبه هاست آنها در جایی یافت میشود که ما معمولاً هرگز کتیبه ها را قرار نمی دهیم - بر سردر خانه ها، بر تنگه ی درها، بالای پنجره ها و از این قبیل؛ طبعاً این کتیبه ها را ساکنان خانه های محقر و دکانهای کوچک نمینویسند، "چرا که آنها قادر نیستند کتیبه را بخوانند، با این وجود آنها از محتوای آن به خوبی خبر دارند."^۱

مائوئیستها این رسم قدیمی را که میراث دورانهای فتودالی است ترویج میکنند و "راستی پائوی" آنها (روزنامه هایی که با خطوط تصویری بزرگ چاپ میشود) همه ی دیوارها را میپوشاند و خط تصویری بر پیاده روها، واگنهای قطار و غیره نقش میندد.

سیستم آموزش ایدئولوژیک مردم، به اصطلاح گفتگوهای روستایی، در زمان حکومت سلسله ی مانچوئی آغاز شد و تا انقلاب ۱۹۱۱ ادامه یافت. حتی در سال ۱۶۵۲، به فرمان امپراتور "شش قاعده ی رفتار اخلاقی" به شکل کلمات قصار جمع بندی شد. در ضمن "وکیلان" مخصوصی وجود داشتند که میبایست در اول و پانزدهم هر ماه کلمات قصار امپراتور را در "گفتگوهای روستایی" توضیح دهند و در همان حال موارد تخلف آنها را فاش سازند. حدود بیست سال بعد، ۶ قاعده ی مذکور به صورت ۱۶ خطابه درآمد که برخی از آنها عبارت بودند از: "از پذیرش تعالیم دروغین اجتناب کنید تا دانش اصیل آشکار گردد"، "فراریان را پنهان نکنید تا اینکه شریک جرم آنها محسوب نشوید"، "در سیستم تضمین متقابل شرکت کنید... تا دزدان، راهزنان و غیره سرکوب شوند."^۲

۱ - و.م. الکسیف، "در چین کهن" (به روسی)، ص ۳۵.

۲ - "قاعده ی منچوری در چین" (به روسی)، ص ۱۳-۱۶.

سیستم آموزش دائمی این قواعد و خطابه های امپراتوری و اصول فئودالی نظارت بر وفاداری و تضمین متقابل را مائوئیستها در فهرست اخلاق و آداب قدیمی که میبایست در جریان "انقلاب فرهنگی" منسوخ گردد، جای نداده اند به عکس آنها را به مقیاس بی سابقه ای نوسازی کرده و گسترش داده اند. گفته های زیر از امپراتوران مانچو نیز بسیار نو به نظر میرسد: "در فرمانروایی بر پادشاهی آسمانی، اندیشه ی عمده ی من تصحیح افکار مردم است. برای تصحیح افکار مردم، اول از همه میکوشم بدعت گذاری را از بیخ و بن براندازم" یا: "در کوششهایم به منظور استقرار نهایت کنترل بر تمامی جهان نه تنها قواعد و قوانین را رعایت میکنم بلکه نخست و پیش از همه با ارائه ی اندیشه ها دگرگونی به وجود میآورم."^۱

امروزه به ویژه این اندیشه در چین متداول است که آنچه که شخص فکر یا احساس میکند مهم نیست، مهم قابلیت اوست به اینکه نام نیک خود را از دست ندهد، مقام ظاهری خود را حفظ کند و از احترام دیگران برخوردار باشد. ناظران از مدتها پیش دریافته اند که در چین انتقاد و انتقاد از خود علنی، نه به منظور واداشتن شخص مورد انتقاد به نتیجه گیری، بلکه به قصد تحقیر او، در هم شکستن او، بدنام کردن او به کار میرود. هنگامی که مائوئیستها میدیدند که حتی چنین انتقادی اثر مورد انتظار را ندارد قربانیان خود را واداشتنند کلاه شیپوری بر سر گذاشته و کتیبه های شرم آوری به خود الحاق کنند و بی اغراق گل و لای و لجن به روی آنها میانداختند.

طبعاً مائوئیستها همه ی آداب و رسوم و عقاید کهنه را ریشه کن نمیکند، چرا که تعالیم مائوتسه دون به طور عمده بر فیلسوفان چین باستان و تمثیل های کهن تکیه دارد. حساب شده است که ۲۲٪ از نقل قولهایی که در آثار مائو آمده کنفوسیوسی یا نوکنفوسیوسی، ۱۲٪ از لائوتسه و شاگردانش و ۱۳٪ از فولکلور و افسانه ها است.

یک ایدئولوژی باید در واقع معیوب و تحریف شده باشد آنگاه که ضمن رشد خود بر یک شالوده ملی، برای حفظ مواضع خود نیازمند وارد شدن در تضاد با همه ی سنت های مترقی مردم باشد و آنها را ثمره ی فئودالیسم و سرمایه داری قلمداد کند.

مائو و پیروانش هر چیز مترقی، هر چیز عموماً انسانی را که فرهنگ چین باستان در خود داشته مورد حمله قرار میدهند. آنها آثار ادبیات جهان-کتابهای شکسپیر، رمن رولان و تولستوی- را نیز تحریم میکنند، چرا که انسان گرایی آنها با ایدئولوژی و عمل غیر انسانی مائوئیستها تناقض دارد.

چقدر باید بزرگ باشد ورشکستگی معنوی کسانی که تمام میراثهای بزرگ فرهنگ جهان را نفی میکنند و رستگاری خود را در کهنه پرستی، در ساختن یک "دیوار چین" تازه میبینند.

"انقلاب فرهنگی"، اهداف، روشها و وسایل انجام آن، گواه بر بحران عمیق ایدئولوژیکی است که مائوئیسم بدان گرفتار شده و به همراه تضادها و برخوردهای حاد اجتماعی در کشور به یک بحران سیاسی تبدیل شده است.

کسانی که تا دیروز متهم کننده بودند، امروز خودشان به صورت "راهزنان سیاه"، "سگ صفتان" و "افعی صفتان" در میآیند. مأموری که سخنان سیاست ساز وی، در سراسر کشور و تمامی جهان منتشر میشد، اکنون "فرمانروای خبیث اداره ی تبلیغات سابق" لقب گرفته است. سازمانهای تازه ای از میان خون و پینهها و تسائوفانها سر بر آورده که با یکدیگر برخورد و مخالفت میکنند همه ی اینها نمایشگر آن است که بحران تا چه حد توسعه یافته است.

گروه مائو کشور را نه فقط از لحاظ اقتصادی، بلکه از لحاظ اجتماعی نیز به عقب پرتاب کرده است، مواضع حزب کمونیست و طبقه ی کارگر چین را به شدت تضعیف کرده، در راه بی قانونی آنارشیستی و خرده بورژوایی گشوده و تهدیدی جدی برای دستاوردهای انقلابی چین به وجود آورده است. گروه مائو راهی را در پیش گرفته که خطر در غلتیدن به سرانجام یک دیکتاتوری نظامی-بوروکراتیک شبیه به استبداد آسیایی را در پی دارد. آنها برای ابقای فرمانروایی خود از شیوه های فاشیستی بهره میجویند و در سیاست خارجی به همه ی انواع ماجراجویی ها متوسل میشوند.

اما سیاست های مائو نمیتواند موجب بروز مقاومت نگردد. تقریباً دو سال پس از اعلان "انقلاب فرهنگی"، خون چمی (پرچم سرخ) (شماره ی ۱۰ سال ۱۹۶۷) مجبور به اعتراف شد که "در حال حاضر انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریایی در کشور ما به طور ناهماهنگ گسترش مییابد." منظور این روزنامه این بود که مائوئیستها موفق به تصرف قدرت در همه ی ایالات نشده و از حمایتی که انتظارش را داشتند برخوردار نگردیده بودند.

به همین سبب است که آنها مجبور شده اند به مانور پردازند، با کسانی که تا همین دیروز فحش و ناسزا بارشان میکردند، لاس بزنند، "شعارهای آنارشیستی مبنی بر دعوت به پاکسازی سیستماتیک همه ی رهبران تنها بدین خاطر که رهبر هستند"، را مورد نکوهش قرار دهند، برای خون و پینهها توضیح دهند که آنها باید از نفاق، حمله به یکدیگر پرهیز کنند باید تضادهای درون خلق را نه از طریق ناسزا گویی و کتک زدن، آدمکشی و غارت گری حل کنند.

اما اینها فقط مانورهای ریاکارانه ایست به قصد فریب کسانی که آماده ی مقاومت هستند و به دست آوردن متفینینی در میان قربانیان پاکسازی و تحکیم مواضع مائوئیستها به منظور قادر ساختن آنها به ادامه ی مشی ماجراجویانه ی خود. قرار کمیته ی انقلابی شانگهای در ۲ ژوئن ۱۹۶۷ چنین میگوید: "ما باید همیشه آخرین رهنمون صدر مائوتسه دون را به خاطر داشته باشیم که انقلاب بزرگ فرهنگی برای نخستین بار است که به اجرا درمیآید." متوقف کردن ماجراجویان به هیچ وجه مطرح نیست. اما نیروهای سالم و معقول در حزب کمونیست، در طبقه ی کارگر، دهقانان و دیگر قشرهای اهالی چین را نمی توان با هیچ گونه فشار، چه به شکل "انقلاب فرهنگی" و چه به شکل دیگری سرکوب کرد.

قطع نظر از اینکه نهضت مترقی چین تا چه اندازه به واسطه ی سیاست کنونی رهبرانش از حرمت بازمانده، قوانین عینی انعطاف ناپذیر تکامل اجتماعی را نمیتوان موقوف یا مائوئی کرد، این قوانین خود را تحقق خواهند بخشید و زمینه ای را که عقاید رو به زوال رهبران کنونی چین بر آن بنا شده تحلیل خواهند برد.

نیازمندیهای واقعی، رهبری چین را به توسعه ی صنعت مجبور خواهد کرد، طبقه ی کارگر رشد خواهد کرد و تأثیر پیوسته افزونتری بر سیاست داخلی و خارجی کشور خواهد گذاشت.

هیچ کس نمی تواند عوامل اقتصادی را برای مدتی طولانی نادیده بگیرد. مردم فریبانی مانند مائوتسه دون ممکن است بانگ برآورند: "تصور زمانی که همه ی مردم در ناز و نعمت زندگی خواهند کرد دهشتناک است!". هیچ کس نمی تواند نیازمندیهای مادی و معنوی مردم را نادیده بگیرد. شعارهای تنها، بدون انگیزه های مادی نمی توانند رشد بی وقفه ی تولید را برای مدتی طولانی از پیش برد. این قانون ضرورتاً خود را تحقق خواهد بخشید و به عمر همه ی تمهیدات ساختگی ای که مائوئیستها به کار میبرند تا سوسیالیسم سربازخانه ای مبتنی بر فقر را جانشین تکامل مترقی کنند، پایان خواهد داد.

در مورد شعار رسوای "اتکا به نیروهای خود" نیز میتوان همین استدلال را بیان داشت. سیاست انکار نیاز به کمک متقابل بین کشورهای سوسیالیستی، بازتابی است از سطح تکامل نیروهای مولده ای که مسئله ی همکاری و تعاون در تولید با دیگر کشورها هنوز برای آن حاد نگردیده است. اما رشد نیروهای مولده، این گرایشهای به سوی خودکفایی اقتصادی را از میان خواهد برد و هر قدر هم که این روند بغرنج و متناقض باشد چین را بخشی از اقتصاد جهان، نخست و پیش از همه، اقتصاد جهان سوسیالیسم خواهد کرد.

در مورد شعار رسوای "اتکاء به نیروهای خودی" نیز میتوان، همین استدلال را بیان داشت. سیاست انکار نیاز به کمک متقابل بین کشورهای سوسیالیستی بازتابی است از سطح تکامل نیروهای مولده ای که مسئله ی همکاری و تعاون در تولید با دیگر کشورها هنوز برای آن حاد نگردیده است. اما رشد نیروهای مولده، این گرایشهای به سوی خودکفایی اقتصادی را از میان خواهد برد و هر قدر هم که این روند بغرنج باشد، چین را بخشی از اقتصاد جهان، نخست و پیش از همه، اقتصاد جهان سوسیالیسم، خواهد کرد.

رشد نیروهای مولده، ناسیونالیسمی را نیز که در حال حاضر از جانب رهبران چین ترویج میگردد برطرف خواهد کرد. انترناسیونالیسم سوسیالیستی یک ساخت ایدئولوژیک صوری نیست. انترناسیونالیسم، این خصیصه ی جدایی ناپذیر ایدئولوژی طبقه ی کارگر، همچون بازتابی از روند عینی تکامل نیروهای مولده ظهور میکند و ملتها را به یکدیگر نزدیک تر کرده مناسبات اقتصادی و فرهنگی بین آنها را تقویت می نماید.

اما اعتقاد مارکسیست-لنینیست ها به اینکه مائوئیست نیز سرانجام به سرنوشت دیگر نسخ انقلابیگری خرده بورژوایی دچار خواهد شد به هیچ وجه به معنای آن نیست که باید عقب نشست و منتظر شد که تاریخ حکم مرگ آنرا صادر کند. برخورد انفعالی نسبت به ایدئولوژی متخاصم و نشستن به انتظار اینکه همه چیز سرانجام خود به خود درست شود، برخوردی است عمیقاً بیگانه از مارکسیسم.

نظریات منتشره از طرف پیروان مائو، فعالیت خطرناک آنها برای نهضت جهانی کمونیستی و برای خود خلق چین بسیار زیان بخش است. این نظرات بر خلاف ادعای پکن، روند انقلابی را کند میکند. مائوئیستها خواسته یا ناخواسته به نفع امپریالیستها عمل میکنند. امپریالیستها از گفتگوهای انقلابی ترسی ندارند و به خوبی میدانند که میتوانند آنچه را که در پشت این سخنان پر سر و صدا، اما بی زیان قرار دارد، به نفع خود برگردانند.

اما ماجراجویی پوشیده در لفافه ی عبارات انقلابی هرگز تا به حال چنین خطر عظیمی را به وجود نیاورده است چرا که در حال حاضر ماجراجویی به صورت ایدئولوژی رسمی گروه حاکمه ی کشور پهناوری، با بیشترین جمعیت در جهان، درآمده است آنچه که در چین اتفاق میفتد تنها یک تراژدی برای مردم خود آن کشور نیست بلکه زیانهای عظیمی نیز برای جنبش جهانی کمونیستی و همه ی نیروهای آزادیبخش جهان به بار میآورد. هرگز پیش از این آنتی- کمونیسم چنین پشتوانه ی ایدئولوژیکی که امروزه از گروه مائوتسه دون دریافت میکند نداشته و هرگز پیش از این کسی مانند مائوئیستها، چنین ضربات سنگینی بر آرمانهای سوسیالیسم وارد نکرده بود.

آنتی- کمونیسم صور زیادی دارد و روشهای مبارزه ی آن بر ضد نیروهای پیشرفته محیلانه است. اما روش اصلی آنها عبارتند از نسبت دادن تعمدی چیزهایی به نظریات و اعمال کمونیستها - که هیچ وجه مشترکی با کمونیسم ندارد و آرمانهای والای سوسیالیسم را بدنام میکند.^۱

۱ - به قول لنین "مطمئن ترین وسیله ی بی اعتبار ساختن یک اندیشه ی نوین سیاسی (و نه تنها سیاسی) و زیان رساندن بدان این است که به نام دفاع از آن، این اندیشه را به مرحله ی اراجیف برسانند." ("بیماری کودکی، - چپ روی در کمونیسم" (به فارسی)، ص ۳۷ (م).

در “مانیفست حزب کمونیست”، مارکس و انگلس بی پایگی و فرومایگی اتهاماتی را که به کمونیستها وارد میشد مبنی بر تمایل به حذف تمامی مالکیت شخصی، از میان برداشتن خانواده، معمول داشتن مالکیت مشترک زنان و غیره، افشا کردند. بورژوازی همیشه میکوشیده است تا نظریات مربوط به “کمونیسم سرباز خانه ای” و روشهای تروریستی انقلابیگری خرده بورژوازی را به عنوان نظریات مارکسیستی جا بزنند.

تمامی ادبیات ضد کمونیستی کنونی - از جزوه های به قصد انتشار وسیع گرفته تا کتابهای قطور علمی نما - تروتسکیسم را به عنوان “مارکسیسم کلاسیک” ترسیم میکند و برای بدنام کردن ایدئولوژی کمونیستی از گفته های تروتسکیستها به وسعت استفاده میکند.

کوشش برای جا زدن تحریفات گوناگون سوسیالیسم و انحرافات از اصول آن به عنوان سوسیالیسم و انقلابیگری خرده بورژوازی به عنوان مارکسیسم - لنینیسم، روشی است که پیوسته از جانب آنتی کمونیسم به کار میرود. دستگاه تبلیغاتی عظیمی نگاه داری میشود تا بر انحرافات از احکام سوسیالیستی سرمایه گذاری کند؛ اگر چنین انحرافات موجود باشد و اگر موجود نباشد، آنها را ابداع کند.

در حال حاضر ضد کمونیستها مجبور نیستند دروغهایی را درباره ی کمونیسم ابداع کنند تا زحمتکشان را برهانند. آنها صرفاً میگویند که تجربه ی چین همان نظامی است که همه ی کمونیستها به خاطرش پیکار میکنند و میگویند که در هر جا که کمونیستها موفق به تصرف قدرت شود شرایط با آنچه که در چین میگذرد فرقی نخواهد داشت.

جنبش بین المللی کمونیستی از طریق مبارزه ی متحد همه ی احزاب در راه هدفهای مشترک، با پیروی کامل از اصل استقلال هر حزب و عدم مداخله ی یک حزب در امور احزاب دیگر، رشد میکند. اما همان گونه که کامیابی ها و دستاوردهای یک حزب بر نیروی تمامی جنبش میافزاید، تحریفات و رد اصول و تصمیمات مشترکاً پذیرفته شده، از طرف یک حزب، به ویژه حزب یک کشور پهناور، به همه ی احزاب دیگر زیان میرساند.

تعجبی ندارد که کمونیستها و سوسیالیستها مقداری از کرسی های خود را در انتخابات پارلمانی ۱۹۶۷ ژاپن از دست دادند، اگرچه آنها همه گونه شانس پیرزی را داشتند. نیروهای ارتجاعی با موفقیت بر "انقلاب فرهنگی" مائو سرمایه گذاری کردند. آنها میگفتند اگر میخواهید عین همان چیزی که در چین جریان دارد در اینجا هم اتفاق بیفتد، به کمونیستها و سوسیالیستها رأی بدهید. در نتیجه، حزب حاکم ی ژاپن موضع خود را حفظ کرد و میبایست از این بابت، ممنون مائوتسه دون باشد.

حوادثی که در بهار ۱۹۶۸ در فرانسه اتفاق افتاد نیز نشان داد که چه کسی از هیستری های افراطی نوع مائوئیستی سود برد. اعتصاب عظیم و خوب سازمان یافته ای که دهها میلیون مردم زحمتکش را در بر میگرفت، پایه های رژیم را به لرزه درآورد. اما نیروهای حاکم ی کشور موفق شدند با کمک گروههای مائوئیست، تروتسکیست و آنارشویست موضع خود را محکم کنند. تحریکات و افراط کاریهایی که این گروهها مسئول آن بودند، فضای نا امنی و ترس را ایجاد میکرد که به بهانه ی آن ارتجاع توانست نیرو به کار برده و مواضع خود را تقویت کند. به همین جهت روزنامه های بورژوایی حق داشتند بگویند که، اگر گروههای ماورای انقلابی در فرانسه وجود نمی داشت، باید آنها را به وجود می آوردیم.

طبعاً همه ی احزاب مارکسیست-لنینیست در گسترش واقعی انقلاب و نه در داد و فریاد به راه انداختن درباره ی آن، در وحدت حقیقی نهضت بین المللی کمونیستی، ذینفع هستند. آنها گروه مائوئیستی را محکوم کردند و حساب خود را از آن جدا کرده، اعلام داشتند که اعمال آن هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم-لنینیسم ندارد.

این سوسیالیسم نیست که شرایط کنونی چین را به وجود آورده است، بلکه پایمال کردن اصول آن است. کمونیستهای سراسر جهان میدانند که سوسیالیسم هیچ وجه مشترکی با نظامی کردن جامعه، تهمت زنی سازمان یافته، تحقیر در ملاء عام به عنوان یک شیوه ی حکومت کردن، کیش شخصیت تا حد هیستری، نفی فرهنگ و ضد شوروی گری ندارد.

اجلاس عمومی کمیته ی مرکزی حزب کمونیست فرانسه (ژوئن ۱۹۶۷)، ضمن محکوم نمودن خط مشی ناسیونالیستی تجاوزکارانه و ماجراجویانه ی گروه مائوتسه دون تأکید کرد: آنچه که امروز در چین اتفاق

میافتد "نسخه ای" از مارکسیسم، از سوسیالیسم علمی نیست که بتوان آنرا با شرایط ویژه ی حاکم در یک کشور آسیایی یا در یک کشور از نظر اقتصادی عقب افتاده به طور کلی توضیح و توجیه کرد. سیاست ها و تره‌های مورد حمایت رهبران پکن هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم-لنینیسم و با کمونیسم ندارد. کمونیستهای فرانسه گفتند: نباید از ما انتظار داشت که چشم خود را به روی عقاید آنها و فعالیتهای آنها، که به امر صلح و سوسیالیسم زیان میرساند و با آرمانهای ما بیگانه است، ببندیم.

"دولورس ایباروری" از طرف کمونیستهای اسپانیا گفت: ما نمی توانیم ساکت و بی تفاوت بمانیم هنگامی که رهبران چین بی شرمانه شأن انسانی را به مسخره میگیرند و ابتدایی ترین موازین رفاقت و انترناسیونالیسم پرولتری را زیر پا میگذارند. ما نباید ساکت بمانیم هنگامی که مردم شوروی، دولت آن و حزب کمونیست اتحاد شوروی مورد توهین و تحریکات سوء قرار میگیرد.

نیروهای ارتجاعی از مائوئیستها انتظارات زیادی دارند و از سیاست های آنها برای پیشبرد مقاصد خود استفاده میکنند. از این رو کمونیستهای کشورهای سرمایه داری افشاء ایدئولوژی مائوتسه دون را بخش جدایی ناپذیر مبارزه در راه صلح، دموکراسی و سوسیالیسم میدانند.

زمانی بود که مبارزه ی مارکسیسم علیه انقلابیگری خرده بورژوایی تنها پیکار اندیشه ها بود. مارکسیستها با اصول سوسیالیسم علمی به مقابله ی نظریات "کمونیسم سربازخانه ای" میرفتند و از آن اصول دفاع کرده و بدان تکامل میبخشیدند. اکنون که سوسیالیسم عملاً ساخته میشود میتوان، نه تنها با تکامل بخشیدن به تئوری سوسیالیسم، بلکه همچنین با به سازی نظام سوسیالیستی عملاً موجود، حساب خود را از انقلابیگری خرده بورژوایی که سوسیالیسم را بدنام میکند جدا کرد.

همچنان که نیروهای مولده تکامل مییابد و تجربیات تازه ای اندوخته میگردد محتوی نظریات درباره ی سوسیالیسم نیز غنی تر میشود. تجربه ی عملی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی به نحوی باز هم متقاعد کننده تر نشان میدهد که ساختمان سوسیالیسم تنها اجتماعی کردن وسایل تولید نیست، بلکه رشد عمومی فرهنگ، شخصیت انسان، تکامل دموکراسی، قانون و قانونیت و انسان گرایی اصیل نیز هست.

تکامل جامعه‌ی سوسیالیستی بر نیروی جاذبه‌ی اندیشه‌های مارکسیسم-لنینیسم در همه‌ی کشورها میافزاید و جنبش پیشروی بشریت را تسریع می‌کند. "ساختمان کمونیسم در اتحاد شوروی و بهسازی همه‌ی جانبه‌ی جامعه‌ی سوسیالیستی شوروی آن کمک اساسی است که حزب کمونیست اتحاد شوروی و تمامی مردم شوروی به روند انقلابی جهانی، به مبارزه‌ی همه‌ی خلقها علیه امپریالیسم و به خاطر صلح، استقلال ملی، دموکراسی و سوسیالیسم می‌کنند."^۱

مبارزه به خاطر پیروزی سوسیالیسم در تمامی جهان نیازمند همبستگی احزاب کمونیستی و کارگری بر اساس اصول مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است. فعالیت مخرب گروه مائوتسه دون در جنبش بین‌المللی کمونیستی نیروهای انقلابی را تضعیف می‌کند اما در عین حال، همه‌ی کسانی که به اندیشه‌های کمونیستی دلبستگی دارند به کوشش خود در راه وحدت می‌افزایند. و این، شرایط لازم را برای تقویت آن وحدت فراهم می‌کند.

مارکسیست-لنینیست‌ها چنین میانداشند که انقلابی‌های صمیمی و صادق تنها در میان آنها وجود دارند. آنها از همه‌ی مبارزان ضد امپریالیسم قطع نظر از اینکه به نظریات مارکسیستی معتقد باشند یا نه، حمایت و جانبداری می‌کنند. تعصب‌گرایی انزواجویانه‌ی مائوئیستها، که تنها کسانی را که بت آنها را می‌پرستند به عنوان انقلابی می‌شناسند با کمونیسم‌ها بیگانه است.

اما مارکسیسم به ما می‌آموزد که احزاب و اشخاص را نه به واسطه‌ی آنچه که درباره‌ی خود میانداشند، یا آنطور که خود را تصویر می‌کنند بلکه از روی اعمالشان مورد داوری قرار دهیم. انقلابیگری امروز مبارزه برضد امپریالیسم، این مانع عمده‌ی تکامل مترقی بشریت است و تمام کسانی که مانع این مبارزه میشوند و در جبهه‌ی ضد امپریالیستی شکاف ایجاد می‌کند خود را در خارج از صفوف انقلابی‌ها جای می‌دهند، قطع نظر از اینکه برای استتار خود چه عبارات پر سر و صدایی را به کار برند.

۱ - "بیست و سومین کنگره‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی"، مسکو، ۱۹۶۶، ص ۳۰

از همین سری انتشارات:

